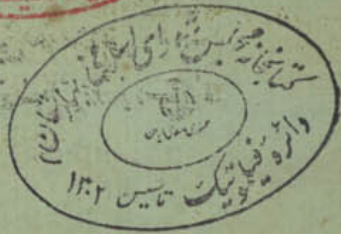
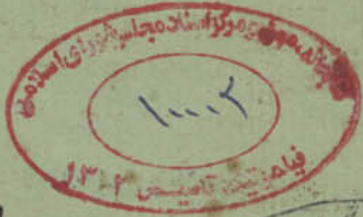


قولید شیرازی

نسخه خطی مولف است در تاریخ فروردین ۱۳۸۲
بر محترم ریاست



حضرت آیت الله العظمی
فرمانگرم ولایتی
۲۹ شهریورماه
۱۳۸۲

قال عمار الدین علی الاکبر ابادی غفرلله عن علم القراءة باللفظ
بارک الاستعاذه الخمار عند نافع وعند سائر القواد اعوذ بالله
الشیطان الرجیم كما ورد في سورة النحل ويجربها عند النقل
وروی ایسی غن نافع الاضواء وهو خارج عن طاق الشیخ
سه

بازدید شد
۱۳۸۲



بازدید شد
۱۳۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: قولید شیرازی

مؤلف: فتحعلی زاهد

موضوع تألیف: ...

شماره دفتر: ۲۴۳۶۹

شماره ثبت: ۲۳۳۳۲

۸۱۰۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت: ۸۱۰۹

فوائد اشترافية بنها من كتب الاجتهادية والاشعرية

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستمد

الحمد لله الذي جعلنا من المسكن بالسنة والكتاب والقوة...
أما بعد براد شمس الدين رموز كتاب سنت وعوامان جار اجار اهل بيت عصمت وطهارت
مخفي فانا ذك ابن وجزه است در بيان ام الفروق بين الحديثين الفاعلين بالسنة والكتاب
على العلم ولهتس وبين الاخباريين والاصوليين والحديثين وادلة الطرفين واوقال الحديث
وطريقه مرضية حقة قد اعلمنا امية ومتاخرين ومتاخرى المتأخرين ومناخرين من
العلماء جميعهم من جند على وفرقة حقة كتب موطوعه ورساله بحجبه وجزه كمثل است برادته
هه عهده وبراهين باهره عقليه در هجيت طريقه حقه مرضيه فو تصيفه تاليف فرجه اند مش
رسيل الحديثين الصادق بالحق بين الحق الفاضل المدقق الحق الامين حشره الريح للدين
والمرسلين والاسمه الميامين لمهوسين كتاب فوائد المدينة وصفوة الحديثين شيئا الفاضل الحق
الحديث الحق الملقى الشيخ محمد بن الحسن بن ابي القاسم عليه السلام تاليفه الخليل كتاب فوائد الموطوع
كاشف برشر محله است وشيخ العالم المدقق الحق الامين الشيخ ابو الحسن الغروي كتاب فوائد الموطوع
الموطوع الفاضل الحديث الخليل الماهر الموطوع محمد طاهر در كتاب حجج الاسلام ودر فوائد المدينة
وملاذ الاخبار واربعين الموطوع الماجد الفاضل الحديث الحق العارف الخليل المنعم المولود بحقوق
الاصغفيا تجلبي در شرح من لا يحضره الفقيه خصوصا در شرح عباد كيه موصوم است بروصه
ودله الخليل سنة الجرازاخر والجزا اهر الموطوع محمد باقر در كتاب جارا الا نوار شرح اربعين
حديث ودرات لمقول شرح اخبار الازول وملاذ الاخبار شرح اربعين الاخبار وشرح الحديثين
الفاضل المدقق الامير المولود عن السيد نعمه الله الميرزاى كتاب منجى الحوية ودر شرح اربعين
د انصار و النوار المسمانية وعرايب الاخبار وشرح الحديثين السيد السند الاواه السيد
عبد الرطاب شراه در كتاب ذخيرة الباقية وشرح نجفة عسنية موصوم است بجمعة اشعرية

والعالم

والعالم الحديث الرباني الموطوع محمد عمن الكاشف في كتاب اصول الاصلية وسفينة النخلة و
خاتم الحديث العالم المنتفع اربعة الموطوع يوسف بن احمد الجوزي در كتاب درر النجفة ومفاتيح
مدائق النافذة والشيخ الحديث الصالح الشيخ عبد الله بن صالح السامعي در كتاب منية الممارسين
في اجوبة مسائل الشيخ ياسين والفاضل الحديث الرباني الموطوع محمد صالح المازندراني در شرح كتاب
والحق الرضى القزويني در كتاب لسان الخواص وضايفه الاخوان وسناده الفاضل الخليل
الموطوع محمد خليل القزويني در شرح عباد كيه فارسي كافي كيه اول موصوم است في نوال الصلوة
و در حواشي عدة الاصول والموطوع المدقق الربا الموطوع الصغر القزويني در كتاب بتقى المرام
والشيخ العالم الرباني الشيخ حسين بن اشهار الدين الكاشف كتاب هداية الابرار في الاجتهاد والاصول
والفاضل الحديث الرباني الشيخ محمد المقال در شرح كتاب الوصال الى غير ذلك من الكتب والاشهر
در تجنن صحي از متاخرين ومناخرين از محدثين در بيان كتب ورسائل تاليفه و تصيفه فرموده اند
مثل شيخ عبد علي كتاب عقد الدال السنية الرد على الطائفة الغيبية ومرادش اذ لا طائفة غيبية خارجة
و در كتاب مزبور طعنها بر اخباريين زده از جمله ميگويدها فيها القول بالاجماع ومنكره
معاند عتوي او جاهل عتبي يعني از جمله ادلة على اجماع است و منكر اجماع معاند كراه است
يا جاهل كيه فهم و در مقام ديكر ميگويدها كيه بعض اخباريين اند افتوا بمؤمنون ببعض الكتاب
ونكفرون ببعض يعني اياي ايمان هي اوريد يعني از قران وكاف مشرود بصغر ازان و در
موضع ديكره مرادش ملا محمد امين رحمت ميگويدها لا يصيد مثل هذه الافعال الايمان
فيه عرق جاهلية او مجوسية و يتوكلون على العروق يعني صاد نشود مثل ابن فعال
كلوا كيه كيه در او باشد كيه جاهليت كيه مراد ايام كه است باجركت و بركت مراد او و
ركن نفوس كيه و در سهام المارقة في الرد على الزنادقة عن راسي و امين راضاى و
تقى راضاى و شيخ حرر انجا موصو نوشته اند و مراد از زنادقة اخباريين اند و اخبارية
خبرية گفته اند الى غير ذلك من التبيين والتفصيل والتفريق و فيه يوكفه است قال ان

شرف طبعه بر هر کامل از کفار ناموزون زند - خرد گزینش کند بوی خنده
برگردون زند - و شیخ فقیه محمد معاصر شیخ جعفر بن خفیه رضی الله عنه در
کشف الخطا در کتاب الطهاره و النجاسة عاقلین روایات را بنویس
و مرتد شمرده چنانچه بعد از آن مذکور خواهد شد و کتاب حق الهی فی
خری الاخبار بنی راتالیف فرموده و خردی خوار در رسوا کردن است
و طعن بسیار زده است و شیخ عباس زین الدین در در المهور تصحیح
در بنیاب نوشته و بر شیخ محمد بن الحسن بن طر و مولانا فاضل بنی
ملا محمد تقی و فاضل المحدث الامینی رحمهم الله طبعها زده و شیخ
بازی با باره و لولواطه مولانا محمد حسن کاشانی داده - در کتاب
این ابشرین و ابشور - در خلاص میر و دنا نفع صورت - هر
چگون گذشت نوبت ماست - سیدنا الفاضل الربانی سید نعمت
الجزاری نور الله مرقده در شرح تفسیر الاخبار حکایت میکند که
حدیث کرد مراد تقی مشایخ من که سید علی سید محمد صاحب مدارک در مجلس
که وارد نجف اشرف شد همه علمای نجف شرف بزیارت سید آمدند و از جمله
ایشان مولانا مولانا عبد الله ستری بود و سید باز دید همه علمای نمود الا مولانا
مذکور را که سید گفت چگونه باز دید کردی همه فاضل را و ترک نمودی زیارت
کسی که افضل داور و واقعی از همه ایشان بود سید در جواب گفت که مولانا
مذکور چون قابل است بعدم جواز علی باخبار احوال و طعن من است که او
خطا کرده است بلکه بدعت نموده است و کسی که زیارت نماید صحت بر حق است
پس مثل است که سعی در خواجده دین کرده است انهمی پس باقی ماند سید
جمع قدما و علما مبدع و مخرب دین بفرماند زیر آن شیخ مفید و سیدنا

و این

و این ادیس و در همه من العلماء قلند بعدم جواز علی بخار حاد
و رای وطن و اجتهاد چنانچه مذکور خواهد شد این است و این است
و با جمله چون کتب مذکوره در سائل مذکوره بلفظ عین تصحیح شده است
و فارسی زبانان بخوار تحقیق مذمومین و حقیقت مسلکین بهره
جمعی از مؤمنین و مطالبان مناهیه اسمی من هر صلوات الله علیهم
اجمعین از بن شکسته فون است که بگوید انهمی و ابوالفضل
الطرحه ربه الکریم الازنا سبط استرطاب مغفور و انی
المجرب **محمد کریم خان** زندگانی حشره بما الله تحت لواء محمد
عنا خورش فرمودند و در حقیقت انهمی و ابوالفضل صوفیه هر
مروت و دین تاج منهاج العلم و الهیاتی برادر کرام و الا تقام
عبد الرحیم خان حلق الصدق خان بخت تکمال محمد تقی خان فرزند
دار بعباده کرد ادام الله ايام اعزازه که در بنار رساله بلوق ری
تالیف نماید اما لا امر هم شروع بتالیف این رساله شد و چون
اختتام آن در دار علم شراز صانها الله عن الاعوانه سست فو
تعلیمی و مابین بعد الف کلمی اتفاق افتاد موسوم کرد بدفعه اوله
فی بیان مذاهب اللاجهات و الاخباریه و این مختصر شتم است بر
مقدمه و حنف فائده و حاتم **مقدمه** در بیان معنی علوم
و شک و وجه و دلیل و اماره و بعضی الاصطلاحات التي تعام بها
البلوی بدانکه علم در لغت و استحقاق است و اطلاق میشود بر هر
ثابت جازم مطابق کواقع و علوم انبیا و انما هدی علیهم السلام الله

مکلفین رسیده است و عامل ان تمسک و تارک و مخالف ان عاصی و مخالف
 و ظاهری بجهت ان گویند که نهایت ظهور دارد بین مکلفین با مرتب علی
 و تبلیغ رسول امین و تبیین امنا و مایمین و تراجمه الصادقین و
 حکمه لغات متجین پس باین جهت نفس الامری گویند که نفس امر حد است
 فافهم و اهل اجتهاد گویند که حکم اجتهادی حکم ظاهری است و میان
 حکم اجتهادی و نفس الامری عموم و خصوص من وجه است و بگویند
 الاصابه عند المطابقه و الخطا عند عدم المطابقه **اجتهادین** گویند
 که میان حکم اجتهادی و حکم شرعی خواه نفس الامر و خواه ظاهر
 و خواه و اصلا باشد تباین است زیرا که حکم شرعی محدودی است
 تغییر پذیر است و حکم اجتهادی متغیر نشود بجز مطلقا **مجتهدین** **اصل**
 در لغت تا مبنی علیه است و در اصطلاح اطلاق میشود بر بلند
 و راجح و استصحاب و قاعده و مراد از دلیل کتاب خداوند است
 رسول الله صلا علیه و اله است چنانچه گویند که اصل در این مسئله
 کتاب و سنت است و مراد از راجح حقیقت است چنانچه گویند که
 اصل در کلام حقیقت است و استصحاب بقاء استی است بر آنچه فهم است
 و مراد قاضی اصل است با ظاهر مثل فحیام و جامع قضا رین
 پس ظاهر یعنی مطلق و ورود بجا است بر آنها و اصل یعنی حالت
 را بجهت سابقه عدم ورود است و ممکن است که مراد از اصل در این
 مقام حالت راجحه باشد و این قاعده موافق است با کلام ائمه
 انام علیهم السلام و لکن در واقع جزئیة این قاعده جاریست نه در
 جمیع

جمیع احکام الله تعالی زیرا که در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم ما
 عشق القدر و اضواء النهار منقولست که در هر واقعه خواه جزئی و خواه
 کلی الله تعالی حکم معین قطعی است حتی دینه خراشی که میدان ایشان است
 و جاهل حکم را و اجتهاد است احتیاط و توقف و مراد از قاعده قول
 ایشان است یعنی اهل اصول که اصل در بیع لزوم است و اصل در بیع
 جا حالت سابقه است نه حالت راجحه و در بسیار جا متمسک باین قاعده
 میشوند در صحیح و این قاعده موافق احادیث اهل بیت علیهم السلام
 نیست بلکه احادیث ایشان ناطق است بطلان این قاعده و اینکه
 عقود مشتمله بر فتوای بعضی از ان صحیح است و بعضی فاسد و تمیز میان صحیح
 فاسد منوط است بسامع اخبار را از اهل بیت اطهار زیرا که ایشان
 عارف و عالم اند باینکه موافق کتاب خداست و آنچه مخالف است
 و اما اینکه گفته اند که اصل در تصرفات مسلم صحیح است این قاعده
 موافق احادیثی است که وارد شده در ابواب مفروقه و اما فرقی
 میان اقوال مسلم و افعال او و در اول وجه است توقف و اما قولشان
 که اصل در اب طهارتست ممکن است که محمول باشد بر حالت راجحه یا حالت
 سابقه یا بر قاعده و این نیز موافق احادیث صحیحیه میسر نیست
 مثل حدیث کل شیء ظاهر حتی تستیقن انه قد ریعین هر چیزی باین است
 تا اینکه یقین کنی که ان نجس است و مثل حدیث کل ما اوطأ من حیة نجس
 قد ریعین هر آنچه باین است تا علمیم را که ان نجس است الی غیر ذلک
 الاخبار الصحیحیه و ان حدیث التریخ المعصومیه و باید دانست در منطوق احکام

بذل الوسع طلب مرور قضیه الترتیب و الاطمان الی کتاب تسبیح لالی راه و سبب آنست که لعلقه
 و آنه مذموم عندنا اشبه **و اخبارین** در اجتهاد لغوی که ما خود از جهت معنی شقی در فصل
 احکام الله نزعی با مجتهدین نسبت بلکه نزاع در اجتهاد اصطلاحی است که ان استغراق فیه
 وسع را در تحصیل ظن در احکام شرعی و باید داشت که فرق است میان حکم واقع تحت ظن
 و ظن واقع تحت حکم العاطف و اول بقیده ظن است دون ثانی و موضوع و محل ظنی ملزم
 اما حکم ظنی نمی شود فاضل محقق فرموده در صغیر میفرماید که اگر کوسه که بنا بر این لازم می آید
 که عمل نظر هر قرآن و خبر واحد جامع شرط نتوان کرد در زمان غیبت امام نیر زیر که حضرت
 ظن افاده نمیکند گویم در جواز عمل با آنها مستندم جواز بر روی ظن در فضل احکام الله تعالی
 زیرا که افتاء و قضای بمضمون آنها جائز نیست آنچه جایز است محض عمل خود بمضمون آنهاست خواه
 ظن بمضمون آنها حاصل شود و خواه نشود موافق مذمب اخبارین اصحاب ما رضی عنهم
 در ضمن عینه وان عمل کنند است بدلیل قطعی بر جواز ان نظر حکم قاضی نسبت به ادوات شاهد
 عادلین خواه مشهود به مضمون قاضی شود و خواه نشود و این منافات ندارد در جواز
 پردی ظن فی الجمله در غیر فضل احکام الله کما مثل ثبوت عدالت شاهدین و تعیین قیاس
 موضوعی تعیین و تعیین مفاد در جویا و مانند آنها که تنازع در ان مستمر در از من بعد از
 ان علیا و امثال آنها را محل و موضوع احکام الله بینا مندر اشبه لاداره و علامه صاحب
 در تفسیر و بنامه فرمود است که بطنیه الطریق لاینا فی طیفه احکم و در بعضی نسخ علیها حکم
 و سید محمد الدیوبه در شرح تفسیر فرمودند که این جواب است از سوال مقدر و لغز
 سوال است که گفته می باشد با ظن است زیرا که اکثر طرق ان مثل خبر واحد و قیاس و سبب افاده
 ظن میکنند بر حکومته می شود که در هند ان را از خبر علم با معانیست از علم و ظن جواب است که چون
 گفته می باشد با ظن نموده است بلکه ان معلوم و ظن در طریق ان واقع است و موضوع احکام شرعی در

اینجا قیاس و اخبارین در اجتهاد لغوی که ما خود از جهت معنی شقی در فصل احکام الله نزعی با مجتهدین نسبت بلکه نزاع در اجتهاد اصطلاحی است که ان استغراق فیه وسع را در تحصیل ظن در احکام شرعی و باید داشت که فرق است میان حکم واقع تحت ظن و ظن واقع تحت حکم العاطف و اول بقیده ظن است دون ثانی و موضوع و محل ظنی ملزم اما حکم ظنی نمی شود فاضل محقق فرموده در صغیر میفرماید که اگر کوسه که بنا بر این لازم می آید که عمل نظر هر قرآن و خبر واحد جامع شرط نتوان کرد در زمان غیبت امام نیر زیر که حضرت ظن افاده نمیکند گویم در جواز عمل با آنها مستندم جواز بر روی ظن در فضل احکام الله تعالی زیرا که افتاء و قضای بمضمون آنها جائز نیست آنچه جایز است محض عمل خود بمضمون آنهاست خواه ظن بمضمون آنها حاصل شود و خواه نشود موافق مذمب اخبارین اصحاب ما رضی عنهم در ضمن عینه وان عمل کنند است بدلیل قطعی بر جواز ان نظر حکم قاضی نسبت به ادوات شاهد عادلین خواه مشهود به مضمون قاضی شود و خواه نشود و این منافات ندارد در جواز پردی ظن فی الجمله در غیر فضل احکام الله کما مثل ثبوت عدالت شاهدین و تعیین قیاس موضوعی تعیین و تعیین مفاد در جویا و مانند آنها که تنازع در ان مستمر در از من بعد از ان علیا و امثال آنها را محل و موضوع احکام الله بینا مندر اشبه لاداره و علامه صاحب در تفسیر و بنامه فرمود است که بطنیه الطریق لاینا فی طیفه احکم و در بعضی نسخ علیها حکم و سید محمد الدیوبه در شرح تفسیر فرمودند که این جواب است از سوال مقدر و لغز سوال است که گفته می باشد با ظن است زیرا که اکثر طرق ان مثل خبر واحد و قیاس و سبب افاده ظن میکنند بر حکومته می شود که در هند ان را از خبر علم با معانیست از علم و ظن جواب است که چون گفته می باشد با ظن نموده است بلکه ان معلوم و ظن در طریق ان واقع است و موضوع احکام شرعی در

میفرماید که و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون دلیل است بر منع از اتباع
 ظن اما جماع مجتهدین مرا بخیزی را که ظن مؤدی است بان مرتسبند
 شرعیست پس وجوب ان قطعی است و ظن در طریق ان است از شیخ
 و شیخ ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی روح الله روحه القدر و سی در عمده
 الاصول میفرماید که ان الطریق الیهما قد تكون ماره العلم و اخرى
 الظن لانا لظننا ان طریق لبعوا و جرح علیا تحت سلوک و وجوب تحسین معلوم
 لا مطلق و ان کان الطریق الیه هو الظن و متعلق الظن غیر متعلق العلم
 لان الظن یعلق بكون السبع من الطریق و العلم یعلق بسلوک الطریق
 یعنی طریق بسوی احکام که یاد پدایشه علمی و کبار ظنی مثل که مالک آنست
 که در فتنه راه درنده است و جهت بر اجتناب سلوک ان راه و
 وجوب اجتناب از سلوک ان راه معلوم است نه مضمون هر چند در فتنه
 راه بسوی ان ظن و متعلق ظن غیر متعلق علمت زیرا که بدستی که ان
 تعلقی مکرر بودن درنده در راه و علم تعلقی مکرر سلوک راه بین
 تفاوت زه از کجاست تا کجا و فیلسوف احمد الامیر محمد باقر الداماد
 در سبع الشداد میفرماید در متفق است کلمه اقوام بر ادراج فقده در
 جز علم و تحدید ان بابکه ان علم با حکام شرعیه فرعیه است و استدلال
 بر اعیان ان بادل تفصیلیه و در اینجا شکی است مفضل مشهور و ان است
 که روش فقیه اخذ احکام شرعیه فرعیه است از اوله تفصیلیه و حکومته
 میباشد فقده از جنس علم که ان یقین است بنا بر اصطلاح شایع در جمیع
 علوم و تعبیر شده است بعقل مضاعف بزبان فلسفه و حکم خاصه و حکومته

ان بحيثی که رفع اشتباه بشود و معرفت طبقات و اتصال سلسله معلوم
 و در خبر این شرط نیست و احادیث اعدادی فقه است بالاتفاق و
 اخبار دلیل فقه نیست و معرفت احادیث شرط است در فقاهت ^{در اخبار}
 معرفت اخبار شرط نیست و احادیث میراث انبیاء و صدیقه است و احادیث
 آثار مابین است حفظ در روایت و کتابت احادیث و در گذشته است
 و از جهت لزوم و واجب کفائی است و حفظ در روایت اخبار لازم نیست
 رجوع با حدیث و کتب با آن در زمان هر چه و واجب کفائی است
 و رجوع با اخبار و واجب لازم نیست احادیث اعدادی که در بعضی
 که حفظ آن بر خداوند عالم واجب است چنانچه تدنا الرقی ظاهر است
 در رساله حکم و مشابه روایت کرده است و حفظ اخبار بر خداوند تمام
 جبار و واجب نیست حفظ احادیث بقدر بیان احکام بر چه زمان ^{السلام}
 و واجب است و در صحاح روایات انمضون مذکور است که ان لسانی کل
حلف عدلاً یعنی عن الدین تحریف الفالین و انحال المظلمین و تاویل
الجاهلین یعنی در هر عصری عادل از راویان احادیث اهل بیت ^{السلام}
 مقرر گردانند است و نفعی میکنند از دین تحریف غایبان و بر خود بسبب
 مذاهب مظلمه متدعان و تاویل کردن جاهلان را و حفظ اخبار
 انحضرت و واجب نیست و تعلم احادیث از وجوه کفایت است و تعلم اخبار
 لازم نیست در کتاب مکان برهه و کاسه کلینی از حضرت کاظم ^{السلام}
 روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله در اول صلوات
 مسجد مدینه پس ناگاه دیدم جماعتی دور مردی را گرفته اند پس فرمود

فمن قال لا اله الا الله
 و هو الله
 فله الجنة
 و من قال لا اله الا الله
 و هو الله
 فله الجنة
 و من قال لا اله الا الله
 و هو الله
 فله الجنة

که صحبت این جمعی ما اینم و گفته شد که مردی بسیار دانا حضرت فرمود که
 صحبت معنی بسیار دانا کیستند در دانا تر مردمان است با سایر عرب
 تاریخ عرب و روزگار گذشته و شعرای عرب و قاعده ای که در زبان
 عرب است حضرت کاظم علیه السلام فرمود که پس فرمود صبر صابرا علیه السلام
 که دانش اینم هر چه است دانشی است که ضرری نگیرد کسی که نماند
 ان را و نفعی نگیرد کسی که بداند ان را تم قال انی صابرا علیه السلام
انما العلم لمنه ایه حکم او فلیضه عاقله او منته قائمه و ما خلاصه ان
 فضل یعنی بعد از ان حضرت فرمود که بیت علم مکرر علم اول در ان
 مضمون آیات از قرآن که صریح باشد در معنی خود دوم در متن مسئله
 در ان مسئله قطع و فصل الهی باشد بمعنی که در ان مسئله تقاضا
 حکم افراد شکی نیست مکلف را بیان کرده باشد بوجهی که بیان حکم افراد
 کلیه ان و ان مسئله عدول که باشد از حکمت قرآن یا معنی که در حکمت
 قرآن نباشد مثل اینکه بر هر عاقل و حجت در وقت نظر چهار رکعت
 نماز و سجده است در سجده یازده رکعت و مانند انها از مسائل فروع
 فقه چه مقصود به در وسط از انها در متن حکم افراد شکی نیست نماز و نماز
 شب و مانند انها است سوم در متن مسئله که در ان مسئله بیان راه
 و روش باشد بمعنی که مقصود به واسطه از ان در متن حکم افعال کلیه
 باشد و مسئله کارزار مسائل ندانسته کند بمعنی که به واسطه در متن
 ان مسئله افعال شکی نیست که حکم الهی در ان دانسته شده یا آورده شود مثل
 اینکه در بطن هر قرآن نیز نباشد عمل بجز صریح یا بیدار و غیر این سوم

فمن قال لا اله الا الله
 و هو الله
 فله الجنة
 و من قال لا اله الا الله
 و هو الله
 فله الجنة
 و من قال لا اله الا الله
 و هو الله
 فله الجنة

زیاد است بمعنی که هرزه است و دانستن آن فایده و دانستن ضرری
ندارد **تنبیه بنیاد** باید دانست که تعبیر کشف مراد است از
لفظ مشکل و آن مشتق است از فسر یعنی روشن کردن و تاویل در لغت
ما یقول الله اشئى است یعنی آن چیزی که معنی کلام با آن راجع نیست
و در اصطلاح از رد محتملین با تجربه مطابق واقع نباشد و جمع
معا از پنج وجه بیرون است تا آنست که ظاهر آن مطابق معنی باشد
ان را حکم خوانند چون قل هو الله احد و لا تقربوا مال الله و الله
که عبارت است از آنچه که مانع تقیض باشد چون والله لکلی عظیم
و ظاهر که راجح است که مانع تقیض نباشد چون و اسوا بوجوه عظیم
در حکم مندرجست **دوم** بلکه بظا هر معنی مراد مفضل معلوم شود
و آن را مجمل خوانند چون اعموال الصلوة و التوراة کوه که کیفیت
صلوة و ایثار کوه مفضل از آن معلوم میشود بلکه تقیض آن منوط
با حدیث نبوی **سیم** الفاظ مشتمل که میان معنی یا بیشتر و هر یک از
ان احتمال معنی مراد داشته باشد و دلیل منع نکرده از آن و
مراد ان بجانان را نتوان دانست الا باخبار و آثار رسیده الابرار و
ائممه الهام و ان شایع معنی مجمل است که عبارت است از لفظی که
غیر راجح الافاده باشد چون ثلثه قروء که دلالت قروء بر جوی و لفظ
بجست وضع علی التوبه است چه ان از لغات الاضداد است و مثل
مؤمن که ان مرجوح الافاده است چون ید الله فوق ایدهم و
بده موقوفان که مراد از ید در اینجا غیر بده ظاهر است و لفظ

بسیار است از این جهت که هرزه است و دانستن آن فایده و دانستن ضرری ندارد
تنبیه بنیاد باید دانست که تعبیر کشف مراد است از لفظ مشکل
و آن مشتق است از فسر یعنی روشن کردن و تاویل در لغت ما یقول الله اشئى
است یعنی آن چیزی که معنی کلام با آن راجع نیست و در اصطلاح از رد
محتملین با تجربه مطابق واقع نباشد و جمع معا از پنج وجه بیرون است
تا آنست که ظاهر آن مطابق معنی باشد ان را حکم خوانند چون قل هو الله احد
و لا تقربوا مال الله که عبارت است از آنچه که مانع تقیض باشد چون والله
لکلی عظیم و ظاهر که راجح است که مانع تقیض نباشد چون و اسوا بوجوه
عظیم در حکم مندرجست دوم بلکه بظا هر معنی مراد مفضل معلوم شود
و آن را مجمل خوانند چون اعموال الصلوة و التوراة کوه که کیفیت صلوة
و ایثار کوه مفضل از آن معلوم میشود بلکه تقیض آن منوط با حدیث نبوی
سیم الفاظ مشتمل که میان معنی یا بیشتر و هر یک از ان احتمال معنی
مراد داشته باشد و دلیل منع نکرده از آن و مراد ان بجانان را نتوان
دانست الا باخبار و آثار رسیده الابرار و ائممه الهام و ان شایع معنی
مجمل است که عبارت است از لفظی که غیر راجح الافاده باشد چون ثلثه
قروء که دلالت قروء بر جوی و لفظ بجست وضع علی التوبه است و مثل
مؤمن که ان مرجوح الافاده است چون ید الله فوق ایدهم و بده موقوفان
که مراد از ید در اینجا غیر بده ظاهر است و لفظ

تول را همین نیز خوانند زیرا که همین ان لفظ دیگر است و مساوی میباشد
مشترک میان مجمل و مشتمل ما قول **چهارم** نسخ و ان رفع حکمت که بعضی
شده باشد چون اقتلوا المشرکین که نسخ کلمه دیگر و دین است رافع را باج
و مرفوع را منسوخ خوانند **فهم** خاص و عام خاص لفظی است که بوضع واحد
جمع افراد نباشد چون الا ایلیس و عام لفظی است که بوضع واحد مستغرق جمع
افراد است که صحت آن در شته باشد چون نسجد و الله لکلم اجمعون و **بد** الیه
فرق میان عام و مطلق است که مطلق دلالت میکند بر اهمیت و حشمتی بود
تقد و حدت و کثرت و عام دلالت میکند بر اهمیت با قید وحدت و کثرت
و ایضا باید دانست که اگر بعد از عام لفظی واقع شود در مخارج بعضی از آن
چیزی باشد که عام شامل آن باشد ان لفظ را مخصوص خوانند و همچنین
اگر لفظی باشد که دلالت کند بر صفتی که زاید باشد بر ان اهمیت ان را بقید
خوانند و بر همین قیاس اگر بعد از مجمل لفظی وارد شود در معین مختصات باشد
ان را همین خوانند و تقیض این موقوف بر علم اصول است و اخبار بین مسلم
این قواعد نیستند بلکه علم باین ضوابط را شرط تمام کتاب است میدانند
کتاب حجته السلام فاضل محدث قمی رحمه الله و فوائد طویله محدث عالی
و فوائد مکیه و فوائد مدینه فاضل محدث امین استرآبادی و فوائد خرویه
شیخ ابو الحسن غروی و در رانجته خام المحدثین قدس الله ارواحهم
شاهد صدق است بر بعدیها و اخبار بسیار از اهل بیت اطهار السلام الله
علیهم نیز مشهور است قواعد مذکور است بین میان محدث و اخباری عموم
و خصوص مخ وجه است و میان اصولی و اجتهادی عموم و خصوص مطلق است

و بعضی گفته اند میان جهمد و محدث تباین کماست بدانکه جهمد در اصطلاح
 قدما و علماء امامیه و محققین متأخرین و معاصرین شخصی است که در کتب
 کتب الله الحکم و سنت نبی الخاتم و احادیث اهل بیته الاکرام صلی الله
 علیه و آله و سلم باشد و اشتراط حکمها بدقیقاً بعد اصول مرویه از کتب
 سنت جناب رسالت مآب که انما لعلی العلم الاصول و علیکم ان یقرعوا
 و محرزند از عمل بقیاسات فقهیه که ان استیسه اذ انیت تحت الدین
 و عمل برای خود میفرمایند که لا رای فی الدین و اقتضای باصول شرع
 عربیه و جعل متدغم عربیه میکنند و این خاصه فقهای محدثین جهمدین است
 اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم جمیع است الاولیستم در بیان فرق
 میان اصول و جهمد است بدانکه جمعی که اعتقادشان بر کلیات مرویه
 موقوف عن اهلها دین سلام الله علیهم جمیع است از جهت آنست و اذ
 یا ضروره مذهب و دین یا اجماع طائفه محققه و مسلمین عرض میکنند
 که مخالفان است بر احوال دین شایعه ذالعه صحیح که تصفیة جمیع علمای
 اگر موافق است عمل نمائید و اگر مخالف است عمل نمائید و از اخبار اعدای
 محرزند و معترضی سنی شده اند باصولیین مثل محدثین محمد بن اسمان ابو
 عبد الله الطائری و البعدلی الملقب شیخ المفید بکتاب شرا و تعلیمه از
 سعید بن ابراهیم علم الهدی و شیخ ابو جعفر محمد بن ابراهیم الطوسی و شیخ محمد بن
 ادریس الحقی و شیخ محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی و محقق صلی و تعلیمه
 او و علمه جمال الدین صفا و ابنه محرز المحققین محمد و شهید اول و ثانی
 و غیرهم قائلند و اولیهم و سنته تعبد بظن جوازاً و لا جوازاً الصلوات

حافظ
 در دوره فرمان قاطع تسلیم
 لطف آنچه تواندیش حکم آنچه تو فرمای
 ناندیش خود را در مذهبندان
 تکفوت در مذهب خود و در مذهب خود را
 منه

و تباعاً یک از مسائل اصولیه است و قدما و علماء امامیه رضوان الله علیهم خانی
 رحمه الله علیهم جمیع متمسک دانسته اند بقید لفظ را و شایسته تر لفظی گامی
 بر میزدند و شیخنا التقی المجلسی علی الله در جته در کتاب مبطل بروضه ملحقین
 میفرماید که پس بر اجتهادی اصول است اما هر اصول اجتهادی نیست
 زیرا که هر که تجوز کند تعبد با جهتا دو ظن را از فرق اصولیه پس او جهمد تعبد
 بظن خود است و هر که منع کند از فرق اصولیه بعد بظن را پس او عالم تعبد
 متعبد است مثل مفید و مرتضی و شیخ و این ادب طلب شرا هم اما بعضی
 متأخرین و متأخری المتأخرین که تجوز کرده اند اطلاق لفظ اجتهاد را
 بر ایشان از باب توسع و شاکله و ماشاء با عامه است اتفاقاً و صلا الله
 و اتفاقاً بلکه یا بنا بر مصالح اخلاصیه و اخباریین گویند که اجتهاد اصطلاح
 استقراغ و تسع است در تحصیل حکم شرعی و اعتبار امارات ظنیه و اجماع
 حدسیه و اعتقاد باشد اذ باب علم تا زمان محقق صفا بکتاب شرا اثری از
 ان در میان امامیه نبود و نسبت باجدی از اصحاب ما نداده اند الا
 با محمد بن محمد بن طهید الاسکانی و حسن بن ابی عقیل الحامنی و بهین نسبت
 این دو فاضل مجبور و متروک ماند و مؤید اینست تصنیف شیخ سعید مفید
 کتاب الرد علی ابن طهید و اجتهاد را الاولیستم در بیان
 مسائل مختلف فیها بین الاحباریین و الجهمدین و ان اگر چه بسیار است
 و شرح اوقر ان درین محقرات میکند اما بقیصا اتفاقاً میشود صاحب کتاب
 حجه البالعه که از ان اصل محمد بن است در کتاب مبطل میفرماید که فرق
 اصلیه در آنهاست مسائل شرعیه بین اجتهادیه و اخباریه میباشند

ناتمام است
 علی بن ابراهیم
 الطوسی

اما جمع آن بر یک امر است و آن اینست که اجتماع بین بنای اصول
 و قواعد ایشان بر ادله عقلیه کلامیه است و در مقام تأیید استدلال
 ایشان با ادله ظنی کلامیه است و با باشد استدلال با بایات و
 اخبار میکنند باب التأمین و اخبارین بنای اصول ایشان بر قوا
 کلمه مرویه از اهل بیت عصمت است استدلال ایشان بکتاب و سنت است
 در مقام تأیید و با باشد که ادله عقلیه را نیز نقل مینمایند باب
التأمین اگر موافقت کند اصول و اخبار در موضوعی از اعمال و
 احکام میباشد عمل مجتهد و اخباری در تحقیق متحد بحسب صورت و محقق
 بحسب معنی زیرا که مجتهد عمل میکند در چنین مقامی با اعتبار اصل خود
 قطع نظر کرده از اخبار زیرا که اگر اخبار معارضه کند با اصل ایشان
 طرح میکند اخبار را و عمل میکند بحسب نفسی اصل و عذرش نیست در خبر
 معارضه با اصل کرده است پس و حسب باب طرح آن یا تاویل اگر ممکن
 باشد تاویل و محدث اخباری عمل میکند بحسب سنت و سنت قطع نظر کرده
 از دلیل ظنی عقلا و اگر معارضه کند با اخبار اعتنا با اصل ندارد پس
 اتفاق افتاده عملی لغتین در صورت روشن حقیقت از جهت اصل
 مسلک و طریقت و جمعی که گفته اند عمل اصولیین بدلیل عقل و بر ادله
 اصلیه و استصحاب با اعتبار دلالت اخبار است سخنی است و ایهی زیرا
 که قاعده اصولیه نزد ایشان قطعی است و اخبار ظنیه الدلاله و لغت
 و تخمین قول جمعی که میگویند که اخبارین نیز عمل با ادله عقلیه و اجماع
 میکنند باطل و از درجه اخبار باطل و عاقل است زیرا که مقام تأیید

مشکل فاضل محدث ربانی
 موطوعه مجلس کاشانی
 کتاب مفاتیح ص ۶

غیر مقام تأیید است با اینکه اجماعی که اخبارین استدلال بان میکنند با
 ضرورت است یا اجماع بر نقل روایت نه اجماعی مستندی نداشته
 باشد از کتاب و سنت و تخمین مراد ایشان از اصل قاعده کلمه مرویه
 معصومیه است مثل اینکه اصل در شبهه طهارت است و اصل عدم نجاست
 و با باشد که مرسته شود این طریق بر طایف طریق تحقیق نسبت است
 اسر و اصل را متعدد است و استصحاب را مواضع عدیده بحسب نفس
 احکام و موضوعات آن و تخمین بر ادله در نفی و نفی حرمت
 و جاهل بر تحقیق کما دارد در استعمال این الفاظ خروج است
 و طریقت و باین بس گفته اند نزاع فیما بین اصول و اخباری
 میباشد و الحق این قول مستلزم تسخیر علماء فریقین و فضلا مذمبین
 زیرا که نزاع لفظی منشأ جهل ایشان است با تباد معنی و تغایر لفظین
 و حاشا که بر سائده مذموب جهل و ملت و اساطین دین و عمدت
 متین مخفی باشد محل اختلاف منازعین و با جمله ما طقول و اقامه
 نزد اهل جهل ادله عقلیه است خواه قطعی باشد و خواه ظنی بنا بر خدای
 که کرده اند در حجت ظنی و عدم ان اصلا و فرعا اصالة و تبعاً پس اگر
 موافق آید با بایات و روایات فهو مطلوب و الا طرح یا تاویل است
 چنانچه گذشت و نزد محدثین مناط عمل بدلیل منقول از رسول و آل رسول است
 قطعی باشد یا ظنی خواه موافق باشد با ادله ظنیه کلامیه و خواه نباشد پس
 این دو طریقه مغایرند با یکدیگر و میان این دو طریقه تباین است و تضاد
 اگر چه موافق افتد در بعض موارد و در این مقام فرق دیگر است که در

بمستند عقلی و شرعی **دیسلم الحدیث** عطا الله مضمونه در فائده نودم از کتاب
 فوائد الطولوسیه در جواب سئواله اجتهاد میکند که آنچه میکونید متحصن است
 که نزاع میان ایشان و اخبارتین لفظی است این وقت عاجز شدن
 ایشان است از استدلال و بعضی از ایشان که این را میکونید بسبب
 جهل ایشان است بکل نزاع و سزاوار است گفته شود بان کونیده کسی
 انکار تو مر اخبارتین را و جی ندارد پس انکار تو بر جمیع ایا میت پس
 بر گفته تو جایز نیست تشیع تو بر اخبارتین و حق اینست که نزاع فیما
 بین ایشان در مواضع قلبی لفظی است حد آن در جمع مواضع و نه
 اکثر مواضع و نظیر این قول کسی است که کمال میکند که نزاع میان
 سنتی لفظی است بجهت ایشان بر گفتن و اقرار نمودن بتوحید و نبوت
 و معاد و نماز و روزه و زکوة و حج و غیر ذلک و بطلان این قول
 واضح است مثل بطلان قول سابق و بعد از آن میفرماید که سزاوار است
 که ذکر کنیم در مقام جمله لاصحافات معنوی بین الفریقین را و مقصود
 میکنیم بوجه چند **اول** اینکه اصولتین قائمند بجز اجتهاد در احکام
 بلکه بوجوب ان و اخبارتین قائمند بجمد جواز عمل بغیر لفظ **دوم** چون
 میکونید که جایز است عمل بجز واحد خلا از قرینه و اخبارتین میکونید
 که جایز نیست **سیم** اصولتین میکونید جایز است عمل بجز حجت غیر منصوصه
 مذکوره در اصول و اخبارتین قائمند بجمد جواز **چهارم** اصولتین
 جایز میدانند عمل بجز لفظی استند و اخبارتین جایز میدانند بجز لفظی
 ادلاله نیز چنین است **ششم** اصل نیز چنین است **مفتم** استصحاب نیز

بیکه اتفاق صحیح

چنین است

فصل اول در بیان اصول و اخبارتین
 در بیان اصول و اخبارتین که در کتب فقهیه مذکور است
 در بیان اصول و اخبارتین که در کتب فقهیه مذکور است

چنین است **ششم** مفهوم شرط نیز چنین است **هفتم** مفهوم صفة نیز چنین است
دوم مفهوم غایت نیز چنین است **یا** **دوم** سائر مفاهیم که جمعی از اصولتین جایز
 میدانند نیز چنین است و **دوم** قیاس اولیة چنین است **سیزدهم** قیاس اصولی
 العقده چنین است **چهاردهم** اجماع نیز چنین است **پانزدهم** ظاهر قرآن که کلام
 نقل نباشد نیز چنین است **شانزدهم** سائر مدارک ظنیة نیز چنین است و تحقیق که
 شمرده است شهید تا مذکور است در کتاب تهتمید القواعد و ولایت قاعده
 صد قاعده اصولیه و صد قاعده فقهیه که استنباط میکنند از آن طنون است
 با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که انی تارک فیکم امری
 ان تمسکم بهما ان تصلوا کتاب الله و غیرتی اهل بیتی یعنی بدستی که گذارم
 در میان شما امر اگر تمسک بان و امر شوید بهر امر گمراه نشوید و ان کتاب
 خداست و عزت من که اهل بیت منند پس چگونه نروانیده اند محمدتین و امر را
 رویت امر و اگر ان ولایت قاعده از کتابت نیست مستفاد میشود بلکه
 اخبار آنها از اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود و ان عین طریقه عامه است
 و بعد از طریقه ائمه علیهم السلام و خواص ایشان عن الباقی صلوات الله
 کل علم لدنی غیر من هذا البیت ففوق باطل یعنی هر علمی در از این فایده واده
 بیرون نیاید پس ان باطل است **هفتم** کسی که علم داشته باشد عملی از احکام
 اهل بیت علیهم السلام و بر تبه اجتهاد نرسیده باشد اخبارتین کونید که جایز
 اورا که عمل کند بان حکم معلوم مقطوع و اصولتین که جایز نیست بلکه در
 بر او که عمل کند بظن بجمد **چهارم** کسی که نرسیده باشد بر تبه اجتهاد اگر
 رسیده باشد با هزار حدیث صحیح صحیح صحیح در مسئله و شنیده باشد فتوای

فصل اول در بیان اصول و اخبارتین
 در بیان اصول و اخبارتین که در کتب فقهیه مذکور است
 در بیان اصول و اخبارتین که در کتب فقهیه مذکور است

فصل اول در بیان اصول و اخبارتین
 در بیان اصول و اخبارتین که در کتب فقهیه مذکور است
 در بیان اصول و اخبارتین که در کتب فقهیه مذکور است

مجتهد را که مصدر و ماخذ آن فتوی ظن مجتهد باشد که بسبب اصول عقلیه و مدارک ظنی حاصل شده نزد اصولیین و اجابت بر او که عمل کند ظن مجتهد و ترک احادیث صحیحی نماید هر چند آن فتوی مخالف آن احادیث صحیحی هر چه معصومیه باشد اما نزد اخباریین و اجابت بر او که عمل کند بان احادیث و مخالفت ظن مجتهد کند **نوردهم** اگر مجتهد گوید که نرسیده من در آن مسئله حدیثی اصلاً نه بطریق خاص و نه بطریق عام لکن اجتهاد کردم در آن مسئله پس حاصل شد از برای من ظن که کلمش همان است پس نزد اخباریین جایزیت عمل بان ظن بلکه واجب است بحصول حدیث که عمل کند بان و اگر حدیث را نیابد عمل باحیاط که بسبب ورود لصوصی قاطع متواتره معلومه و نزد اصولیین جایزیت عمل بان ظن و اگر چه مخالف احیاط باشد و قایلین اجتهاد بسیار است که اعتراف میکنند در مسائل چند بعد م نصیحت بر فتوی میدهند ان مسئله و اگر کسی تتبع کند هر اینه می یابد بعضی از ان مسائل را مخصوص و مخالف فتوای او یا موافق و کسی که تتبع کند کتاب استدلالیه و حدیث را تحقیق میشود بر او صدق این دعوی **سیسّم** اگر مجتهد فتوی دهد بظن خود و ان ظن موافق باشد با هزار حدیث پس همین که نزد پس نزد اصولیین جایزیت مقلدین او را که عمل کند بان ظن و نه بان احادیث بلکه واجب است بر او که عمل کند بظن مجتهد زنده اگر چه مخالف باشد بان هزار حدیث متواتره و نزد اخباریین و اجابت عمل بان احادیث اگر چه باشد دلالتش بر معنی قطع و اگر چه بالفصاح قرآن باشد و الا باحیاط عمل کند **سپتیم** و علم اگر کسی بوجه باشد از علم او عارف باشد با حدیث و مطلع باشد بر جمیع مقدمات

توقف که پیش از عمل با حدیث متواتره است
درست اعتراف بظن مجتهد که در حدیث متواتره
باید از ان هم و ان صورت اما بافتن خود نباید
این کلام حاصل ناقص است پس باید که در ان
عبارت لفظی و ادعای علم

معتبره در اجتهاد مگر مقدمه واحده را یا نصف مقدمه را یا یکسده از ان
اجتهادیه را پس نزد اصولیین جایزیت او را که عمل کند بعلم خود نه بر
از ان احادیث صحیحی هر چه و اگر چه بوده باشد متواتر بلکه واجب است بر او
که رجوع کند بسوی مجتهد و اگر در بلد او مجتهد نباشد و اجابت بر او سفیر
و اگر چه مجتهد در بلاد بعیده باشد و مسافت بیست سال راه باشد یا زیاده
پس چون مجتهد رسیده و اجابت عمل کردن بظن مجتهد و اگر چه مخالف باشد
ظن او بان هزار حدیث صحیح صریح و مخالف احیاط نباشد و نزد اخباریین
و اجابت عمل بان احادیث که مقید علم و قطع است **سپتیم** و **دوم** اصولیین
میکویند که و اجابت در نیت صورت که ترک علم و یقین خود کند و عمل کند
بظن غیر خود اگر چه ان غیر جاهل باشد بان احادیث صحیحی متواتره معلومه
همین که مجتهد است کافی است و و اجابت بر عالم حدیث که مقلد او شود
و اگر چه امیر و اعلم از او باشد در علم حدیث و نزد اخباریین جایزیت
ترک علم و یقین و عمل بظن و تخمین اشقی ما اردنا قلعه و شیخ ابو الحسن
بن علی الجوانی رحمه الله علیه نیز قریب بان مضامین در رساله از انوال
اجتهاد فرموده است و گفته است که خلاف معلوم نسبت نزد مجتهدین
در اجماع نمیکند و نزد اخباریین این قاعده معتبریت و اصل در شیخ
اباحه است نزد مجتهدین که کلمش مطلق صحیحی بر ذمیه نمی و قوله تعالی جلی
لکم ما فی الارضی جمیعاً و اخباریین بان قاعده الفایده ندارد بلکه در
ایشان انچه نقلش با جرحش وارد نشده باشد و نه بر جرحش داخل باشد
که حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلک و کسی که اجتناب کند از

م کلامه ره هم

شبهات نجات یافته است از محرمات و کتب اربعه که کافی در تذب و استنباط
 و من لا یخضره الفقیه است نزد اخبارین صحیح است مگر خبری که نص بر ضعیف
 آن کرده باشند و هر حدیثی که شیخ در تذب و استنباط عمل بان کرده باشد
 و احادیث کافی تا مشی و همچنین من لا یخضره صحیح است الی آخر ما افاد **دو شیخ**
 فاضل محدث صالح شیخ عبد الباقی صاحب السامعی رحمه الله در کتاب منبته
 المراسین در جواب از سوال شخصی می گوید در فرق میان مجتهد و اخباری
 بوجه کثیره است **اول** اینکه مجتهدین و ارجحید اینها در اخباری
 یا خبراً و اخبارین هم میدانند و در جرحید اینها از خبر روایت **مقصوم**
 با از کسی که روایت کند از مقصوم و اگر چه متعدد باشد **دوم** اینکه
 مجتهدین میگویند که آیه که نزد ما چهار است کتاب و سنت و اجماع و دلیل
 عقل و اخبارین قائل نیستند مگر کتاب و سنت و بعضی از ایشان اقتضا
 است فقط کرده اند و گویند که تفسیر قرآن جایز نیست مگر از قبل مقصوم **علیه السلام**
سیم اینکه مجتهدین جایز میدانند عمل بظواهر احکام شرعی و اخبارین جایز
 نمیدانند مگر بعلم و قطع و علم نزد ایشان قطعی و موافق نفس الامر است و
 عادی و اصحاب است و ان علمی است که از مقصوم رسیده و در ان خطا
 نیست عاده و شرع و اهل لغت و عرف ان را علم نامیده اند و گویند
 قلب ازان حاصل میشود و ظنی است از اجتهاد و کتابت از اصول
 غیر ما توره و به شبهه بدون روایت و از خبر روایت را ظنی نمی نامند
مؤلف گوید که بعضی از محققین اخبارین فرموده که هر چه رسیده است
 از شرع کتاب و مشرع علیه السلام ان را علم و اصحاب مذکور و اصول

ان بسوی ما بر شرط و مأمورده و ظاهر هرگز نامند بسبب ظهور ان میان
 تکلفین و احزاب العالمین و تبلیغ رسول امین و ائمه مبایین و تراجم
 صادقین و روایت ثقات نجیبین و نفس الامر که نیز نامند بسبب
 نفس امر خداوند عز و اسم است و مجتهدین گویند که حکم اجتهادی حکم ظاهری است
 و میان ان و حکم نفس الامر علوم و حضوری است و صیبت است
 عند المظاہره و مخفی است عند عدم المظاہره و در وقت اصحاب و مطابقت
 او را اجرب است و در صورت عدم مطابقت و خطا او را این اجرب است
 اخبارین گویند که عند المظاہره و لا مطابقت انم و گناه کار است بسبب تکلیف
 حکمی که کرده و فتوای در اهل است مجتهد بقواعده ظنی و اصول غیر رویه
 عامه است و خدای تعالی در کتاب عزیز خود میفرماید که کسی که حکم کند
 بغیر آنچه خدا بر پیغمبرش فرستاده کار است و در این دیگر فایده است
 و در این دیگر کار است و حکم خدا ظاهر است و احد است و مخالفان
 و خاطی دائم است و شیخ الطائفه رحمه الله در عده الاصول میفرماید
 بعد نقل مذاکره اهل سنی که ان چیزی که بسوی ان رفته ام مذنب
 جمیع شیخ تکلفین است و بسوی ان بود که معرفت شیخ ما ابو عبد الله
 و سید ما رضی در حق در واحد است و بر ان دلیل نصب شده کسی
 خلاف ان کند مخفی و فاسق است اشقی و ایضا خلافت است در اینکه علم
 عادی نیز از افراد علم صبیحی است مثل اینکه با علم داریم که اصل احد و
 ارونه سنگ است و یا قوت و طلا نیست و منقلب است از این دو نشانه
 و باین سبب ان را علم عادی مینامند که حصول ان از طریق قدرت است مثل

مكلف است و متعلق تكليف و اسباب تكليف به و شرطها و اطلاق
واضح بسوی ان و چیزی که جایز است در ان و چیزی که جایز نیست در ان
و چون ظن قاطع از خطا نیست و در کتب است از جهل جزئیة لاحتمال التفتی بس
جایز نیست البته نظر را که تکلیف کند بندگان خود را بظن **و البغ** جماع
کرده اند اجتهادین از عاده و خاصه اجماعاً محققاً بر تحقق جزئیة در ضمن
کتاب بعد از علم محقق کما و جزئیة کما جزئیة بین بر این لابد است این گفته شده
ظن مجتهد مطلق یا مطلق مجتهد تحت در حق او و مقلدش نیستند قطع که ان
اجماع است و دلیل عقلی بر احکام اجتهادیه با فراد استند بسوی قطع
الرحبه بواسطه ظن است پس بعد بظن نیست **جو اش** است که تحت قطع
در مستند احکام محتاج است بدلیل قاطع و حجت حقیقه و دلیل ظنی
قاطع نیست بالذات و سلب ذات او نیست و باعتبارات و تخمین لکن
می اید از بقول فلو دعوی از دلیل زیرا که درین مسأله نیست از روی
عقل مع سبیل و هست دعوی اجماع در محل امتناع و غیر محتمل و محتمل
نزاع **و ایضا** فرض محصوریه ظن اجتهادی واقع تحت القطع بر عدم
ایشان نفی ندارد در محصوریه احکام جزئیة و اعمه و تحت ظن محتمل
استحاله احکام احکام تحت ظن الکره حقیقه بس لازم می اید اجماع قضایان
مثل فرض دخول محکمت جزئیة و کلیه تحت وجود ذرات چنانچه در باب
ماده صوفیه است که قائل بوده وجود اندک احکام استند و
اجماع نفی قیاسی تحت محلی واحد **و البغ** باین دلیل قاطع بر عدم استغنی
خواهند بود خلق از امام موصوم چنانکه معتقدان بابل و ضلال و ضوم است

و البغ

و ایضا بر فرض تسلیم امکان الرحبه فرض محال غیر محال است بدرستی که امکان
مستلزم وجود خارجی نیست پس لابد است در اثبات مستلزم وجود مانع
مانع و وجود مقتضی و وجود مقتضی نزد است باقی تکلیف است با ان
باب توقیف و قطع باب تکلیف و عدم جواز تکلیف مالا یطاق **کویم** که بقا
تکلیف لا بشرط بلکه تکلیف بلا شرط جایز نیست عند اطلاق و بقا مشروط است
بر اطلاق شرط مثل شوت حدوث غیر مشا بد شیوت تعیر مشا بد و نقض این دلیل
مستلزم قول به هر دو مسقط است و انکار وجود مانع تعارض و تخمین
قول ببقا مطلقه توقیف بلا تعیر زیرا که مسویت وجود و عدلش و با توقیف
بلا تعیر و تعریف بحسب بیرون نمی اید از عمده تکلیف و ایتیان نمی شود بر اد
رب العباد و لازم می اید نزاع و فدا که مانع عرض تکلیف است و لکن
می اید از اثبات ان نفی ان و از نفی ان اثبات ان و هر چه چنین باشد
معلوم لطلان است بالفورده **و ایضا** مستلزم قول بکلیف مالا یطاق و
نسبت سرفاقت و فعل غیث است بکلیف مالا یطاق زیرا که قول ببقا تکلیف و
توقیف و سد باب تعریف مستلزم تکلیف مالا یطاق است و قول توقیف
ظنی مستلزم ایهام و خروج از مراد حکم عام و مؤدی باختلاف و تنازع
انام است **و ایضا** ظن خاص غیر وانی است در جمیع حکام و مقتضی است
ظنون بل شکوک و اوام و ادراکات ضعیفه انام نیز نیست عند ان
و ایضا این حدیث و مسلم بسوی سبب سماع از شیخ و قرائت
و حفظ و عرض بر او و اجازه از او بسبب عدم ادعای در مصنفات
ثقات لکن محتمل و انحصار توقیف و تعریف از برای تکلیف درین

احوال و غیر چنین باشد پس هر چه است حفظ آن از باب مقدمه و هر چه
 الله تعالی حکیم قدر لطیف بعنایت او و بقیه مباحیح مخصوصین بعد از رسیدن
 رسول امین میسر است رسیدن طالبین مخلصیای رایان بعنایت رسالت
 و ضبط فرقه حقه و مشایخ متقیین و **ایضا** حفظ و تیسیر ممکن است بالفرض
 و ممکن مقدور است الله تعالی با لاجاله و هر مقدوری حفظ و علم الحیادان
 واجب است ذاتا او **حقا و ایضا** حکمی ثابت نشود از کتاب و سنت
 پس تکلیفی هم در آن نیست عند تعقله که لا تکلیف الا بعد البیان
 و وجود و تحقق بیان دلیل لم است بر بقا تکلیف و بقا تکلیف دلیل
 آن است بر بقا بیان و دعوی اجماع بر تحقق تکلیف بلا توفیق دعوی
 برخلاف معلوم بر این عقلیه و تواتر ادله نقلیه و اسناد دعوی مثل دعوی
 حشم و تشبه و تجویز است لا یصغی الیه متقیین من اهل العلم و البقین **ایضا**
 حکم مستنبط اجتهادی که حکم ظاهری نامند اگر با بقا حکم نفس الامر است
 مستلزم اجتماع نقصان در صورت خطا و اگر با رفع حکم نفس الامر است
 ناسخ و رافع آن چیست **چهارم** محمد بن احوال دیش را چهار نوع کفر
 صحیح و ضعیف و حسن و موثوق و نزد اخباریین که نوعی صحیح و ضعیف
مؤلف گوید که صحیح نزد متقدمین و متأخرین از حدیثین حدیثی است که
 قطعی است و در باشد و علم به برسانند که معصوم فرموده است بقرآن
 و اما راتی که شیخ رحمه الله در کتاب بعد الاصول ذکر فرموده است
 و ضعیف مقابل صحیح است و بهین جهت اختلاف شدیدی بهر سه مانده
 محمد بن و اخباریین شیخ بهاء الدین در شرق آلمین و شیخ حسن

الشمس

الشهد الی الله رحمة الله علیها در مقدمات کتاب متقی الجان فی احادیث
 الصحاح و الجان میگویند که سبب ترویج احادیث با انواع اربعه
 اعینت که چون میان ایشان و صدرا اول مدت طولی بوده و
 خطابات شفا هم بیشتر نبوده و قرآن مفیده که موجب صحت اخبار
 نزد متقدمین از برای ایشان ممکن نبوده و تنگ شد بر ایشان
 وسعت داشت از برای دیگران پس لاعلاج بلتی شدند بسوی عقل
 بعد از فقه ان علم از جهت بودن ظن اقرب بجا بسوی تحقیق در
 وقت تعذر آن و **ایضا** جهة التباس و تشابه اجناس ضعیفه بسببه و بجهت
 بلتی شدند باین اصطلاح جدید و نزدیک گردانیدند از برای اجداد
 و متفرغ گرداند احادیث را با انواع اربعه و در کتاب مشرق آلمین
 زیادتی مذکور است که سبب باشد که ایشان نیز سلوک طریق قدما نمایند
 در بعضی اصیان و بعد از آن انواضع را شمرده است این خلاصه عذر و
 تعلیل محمد بن بود در ترویج احادیث و **شیخا العالم** الرافعی شیخ یوسف
 بن احمد الجوزانی عطا فرموده در مقدمه کتاب تطارح حدائق بعد از
 این جمله میفرماید که بطلان این اصطلاح بوجه چند است **اول** اینکه
 در مقدمه اول و دهنستی که نشأ اختلاف اخبار رقیبه است از ذوق تکلیف
 نه بسبب اصل اخبار مگذر و به تا آنکه محتاج شوم باین اصطلاح و این ضرورت
 داعی نشده که بلتی شوم با اصطلاح ایشان زیرا که انمه علیهم السلام امر کلمه
 ما را در اخباری که تنگ در آن داشته باشیم عرض نماییم بر کتاب جدا
 است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عمل میشود بحدیثی که موافق

کتاب و سنت است و طرح میشود آنچه مخالف است پس واجب در هر حد
صادق و کاذب مراعات این قاعده است و باین قاعده تشریف
مستغنی می شوم از آنچه محمدین برای خود قرار داده اند و شک نیست
که متابعت ائمه علم السلام اولست از متابعت محمد بن **دوم** سکه
توشیح و جرمی که بتنا داده اند بر آن تنویح اخبار از کلام قدما
اخذ کرده اند و همچنین اخباری را که در احوال رواة از مدح
و ذم روایت کرده اند اخذ کرده اند از کلام ایشان پس
اعتماد کرده اند بر قول ایشان در مدح و ذم رواة پس چگونه
که اعتماد میکنند بر قول ایشان در تصحیح احادیثی که ایشان تصحیح نمودند
و اعتمادی در آن داشته اند و ضامن شده اند صحت آن را چنانچه هر
باین فرموده اند جمله ایشان چنانچه مخفی نیست بر ملاحظه و مطالعه کننده
دیباچه کاتب و دیباچه جامع لا یخفیه الفقه و کلام شیخ در کتاب عده و
کتاب تہذیب و استفسار پس اگر راست گوید و عادلند در اخباری که در
مدح و ذم رواة کرده اند پس در جمیع اخبار راست گوید و معتقد اند
و اگر چنین نباشد پس واجب است تحصیل جرح و تعدیل از غیر کتب
ایشان اگر گویند که بر او از صحت اخبار که ایشان گفته اند احتمال دارد
که محل بر طبق قوی باشد بسبب استفاضه یا شیاع یا شهرت یا قوی و
امثال اینها **گوئیم** که اصحاب این اصطلاح تصریح کرده اند بودن
مفاد اخبار نزد مقدمین قطع و یقین و ایشان عدول کرده اند
از آن بطل بعلت عدم تیسر علم و قطع از برای ایشان چنانچه تقریر کرده

بان در شقی و مشرق الشیخ و اگر گویند که تصحیح اولیه حکایت کرده اند صحت
امر است اجتهادی پس و جمیع استقلالات در قبول آن و نقل آن
مدح و ذم را روایت است و باجماع اعتماد میکنیم بر آن در قبول آن **چون**
گوئیم که اخبار ایشان در مدح و ذم را وی وثقه بودن و کاذب بودن
نیز امر است اجتهادی که استفا ده کرده اند بقرائن احوال ایشان الی غیر
ما افاد و اجاد **اصولین** گویند که اگر احادیث کتب اربعه و غیره متواتر
میسودند افاده علم حجتی تا مسنون و حال آنکه افاده علم غنیما به **اخبار** گویند
که عدم افاده علم نظر بشماره دو وجه است **اول** آنکه علم حاصل نتواند
بود که نظری باشد بحدی که تواند بود ضروری باشد و پائش است که
گاه باشد که عدد ناقلین بحدی و کیفیت نقل بنوعی باشد که احتمال
بالبدیه شغفی باشد بعد اتمام بنظر او یقین نباشد مانند علم مابعد ان
نابیه و امصاره صیه و گاه باشد که چنین نباشد بلکه نفی احتمال توای
موقوف بنظر و تأمل در احوال ناقلین باشد چنانچه تباعد اهلان و
تباین الاوطان و شمال و کمال پس تواند بود که شمار نیز اگر ملاحظه احوال
نقله اخبار و جمله آثار از علی و مصنفین و فهارس و کتب رجال و قوا
ضبط حدیثی در جمیع اصهار کاتبه شک کنند در صحت آن و جزوم کنند
مواضع میان ناقلین ازها **دوم** افاده علم در خبر متواتر مشروط است
زائد آنکه اشراف معتبره بحدی که معین از اعتقاد و جزوم مقتضی
مبنیون خبر چه اگر معین جزوم مقتضی آن باشند البته افاده علم
خواهد کرد چنانچه در رسائل نظریه بر نابیه پس طریق استصهار و طلب

در امثال این مقام نیست که طالب خود را متواضعی نسبت به طرفه خلاف
 گرداند بنوعی که اگر بعضی مذهب وی که عمرای دراز خلفا عن سلف عن
 و عقب و زید و ظاهر شود بلا تأمل و توقف و صحبت انقیاد حق نماید
 از آن تأمل و ملاحظه در اخبار کتب اربعه و غیراً از کتب معتده علیها امامیه
 و احوال لغه و قیاس کتب و مضافات محدثین نمایند تا حق بر ایشان واضح و کلام
 گردد و ایضا بقواعد علم صرف علم منطق را نمیتوان فهمید و بقواعد طریقه و رسوم
 علوم حکمیه فقه و حدیث را نمیتوان دانست فانما الیوت من الیوتها و الیوم شوی
 کتب اهدایت مضبوطه موجوده در کتب قدما و نسبت آنها بصفین آنها بنوا
 لفظی متفق علیه است نزد اجداد علما و آنکه این احادیث مدونه در کتب مزبوره
 ما خود و استخراج است از اصول اربعه انما علیها الما ذون بها نیز ثابت
 و متواتر است عند الفضلاء كما صرح به غیر واحد منهم عالم ربانی شیخ محمد علی
 عا مشهور شهید اول عظامه مضجعه در کتب ذکر کرد با بوجوب متابعت
 مذهب امامیه میفرماید **التاسع** اتفاق امت است بر طهارت ایشان و شرف
 اصول و ظهور عدالت ایشان با تواتر تشیع بوی ایشان و نقل از ایشان
 بر تبه که راه انکار آن مسدود است حتی آنکه نوشته شد از جوایب ایام
 ابو عبد الله علیه السلام چهار صد مصنف از برای چهار صد مصنف و مدون شده
 از رجال معروف و فقیه چهار هزار مرد از اهل عراق و حجاز و خراسان و
 و همچنین از مولای امام محمد باقر علیه السلام و بقدر رجال ائمه معروف و
 مشهور و صاحبان تصانیف بوده اند پس مقتضی انصاف اینست که حرام
 باید کرد آنچه را که ایشان نقل کرده اند از ائمه علیهم السلام و کتب مذکور

ابو جعفر بن بابویه قمی و کتاب ابو جعفر طحینی لیرک **فیه تنهاز یاد تر است از کتب**
 در صحاح سته کتب است متنا و سند او کتاب مدینه العلم و مخ لا یخفیه **انقصه**
 قرینیت و کتاب تهذیب اربعه مثل است که نقل کرده اند با سبند
 صحیح متصله منقده و حسان قویه پس باز بعد از این مکاره بره محض و
 نقیب صرف است پس بعد از این میفرماید که گفته میشود که پس از کجا
 واقع شد اختلاف عظیم میان فقها امامیه هر گاه بویست نقل
 ایشان از معصومین و فتوای ایشان از مطهرین زیرا که با یکدیگر هم کلام
 بسبب انظار و مبادی است همچنانکه میان سایر علمای امت نیز است و
 هر گاه یافت شود تناقض در احادیث بسبب است که در زمان تقید است
 از حدیث لغین بوده است و بسبب بوده است که جواب سائل را میداده اند
 بروقی معتقد حاضرین و با این همه مشتبه شده بر بعضی از نقله یا بر دل
 میان ما و ایشان انهمی **و ششم** شهید القاسم نورانی مرقده در شرح اند
 میفرماید که تحقیق که بوده است استسرا را امامیه بر چهار صد مصنف گفته
 آنها را اصول و بوده است اعتماد ایشان بران اصول تا آنکه اگر ان
 اصول تلف شد و مطلق کردند آنها را جماعتی در کتب خاصه و تنظیم
 و احسن آنچه جمع کرده اند از ان اصول کافه و تهذیب و استصار و غیر
 لا یخفیه اهل حق است اشی **و ششم** بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد
 الله غنه در مقدمه کتاب جعل التین میگوید که جمع احادیث ما امامیه
 منتهی میشود بائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین و ایشان منتهی
 میسازند ان احادیث را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله پس در

که علومشان مقبول است از این مشکوٰه و آنچه منقح است کتب علماء امامیه رضوان
 از اهدایت مروید از اسم علمیم هم زیاد می کند بر آنچه در صحاح ششگانه
 ستیان است چنانکه ظاهر می شود از برای کسی که متبع اصحاب است فرقی ندارد
 باشد و تحقیق که روایت کرده است یک راوی که ان ابان بن تغلبه است
 از یک امام در آن حضرت صادق علیه السلام سی هزار حدیث چنانکه ذکر
 کرده اند علماء رجال و تحقیق که جمع کردند در قدیم حدیثی که در حدیث
 آنچه رسیده بود با ایشان از اهدایت اسمعیل ماسلام از علمیه در چهار صد کتاب
 و نامیده شد آن کتب با اصول و بعد از آن مقدمی شدند چنانچه در
 مناقب شکر الله سبحانه جمع و ترتیب این کتب را بعلت فترت کردن و سهل
 در یافتن طالبین این اخبار پس تالیف کردند کتب مبسوطه مشهوره و اصول
 مبسوطه همدسته مشتمل بر سبب غنی مقدمه با صحاح و علمیه مشتمل بر
 من لا یخفی علی العقیقه تندیسی التمهید و مدینه العلم و جمال و امامت و عنوان
 الاخبار و غیره و اصول اربعه اول که کاتبه و حج لا یخفی و تندیسی التمهید
 بر آنهاست مدار در این اخبار استی که پس شهادت این سه بزرگواران را
 مجتهدین احادیث کتب اربعه و سایر کتب همدون از اصول اربعه است چنانچه
 شده بجهت تالیف و درین کتب طعن بر اصول منورده است و نقل فرموده اند
 که اصول مطبوره تا زمان ابن طاووس رضی الله عنه جمع است چنانکه فرموده است
 که اگر اصول مذکوره نزد من موجود است و از آنها روایت بسیار کرده است
 و کتب او را در صدق است بر این دعا و همچنین شیخ بخیرین ادب در اخبار و روایات
 در مستطرفات سراسر از اصول اربعه اخبار بسیار نقل فرموده و در نزد

نسخه

شیخی با قریه علوم عظامه مرقده قریب بجایر صد مجلد از کتب اخبار بوده است
 و بعضی از اصول اربعه نیز در نزد ایشان موجود بوده چنانچه خود در رساله
 اعتقادات و مقدمه مجار الاوار تصریح فرموده است و با جمله اخبار مذکور
 اشتهار این کتب را در زمان این فحول مکرمانند جمول و تنوع اصحاب
 با نواع اربعه مذکوره از عصر علامه صاحب طاب ثراه و شیخ او جمال الدین بن طاووس
 صاحب شری بوده است **مؤلف گوید** که ابن طاووس مشرک است میان
 جمال الدین احمد بن موسی صاحب شری که مجتهد بوده است و میان سیر او
 عبد الکریم فقیه تحت عروضا زاهد عابد و رضی الدین بن طاووس صاحب
 کتاب بیع الدعوات و اقبال الاعمال و سایر کتب اربعه و عثمان بن موسی بن
 جعفر بن محمد بن طاووس حسینی جامع کتب را هزار که تحت تصرف بوده
 رضی الله عنهم و رضو عنه **حجیم** بدستی که مجتهدین تفسیر کرده اند صحیح را با اینکه
 روایت کرده باشند آن را امامی عدل ثقه از مثل خود تا مصوم و حسن
 حدیثی است که نقل باشد روایات آن یا یک از ایشان امامی مدوح غیر مدعی
 بتوشیح و موثق حدیثی است که فقه به روایات آن یا احد از ایشان توفیق
 غیر امامی و ضعیف یا عدای آنهاست و اخباری بین تفسیر که از صحیح را با آنچه
 صحیح آن ثابت شده باشد که از مصوم است و مراب است صحیح و ثبوت مختلف
 میشود بموا تر است و یکی را بخبر اها و محفوفه بقرائن ایشان قرائی که شهادت
 بدیهه بصحت خبر قرآن یا اجماع و عقده ان با حدیث صحیح دیگر و غیر آنها
 از قرائی که موجب علم است بجهت آنکه مفضل شیخ و غیر او ذکر فرموده اند با اینکه
 نقل باشد حدیث از اصول صحیح معتبره نزد طائفه محققه و ضعیف یا عدای ایشان

اینجا طاووس

پیریکار

ضرورت شود و علم کلام قدری در اصول محسوسه با استدلال بدانند از لوازم ایمان است
 و علم تقییر که ابائی در زمانها احکام منطبق میسازند بر دقایق آنها اطلاع بجای
 و علم اصول فقه بقدری در استدلال ضرورت و علم فقه اقدار در مسایل
 اجتماعی و خلاصه و مشهور بین القداء را بدانند و بتبع جمع آثار را از اول
 پخت علم تمام رسیده است و علم رجال بقدری در تیزان نیند حدیث تواند
 داد و غیر اینها مشهور و موسمی است در ان اخباری نیست ذلک تفصیلاً
 یونیه نیست اما **یازدهم** آنکه مجتهدین ترجیح میدهند اخبار مختلفه را
 باره و اولکار و اخباریین جایز میدانند ترجیح را مگر در جهات مخصوصه از اول
 است اخبار **دوازدهم** آنکه مجتهدین جایز نمیدانند از برای اهدای حدیث
 احکام و نه عمل از برای کسی در شناخته باشد حکم را بطریق روایت بقضا مادام
 که نرسیده باشد بر تبه اجتهاد و غیر مجتهد را نیز مانند عالم و فقیه بلکه بنامند
 مستقل و مقصد و اگر چه بکجه نزد ایشان هر حدیث بلکه در جهت بر او رجوع
 برای وطن مجتهد و ترک آنچه دانسته است از احادیث و اخباریین گویند
 بلکه جز است از برای عالمی بلکه در جهت بر او عمل با حدیث اگر چه بکجه حدیث
 باشد بشرط آنکه باشد صحیح است از موصوم و صریح الدلاله و معارض مهم
 نداشته باشد و جایز نیست رجوع مجتهد بغير حدیث صحیح واضح الدلاله **سیزدهم**
 آنکه مجتهدین تجویز کرده اند عمل با حدیث محتمله الوجه را و همچنین آیات و
 اخباریین جایز نمیدانند مگر عمل با حدیث صحیح و آیات محکمه از آن است که در
 آنها باشد بعضی عرفانیه زیرا که اخباریین عمل بمتناهی نزد ایشان نهی ما
 القرآن **چهاردهم** آنکه مجتهدین تجویز کرده اند حکم کردن در سبب و مکر و

حدیث ضعیف بلکه بعضی از ایشان حکم میکنند بدون دلیل و اخباریین فرق
 ندارند از در احکام فقه و لا بدست نزد ایشان علم بدلیل **پانزدهم**
 مجتهدین گویند چون مجتهد مبردا باطل میشود تقلید او و قول مست
 کالمت و اخباریین گویند در حق متغیر بقیه و مبردان و زنده بودن
 کسی **ششدهم** مجتهدین تجویز کرده اند اخذ بطوا هر قرآن را در صورت
 عدم موافقت حدیث با آن بلکه بطوا هر قرآن اول است بعمل از حدیث
 زیرا که قرآن قطع المتیق است و کلامی مهم میباشد قطع الدلاله بخلاف
 خبر زیرا که ان قطع المتیق نیست و اخباریین تجویز کرده اند اخذ بطوا
 قرآن را مگر آنچه را که تفسیرش از موصوم رسیده باشد یا موافق باشد
 ایشان باشد و غیرتاسد قرآن را مگر کسی در مخالفت با آن باشد زیرا
 در قرآن حکمت و متناهی و حکمتی است و شبهه در ان نیست و ماعدا
 ان متناهی است و عالم با ان نیست مگر در سخن در علم **مؤلف کوه درین**
 مسئله تشویر و تنازع عظیم است بین اصحاب الاجتهاد و ارباب اخبار
 باید دانست در خلاف نیست بین اهل علم در آنکه نظر اهر جهت است بشرط شی و
 خلاف که اندر موضوع ان شی اجتهادیتین گویند در شرط است باقران
 نظر مجتهدی تا اینکه اماره باشد بجهت تحقیق و ماکه خبراییم کوم جهت است
 بشرط اقران ان بیجان موصوم علیه دم تا اینکه مندر شود با احتمال خلاف
 و متیقن شود مراد محضی اللاف پس اشرط اول است شرط است بین
 و شرط اخباری اول است بقبول عقده و نقل بسبب و در اخبار سایر از اسم
 اظهار اخبار و تا ناید نفوس قرآنی و موافقت است با و مخالفت عامه و تقدیم

چیزی که مفید علم است بر چیزی که مفید خلق است و ایضا اگر ظواهر قرآن قطع نظر از این
 انا و نحن تحت بارش پس حق با او در ظاهر است که از ظواهر قرآن اثبات
 جمیع اعضا بجهت باری تکلیف است آن فرج و ریش و بچین مذاکره و شبهه
 جبره و فتوای مالک در ظاهر بودن سگ کلبه و اتصال بودن هر چه بر روی
 زمین حرکت میکند بکرم و خاک و نهان و جواز و علی غلام الی غیر ذلک از این
 الاعتقادیه و علمیه بر عامه با عقاید ظواهر از این طریق بیان معتبر است و اندک
 فاضل شیخ عبدالباقی جزائری شریازی رحمه الله مسکونین که **أقوال چهارم** در احوال
 اصل چهارم آنکه مستند احکام مخفیست در سنت نزد اخبارتین پس گفته اند که
 کتاب الله مستند احکام نیست بجهت آنکه جمیع آیات نسبت بفهم ما مستند است
 پس ما نسبت اذ حکم الی انان مکرر بوجه اخبار رضی الله نقل شده از بعضی
 محدثین آنکه گفته مثل قل هو الله احد از مشابهاست میباشد بجهت آنکه فهم
 و تعلق واحد و احد محتاج بنفس است انتہی **موافق گوید** که نسبت این قول
 مطلقا باخبارتین مطلقا خلاف محمود از کتب ایشان معلوم از عقاید ایشان
 زیرا که متفق اند مذهب ما بیکه لغوی قرآنیه حکمات آن محتاج بتفویض عسری
 ظواهر بدون بیان معلوم بلکه حاجت در تعریف ظاهر است و این در جهت تعدد معانی مختلف کرده
 پس محقق امین الاسترا بادی و محدث عا و علی هدایت و مجلسی اول است
 که جهت نسبت ویثا فاضل کاشانی و محقق قزوینی خلاف است و سید خورشید
 سید نعمت الله جزائری رحمه الله در کتاب منبع الطیبه میفرماید **مسئله پنجم**
 در اخذ احکام از قرآن است بجهت این رموز انهم بحوازلان رفته اند
 و اخذ احکام کرده اند از آن و طرح نموده اند روایاتی را که معارض است

در وسطی هم

مسئله پنجم

اندوین

و تدوین آیات احکام نموده اند و استنباط نموده اند از آنها آنچه مؤدی شده
 ایشان را بسوی ان امارات استباط و اما اخبارتین قدس الله
 ضرائحهم پس رفته اند بر یکی همه قرآن مشابهاست با و جاز نیست
 اخذ حکم از آن مگر به موافقت با اخبار یا اینکه بیان آن مخصوص از اهل
 خصوص رسیده باشد صحتی آنکه بودیم حاضر در مسجد جامع شیراز و بودند
 استادین بجهت شیخ جعفر بحرانی و شیخ من محدث صاحب جوامع العلم که
 مناظره میکردند در این مسئله پس من فرمودم که این تا اینکه گفت با و
 فاضل محمد از چه میگوید در معنی قل هو الله احد پس ایا محتاج میباشد
 در فهم معنی آن بحدیث پس شیخ محدث در جواب گفت نعم آری زیرا ما
 نمیشناسیم معنی احدیت را و نه فرق میان احد و واحد را **موافق گوید**
 و مراد از صاحب جوامع العلم شیخ مرحوم میرزا جعفر شیخ عبدالباقی بحرانی است
 و شرح فرموده مذهب الاحکام را نیز اینجاست پس سید فرمود است که حق در مسئله
 اخبارتین است قرآن ده نموده شیخ الطالعه عطار مرقد در کتاب
 و این لفظ او است که بد آنکه بدستی از اهل ظاهر است در اخبار اصحاب
 باینکه لغوی قرآن جاز نیست مگر بشرح از بنی اصل علیه و اله یا از ائمه علیهم
 السلام چنانکه در قول ایشان جهت است مثل قول بنی سائر علیه و اله و بدستی
 قول در تعریف قرآن برای جاز نیست و عامه نیز این روایت کرده اند از
 بنی سائر علیه و اله از حضرت فرمود که در تعریف کند قرآن را برای خود پس
 باین تحقیق از ظاهر که در حدیث ذکر کرده اند باینکه جامع است از آنجا که
 قول برای را در تعریف قرآن و صحت شده از عا و اله انبوا باینکه تعریف کنند و روایت مع

سویق العلمیه والقران را که بعد از اینکه می آمد بر سبب علمیه هم و آنچه میگوید در آن
 اینست در جایز نیست اینکه بگوید باشد در کلام الله تعالی و کلام نبی اوصاف العلمیه
 متافض و تفاد و تحقیق که فرمودست اللّه انما جعلناه قرانا عربیا و الیوم
یلسان عربی صین و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومهم
الغیر فیه بلیان کلتیج و البیضا ما قرطنا فی الکتاب من شیء یحزننا
 انیکه وصف کند الله تعالی با نیکه قران عربیست صین و ان بلسان عربیست
 و اولست بیان هر چیزی و مردم از ظاهران چیزی فهمند و اگر چنین باشد
 پس قران شمل است بالفی زوعمیه در فهمش و از او مراد که بعد از تغییران و قران
 منزله است از این و تحقیق در مدح فهم الکتاب ا قوامی لا یخرج معانی قران
 پس فهمت علمه الذی یستنبطونه منهم و البیضا مذمت فهمت قومی با از
 چیزی که تدبر میکنند در قران و تفکر در معانی ان غیما بنده که اقل است بدرون القرآن
امر علی طویقها و حضرت رسول صلی علیه و اله فرمودست انی خلف
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و بیان فرمود که بجهت آن
 آنچه که قول اهل بیت است و چگونه تحت مشایخ از و چیزی فهم نشود و
 همچنین روایت شده است از حضرت فرمودند هرگاه بعد از شما را از من
 حدیثی پس عرض کنید ان را بکتاب بعد از آنچه موافق کتاب الله باشد پس ان را
 قبول کنید و آنچه خلاف باشد پس بزنید ان را بر دیوار و روایت شده است
 مثل ان از ائمه علیهم السلام و چگونه می باشد چون بگویند که ایضا و حال آنکه
 فهمید نشود از او چیزی پس همین آیات و اخبار دلالت میکنند بر آنکه ظاهر
 ان اخبار متروک است و آنچه میگویم اینست از معانی قران بر چهار قسم است

اول

اول آیاتی است در خصوص علم ان حق که از اینها بزرگ است تغییران زیرا که
 عارفان نیستند مثل قوله تَسْتَلِوْا نَسْکَ السَّاعَةِ ایا ان موسنها
 و مثل قوله ان الله خلق علم الساعه و هم ایا تبت در معنی ظاهران
 مطابق معنی ان و هر کس که عارف بلغه عربی میدانند معنی ان را مثل قوله
ولا یفتکروا النفس الی حرم الله الا باذن و مثل قوله قل هو الله
احد سیم آیات جمله که از ظاهران فهم مراد میشود مفسر مثل قوله ان
ایموی الصلوة و انوا الزکوة و یبق علی الناس حج البیت
استطاع علیه سبلا و قوله کا و اتوا صدق بقره حصاهه و قوله کا و
 اهو الهم حق معلوم و آنچه شبهه باهاست بر تفصیل اعدا و صلوات و عدد
 رکعات انها و تفصیل مناسک حج و مقادیر فضا ب زکوة ممکن نیست استخراج ان
 مکرر بیان حضرت رسول صلی علیه و اله و وحی از جانب الله و تغییران آیات بدو
 بیان امانت ممنوع است و ممکن است که اخبار منع مثل ان اطهرات باشد
چهارم آیاتی در ان الفاظ مشتمله که فیه و محتمل باشد اینکه هر یک از انها
 باشد پس سزاوار نیست اینکه کسی گوید مراد الله تعالی اینست با ان مکرر قول نبی و
اما مضموم الی اخرها فاذا و اهلین الاسلام در کتاب مجمع البیان در تفسیر
افلا یستنبطون القرآن و لو کان من عند غیر الله لو وجدوا فیه خطا ق
 کثیرا میفرماید که این آیه مضموم است بسیار است از جمله بطلان تعلیقات و صحت
 استدلال در اصول دین و ایه دلالت دارد بر حق و قول کسی که ان کرده
 که معنی قران نمیدانند میشود مکرر تفسیر مضموم از حیثیه و قران ان زیرا که او
 بجان حق فرمود بر تدبر قران و از آنجمله است اینکه اگر مراد قران از ز

در بعضی

غیر خدا هر این میسر است کلام بندگان از او یافت میشود در روز اختلاف
 در کلام بر سه وجه است اختلاف در نقل و اختلاف در تفاوت و اختلاف در
 و اختلاف در تفاوت در حسن و قبح و خطا و صواب و نحو آن است و این اختلاف
 در قرآن میباشد البته بجهت آنکه اختلاف در تفاوت در این نیست و اما اختلاف
 تفاوت مثل اختلاف در وجه قرائت و اختلاف در تعداد سوره و آیات و اختلاف
 احکام در تاریخ و منسوخ پس این موجود است در قرآن و همه آن حق و همه آن
 صواب است **مقدم** البته مجتهدان جائز میدانند اجتهاد در ادعای احکام شرعی
 در وقت تقدیر علم بقول معصوم و جایز بین فرقه ندرده اند در این باب و
 میدانند رجوع بقول معصوم بطلاق **مقدم** البته مجتهدان را اعتقاد است
 که مجتهد چون اجتهاد کرد در هر گاه اصابتی کرد پس از برای او اجوب است
 اجر اجتهاد و اجرا اصابت و از خطا کرد پس از برای او اجرا اجتهاد است
 و روایت میکنند با پیغمبر حدیثی از نبی صلی الله علیه و آله و اخبرنا یمن میگوید
 بلکه او ما نوم و کنه کار و فایده است در هر صورت زیرا که اگر اصابتی
 کرد پس حکم کرده است در چیزی در علم بان ندانسته از جانب خدا هر گاه حکم
 بجز روایت نهم و اگر روایت بلبان اجتهاد نیست و اگر خطا کند پس دروغ است
 بخلاف **مؤلف** گوید که بخاطر تحقیق اخبار پیشین در کتابت شحات الله علیه و آله
 الشریعیه گوید که اگر کوئی در صورت توافق حکم ظاهری یا نفس الامری
 چگونه تباین و تناقضی ظاهر میگردد گوئیم توافق در حکم نفس الامری که شرط حق
 ان ابقنا و بردها از لایه و مطلق از وضعی رسول است و میباید حکم اجتهاد و
 مستی بران نیست بجانست و تا مثل در عقیده کفایت میکند چنانکه از اخبار ائمه

بقوله

مقیده رأیه قبل از نزول وحی بر حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله کلمه
 اقربت الساعة و اثنی عشر و چون وحی نازل شد در واقع صد و اثنی عشر
 شق القمر این آیه کریمه نزول نمود که اقربت الساعة و اثنی عشر و شق
 در تامل میباید آن مصراع و این آیه کریمه نیست لفظا و معنی و همچنین در
 مقیده الفیه که اذات عه اقربت یا لها و زلزلت الارض زلزلا
 تمر الجبال عسرة لستر الجبال تری جالها و نفس ما قدمت و احقر
 و لوزة لان ثقالها و تنفطر الارض من تحتها هناك تحت اجنابها
 یحاسبها ملك عادل و اما علیها و اما لها و میگوید از احکام انبیا
 شرعیه که نسبت باین دو آیه کریمه است از ثوابت و اجزای از عدد و نذر و
 بتواتر آیه و مثال امر بتواتر آیه و ثواب حفظ آیه و ثواب کتابت آیه و حرمت
 مسکنیات و حرمت استخفاف بایه و وجوب صراحت بایه و استجاب و وضوح جهت
 برای آن در مصراع متمثل نیست عمل و ه آنکه حصول نظنه را در شریعت
 دیگر چنانکه سیدنا المرعفی علم الددی در کتابت ایشان و از آنجا حصول
 مظنه را در شریعت ثابت نموده است در مظنه اعتقاد در حج لا کوندر احتمال
 مرصوح در آن نیز باشد و حصول چنین اعتقاد از اماره است و مجرای ما
 در عادات و تجربیات و عادت و تجربه در شریعت معتبر نیست پس هر گاه ما
 تحصیل به الظن در شرع نباشد حصول مظنه حکم شرعی نخواهد بود و با عدم
 حکم شرع تحقق آن محال و ما احله تحقق توافق و لا توافق محال دیگر و با فرض
 محال ان الظن لا یمنی من الحق شیئا و الظن یخطئ و لا یبصر و لیس قطع حکم
 احکام نظیره از احکام الدیه وجه عقید در تباین با فرض تا مثل چنین است

بج

که حکم شرعی چیزی را کونید از شرع مستقی شده باشد و ناشی از مصلحت
 باشد و حکم اجتهادی مستقی از شرع نیست و ناشی از مصلحت ازلیه نیست
 بلکه مستقی از کسی است که معترف است بر آن داد با علم بر وجود و ناشی از احتیاط
 مبتداست که او را مطلقه بنده داشته است تا آن در صورت با تباين در حقیقت
 چه خود می بخشد. آنچه مذکور است و قال الرسول فضله بعد فضل مردان ای شیوه
 انبی **نوزدهم** اینکه مجتهدین گویند که امور بالنسبه بوی مجتهد و قسمت است
 که واضع است دلیل آن در چه بطریق ظنی باشد پس وجوبت عمل بان و اثر
 که مخفی است دلیل آن پس وجوبت اخذ و عمل باصل در نفس احکام الله تعالی و وجوبت
 توقف و احتیاط و اخبار یقین کونید امور بالنسبه بوی موصوم سه قسم است
 امریت در یقین است رشد آن پس متابعت باید کرد و در یقین است
 غی ان پس اجتناب باید کرد و شبهات میان این دو امر پس کسی در عمل آنها
 کند مرتکب محرمات شده است و هلاک شده است از جنبه شرعی از غیر اند پس
 احتیاط در چیزی را وارد شده باشد در آن نفس از آنکه در هر مسئله **بسیستم**
 آنکه مجتهدین گویند که جایز و صحیح است اخذ ادله فقه از قواعد اصول که مستطیع علی
 عامه و اخبار یقین جایز نمیدانند عمل بان قواعد را بلکه گویند در وجوبت
 اخبار بر آنچه دلالت دارد بر آن حدیث صحیح در اصول و فروع **بسیستم**
یکم آنکه مجتهدین جایز نمیدانند اخذ احکام اعتقادی را از اخبار احادیه
 که مفید قطع نیست و اخبار یقین در فروع نیز جایز نمیدانند **بسیستم**
 آنکه مجتهدین جایز میدانند اختلاف در مسائل شرعیه بل جهادات ظنی و شرعی
 مخفی الفروع نمیکند از جنبه شرعی در مناط احکام نزدیکان ظن است و هر یک

لازم است

از

از ایشان تصویر دیگری میکند با اینکه او مخفی است و اخبار یقین جایز نمیدانند
 اختلاف را و فائز میدانند کسی را که خلاف حق بگویم بدلائل بات و ادوات
 الداله عدا ذلک **بسیستم** آنکه مجتهدین منع میکنند از رجوع مجتهد غیر
 مجتهد که ادعا از او باشد در علم یا مسوی او باشد در صورت که مجتهد مطلق
 بر حدیثی نباشد و وجوبت بر او رجوع بقواعد اصولیه و اخبار یقین و وجوبت
 دانسته بخص و سؤال از حکم را و طلب صیغه از غیر اخص از تعلیم او باشد
 و اگر چه از عامی باشد و در آن برای وظن خود بنا بد عمل کند **بسیستم** **وجام**
 آنکه مجتهدین گویند در علم الشیعه در زمان غیبت همه شان مجتهد اند پس
 متقدمین از زمان کلینی تا زمان شیخ عباس عجل الله و شهید ثانی
 همه مجتهد و بر کفر لقمه خوانند اخبار یقین مخالفتشان که اند در این باب
 و گویند در متقدمین مثل کلینی و صدوق و امثال ایشان اخباری اند
 و سید مرتضی و علامه و شیخ شهید اول و ثانی و شیخ عیاض و امثال ایشان مجتهد
 و مخفی نیست صحت این دعوی و بطلان و فسادان دعوی **موافق**
 که بر متبعین کتب کلینی و صدوقین و شیخ مفید و طوسی و جمع متقدمین
 از من مقدمه مخفی نیست که طریق ایشان طریق اهدا ضار است چنانچه
 گذشت و می آید نشان از تعارض و عیاضه ایشان بر نفسی اجتهاد
 و طرق و قباس و رای ایشان که هر صدق است برین مدعا **بسیستم**
بسیستم آنکه مجتهدین گویند در اجتهاد و وجوبت کفایه یا عینی و اگر چه
 با اول قائلند و اخبار یقین گویند در طلب علم فرائضه است بر هر مسلمی و طلب
 علم اخذ آن است از موصوم مشافهه یا بواسطه یا بواسطه **بسیستم**

فصل در بیان وجوبت رجوع به اخبار یقین
 در مواردی که مجتهد مطلق است
 و در مواردی که مجتهد مطلق نیست
 و در مواردی که مجتهد مطلق است
 و در مواردی که مجتهد مطلق نیست

و گفته چندی گویند که جا برینت از برای اهدی که بگوید حکمی از احکام را که
 قائل شده باشد باین اهدی از عین لایقین و اگر چه بعد باشد نزد او برای
 آن حکم دلیل واضح و اخبار بین فرق نداده اند میان تقدم قائل و عدم
 آن زیرا که عمل بر دلیل است و آن قول محصوم علیه السلام است **وحدۃ بلیت و حق**
 بلکه چندی در جمیع اینها علم علوم ادب بر مثل خود صرف و مطلق و کلام
 امثال اینها را چنانکه اینها شرط اند در اجتهاد و اجتهاد و وجه گفتنی
 پس علم علوم ادب که موقوف علیه جهاد و کلام و وجه گفتنی است زیرا که چیزی
 عام نشود و وجه مکرمان بران و وجه است و اخبار بین و چنانکه اند بیج
 یک از اینها را از جمله عدم توفیق علم علم حدیث بر اینها و چنانکه عدم حجاج فقیه
 بعلم مطلق اصلا و در کفافی است القائل بقول از حدیث و فهم آن و در
 الفاظ آن در طلب علم **مؤلف گوید** که سخن در اینها فصلی گفته است و در
 کتاب رشف النقای مسطور است که ابومره گندی که در درشت است
 فلاسفه بر مثل فتاد نیز در حدیث بن مسعود که از صحابه بود در حدیثی
 مسعود طهیت و او طلب کرد و حنان اجزای کتاب را نوشت که او را
 در میان اب ظهور کرد و تا زمان نامون اشرفی از کتبهای ایشان ظاهر
 نبود تا آنکه نامون از سطور اجزای او را از کفکوی از سطور مخطوطه کرد
 ایچو بعین مخصوص فریک فرستاد و کتب فلاسفه را از پادشاه و کتب
 طلب نمود و آن کتب بلا سلام نقل نمود و فرمود در زبان دانان
 آن کتب را از زبان عربی نقل نمایند و چون درس خواندن و نوشتن آن سبب
 قرب خلیفه بود بنا برین سبب اطلاع قرب و نهام خلیفه اوقات بسیار صرف

بگویند که در این کتاب
 در ۱۲۳۳
 در ۱۲۳۴
 در ۱۲۳۵
 در ۱۲۳۶
 در ۱۲۳۷
 در ۱۲۳۸
 در ۱۲۳۹
 در ۱۲۴۰
 در ۱۲۴۱
 در ۱۲۴۲
 در ۱۲۴۳
 در ۱۲۴۴
 در ۱۲۴۵
 در ۱۲۴۶
 در ۱۲۴۷
 در ۱۲۴۸
 در ۱۲۴۹
 در ۱۲۵۰
 در ۱۲۵۱
 در ۱۲۵۲
 در ۱۲۵۳
 در ۱۲۵۴
 در ۱۲۵۵
 در ۱۲۵۶
 در ۱۲۵۷
 در ۱۲۵۸
 در ۱۲۵۹
 در ۱۲۶۰
 در ۱۲۶۱
 در ۱۲۶۲
 در ۱۲۶۳
 در ۱۲۶۴
 در ۱۲۶۵
 در ۱۲۶۶
 در ۱۲۶۷
 در ۱۲۶۸
 در ۱۲۶۹
 در ۱۲۷۰
 در ۱۲۷۱
 در ۱۲۷۲
 در ۱۲۷۳
 در ۱۲۷۴
 در ۱۲۷۵
 در ۱۲۷۶
 در ۱۲۷۷
 در ۱۲۷۸
 در ۱۲۷۹
 در ۱۲۸۰
 در ۱۲۸۱
 در ۱۲۸۲
 در ۱۲۸۳
 در ۱۲۸۴
 در ۱۲۸۵
 در ۱۲۸۶
 در ۱۲۸۷
 در ۱۲۸۸
 در ۱۲۸۹
 در ۱۲۹۰
 در ۱۲۹۱
 در ۱۲۹۲
 در ۱۲۹۳
 در ۱۲۹۴
 در ۱۲۹۵
 در ۱۲۹۶
 در ۱۲۹۷
 در ۱۲۹۸
 در ۱۲۹۹
 در ۱۳۰۰

فلسفه

فلسفه و افاده و مفاده آن کرده خصوصاً سنیان ما و را در آنکه که بتوفیق
 شاعران است سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند و کس از ایشان که فارغ
 و ابوعلی باشند در ترجم کفرهای فلاسفه سعی بلین نمودند و سنیان فارغ از
 معتمد نام کردند و ابوعلی را شیخ زینبی نامیدند مولانا محمد طاهر شری
 مشهور بقی است و صاحب کار در کتاب فوائد الدینیه بعد نقل این حکایت
 سفر ماید که بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال حقیقه ضعیفه باطله فلسفه
 و متفلسفه شره جنط و داغ و سقم عقول و اف و افکار ایشان است مولانا
 نفیس بن عوض که از اعظم افاضل اطباء است در شرح اسباب کفر
 که فارغ مبتلا برض مالمجولیا بوده و نقل کرده که بسیاری از فلا
 مثل افلاطون و نظرای او برض مالمجولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنانچه
 اهل توابع نقل کرده اند مبتلا برض جزویه و مریدان فارغ گفته اند
 او سازا چون میخواست سازا را بنوازد میخواست در اهل مجلس خواب
 میرفتند و خود بخواب میرفتند پوشیده نماندند که اهل قسم و سازا بر بد و بیخ
 تا بجان اهل بیت نبوت ایستادند بنا برین داری از کتب فلاسفه که بعد از
 مخالفت تمام با دین دارد و حجت و محتر زلفه اند و از شهرانی که در زمان
 پیش شعبة اشاعری بوده اند شهر حلیت شیخ مقبول در صاحب حلیت
 اشراق باشد و در حلیت شریحان الحاق اول او را فلسفی مذهب و بعد
 اعتقاد در استند بقولش رسانندند و خواجه نصیر الدین ره که قتی الاصل
 و اشاعری مذهب بوده بنا بر مصححی متوجه مطالعت این طایفه شد
 و لکن در کتب بجزیه و نقول و تو اعدا عقاید بیان چند کفری از کتب ایشان
 نقل کرده اند و در کتب ایشان از کتب ایشان از کتب ایشان از کتب ایشان

فلسفه و افاده و مفاده آن کرده خصوصاً سنیان ما و را در آنکه که بتوفیق
 شاعران است سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند و کس از ایشان که فارغ
 و ابوعلی باشند در ترجم کفرهای فلاسفه سعی بلین نمودند و سنیان فارغ از
 معتمد نام کردند و ابوعلی را شیخ زینبی نامیدند مولانا محمد طاهر شری
 مشهور بقی است و صاحب کار در کتاب فوائد الدینیه بعد نقل این حکایت
 سفر ماید که بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال حقیقه ضعیفه باطله فلسفه
 و متفلسفه شره جنط و داغ و سقم عقول و اف و افکار ایشان است مولانا
 نفیس بن عوض که از اعظم افاضل اطباء است در شرح اسباب کفر
 که فارغ مبتلا برض مالمجولیا بوده و نقل کرده که بسیاری از فلا
 مثل افلاطون و نظرای او برض مالمجولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنانچه
 اهل توابع نقل کرده اند مبتلا برض جزویه و مریدان فارغ گفته اند
 او سازا چون میخواست سازا را بنوازد میخواست در اهل مجلس خواب
 میرفتند و خود بخواب میرفتند پوشیده نماندند که اهل قسم و سازا بر بد و بیخ
 تا بجان اهل بیت نبوت ایستادند بنا برین داری از کتب فلاسفه که بعد از
 مخالفت تمام با دین دارد و حجت و محتر زلفه اند و از شهرانی که در زمان
 پیش شعبة اشاعری بوده اند شهر حلیت شیخ مقبول در صاحب حلیت
 اشراق باشد و در حلیت شریحان الحاق اول او را فلسفی مذهب و بعد
 اعتقاد در استند بقولش رسانندند و خواجه نصیر الدین ره که قتی الاصل
 و اشاعری مذهب بوده بنا بر مصححی متوجه مطالعت این طایفه شد
 و لکن در کتب بجزیه و نقول و تو اعدا عقاید بیان چند کفری از کتب ایشان
 نقل کرده اند و در کتب ایشان از کتب ایشان از کتب ایشان از کتب ایشان

فلسفه و افاده و مفاده آن کرده خصوصاً سنیان ما و را در آنکه که بتوفیق
 شاعران است سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند و کس از ایشان که فارغ
 و ابوعلی باشند در ترجم کفرهای فلاسفه سعی بلین نمودند و سنیان فارغ از
 معتمد نام کردند و ابوعلی را شیخ زینبی نامیدند مولانا محمد طاهر شری
 مشهور بقی است و صاحب کار در کتاب فوائد الدینیه بعد نقل این حکایت
 سفر ماید که بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال حقیقه ضعیفه باطله فلسفه
 و متفلسفه شره جنط و داغ و سقم عقول و اف و افکار ایشان است مولانا
 نفیس بن عوض که از اعظم افاضل اطباء است در شرح اسباب کفر
 که فارغ مبتلا برض مالمجولیا بوده و نقل کرده که بسیاری از فلا
 مثل افلاطون و نظرای او برض مالمجولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنانچه
 اهل توابع نقل کرده اند مبتلا برض جزویه و مریدان فارغ گفته اند
 او سازا چون میخواست سازا را بنوازد میخواست در اهل مجلس خواب
 میرفتند و خود بخواب میرفتند پوشیده نماندند که اهل قسم و سازا بر بد و بیخ
 تا بجان اهل بیت نبوت ایستادند بنا برین داری از کتب فلاسفه که بعد از
 مخالفت تمام با دین دارد و حجت و محتر زلفه اند و از شهرانی که در زمان
 پیش شعبة اشاعری بوده اند شهر حلیت شیخ مقبول در صاحب حلیت
 اشراق باشد و در حلیت شریحان الحاق اول او را فلسفی مذهب و بعد
 اعتقاد در استند بقولش رسانندند و خواجه نصیر الدین ره که قتی الاصل
 و اشاعری مذهب بوده بنا بر مصححی متوجه مطالعت این طایفه شد
 و لکن در کتب بجزیه و نقول و تو اعدا عقاید بیان چند کفری از کتب ایشان
 نقل کرده اند و در کتب ایشان از کتب ایشان از کتب ایشان از کتب ایشان

در اینضا در مجتهد در مسئله و جوهر غسل در بیان سقط هرگاه که مجتهد
 باشد استدلالات که هر دو روایت یکی از آن در روایت معقول است
 و دیگری موثقه سماعه و بعد از ذکر حدیثی فرموده است که بر این روایت
 ظن نیست بسبب بطلان سند او و ضعف سماعه در طریق تا آنکه زیرا
 که مجتهد رضی الله عنه با قولی صحیح بنا بر این است که در روایت
 این قبیل بسیار است هر که را شک و انگار است رجوع نماید به این روایت
 و بنا بر این است و بعضی از آن در طریق این روایت مذکور خواهد شد
 آن تا در این کتاب **بیت و نهم** و هر چه است از حدیثین لا اظن
 مجتهد را مثل ظاهرت امام با اینکه خوبتر کرده اند بر او نظر را بر مضمون جاری
 نه است بلکه روایت استدلالات کرده اند بر عصمت امام با اینکه اگر از روایت
 بر او نظر لازم می آید در حق او العیاذ بالله اعراض فرموده باشد زیرا
 که ذکر کرده است با طاعت او و متابعت او و متابعت او و متابعت او
 پس حال است که حدیثی که در تفسیر می کند و همین دلیل وارد می آید بر این
 در متابعت مجتهد عقل و اخبارین لازم نمیدانند متابعت غیر مضمون را
 و از اینجهت باید اطلاع عالم را مگر در صورتیکه در حدیث او آنکه از روایت
 احکام را از امام و امام امر فرموده قبول قول را و الا وجه است آنکه
 او فایز قیاس احوال و زال الاستکمال **میسی ام** اینکه مجتهد و چهار شیخ
 میشوند در ماده و معترقی میشوند در ماده و دیگر در میان این مجتهد و
 اخباری عموم و خصوص بر وجه است پس هرگاه که نص باشد عالم جامع است
 اجتهاد و اما در اخذ احکام قابل نباشد مگر بر روایت او مجتهد حدیث است

ن

مثل تحقیق این است از ادبی و مولانا خلیل قزوینی و علامه محسن کاشانی و مولانا محمد
 حسینی و مولانا عبد الله یزدی و شیخا حر عاملی و منزه دینو و مجتهد از حدیث
 جمع شود در او شراط مذکور و تجویز کند استنباط و اخذ احکام را از قواعد اصول
 و ادله عقل و اجماع از غیر حدیث صحیح عام یا خاص مثل رضی و ابن ادریس و علامه
 و متاخرین از او مثل سیر علامه فخر الحفصین و شهیدین و تحقیق شیخ علی و مثال
 ایشان و منزه دینو و حدیث از مجتهد هرگاه نبوده باشد جمع در او شراط لازم
 و حاصل شود برای او معروف حدیث و نه ان مثل کلمه که دیده ایم ایشان را
 از نقلنده شیخا حر و بسیاری از اهل مشهد مقدس و از کلمه دیگر غیر اصل
 مشهور دیده ام آنها را پس از برای ایشان بود معروف حدیث فوق آن
 القدر توان کرد بلکه با بود زیاده از معروف مجتهد بود و حتی اگر از روایت
 او صحیح در معروف حدیث بسوی آنچه ان غیر مقصود بود پس او اخباری است
 نه مجتهد پس در این حدیثی که **مؤلف** گوید که اگر
 نسبت بظانفه او داده صحیح است اما آنچه نسبت به ابن ادریس و غیر مضمون
 صحیح نیست و عبارات ناصیه هر یک از ایشان در نفی اجتهاد ذات ظنی و
 و قیاسات فقهیه و استحقاقات عقلمه در این و چیزه عرض خواهد شد
 استقامتی **و یکم** آنکه اخباریین جایز نمیدانند عمل براهت عقلیه او در
 نفی حرمت فعل و جودی مثل نفی حرمت مس محبت بحدیث استوار است
 و در نفی حکم وضعی مثل نفی تقض خارج از غیر سلایم مثلا و جایز میدانند
 عمل بر پایه مسلمه را در نفی وجوب فعل و جودی مثل نفی وجوب صلوة در
مؤلف گوید در اختلاف عظیم است میان مجتهدین و اخباریین در براه

صحیح یا صحیح

مؤلف گوید که اگر
 نسبت بظانفه او داده صحیح است
 اما آنچه نسبت به ابن ادریس و غیر مضمون
 صحیح نیست و عبارات ناصیه هر یک از ایشان
 در نفی اجتهاد ذات ظنی و قیاسات فقهیه
 و استحقاقات عقلمه در این و چیزه عرض
 خواهد شد استقامتی و یکم آنکه اخباریین
 جایز نمیدانند عمل براهت عقلیه او در
 نفی حرمت فعل و جودی مثل نفی حرمت
 مس محبت بحدیث استوار است و در نفی حکم
 وضعی مثل نفی تقض خارج از غیر سلایم
 مثلا و جایز میدانند عمل بر پایه مسلمه
 را در نفی وجوب فعل و جودی مثل نفی
 وجوب صلوة در مؤلف گوید در اختلاف
 عظیم است میان مجتهدین و اخباریین در
 براه

اصولیه که انرا استصحابی بحال عقل نیز گویند مثل آنکه گفته شود که نماز وتر
 واجب نیست بجهت آنکه اصل بر ابراهه ذمه است از جمله وجوب و مثل آنکه
 فقها خلاف نمایند در اقل و اکثر مثل جشن شبان در جناب عین
 دایه بنصف قیمت یا ربع ان پس استدلال اخبار ربع نماید باجماع و نفی
 نماید زیرا بر ابراهه اصولیه **و باید داد الت** که استصحابی است
اول استصحابی بحال عقل و ان گفته شد **دویم** است که گفته شود در عدم
 دلیل بر فساد حکم یعنی عدم ظهور دلیل بر حکم دلیل است بر عدم ان حکم
 واقع **سیم** استصحابی بحال شرع است مثل آنکه هرگاه متمم نیاید با
 در آثاری تا بر کفته میشود که نماز و سترت بر حجت بجهت آنکه استصحاب
 که حاصل بود قبل از آنکه نیاید با را و بعضی استصحابی با خارج از دلیل
 عقل کرده اند و گفته اند در مستند احکام پنج است کتاب و سنت و اجماع
 و دلیل عقل و استصحاب و شیخ العالم از بابی طاب تراره در مقدمه کتاب
 مستطاب جدائق المناظره احکام احترامه الظاهره میفرماید استصحاب
 بر چهار قسم است **اول** استصحابی بنفی حکم شرعی و بر ابراهه ذمه از ان تا
 اینکه ظاهر شود دلیل ان و است بر ابراهه اصولیه و مجتهدین با ان متمم است
دویم استصحابی بحکم عموم تا اینکه ثابت شود تحقق و بقای حکم نفس تا ظهور
 ورود و نسخ **سیم** استصحابی با طلاق نفی تا آنکه ثابت شود قبده تمام استصحابی
 حکم شرعی با مبنی که هرگاه ثابت شود حکمی در وقتی بحال خود باقی است در
 احوال و از زمان مادامی معلوم نباشد نفی و نسخ ان حکم و خلاف و اول
 نیست در استصحاب یعنی تا زمانث زیرا که مرجع استدلال با ان بر اول است

حکم استصحابی

کلام محمد بن عبد الله انصاری در استصحاب

و اشکال در بر ابراهه اصلیه است و فاضل شیخ عبد الله شیرازی جزا برای رحمة الله
 در رساله **حکم** میگوید که مقام **دویم** استصحابی بعدم دلیل یعنی آنچه گفته اند
 که عدم ظهور دلیل حکمی در مخالف اصل است دلیل است بر عدم ان حکم در واقع
 و حق نیست که این اصل حجت نباشد چه نهایت آنچه در اصله این حکم
 گفته اند که هرگاه محدث ما هر متع نماید در احادیثی که وارد شده از اهل
 بیت علیهم السلام و نیاید از برای حکم مخالف اصل مثل نجاست زمین حاکم
 با وجود کوزه اخبار و رشتها را آنها مثل اشترار اقباب در رابعه آنها را و
 آنکه حکم مذکور عام ابلوی میباشد قطع نمائی بعدم ان حکم در واقع و ان
 سخن ضعیف است بجهت آنکه خلط هالت باطل بحق و ظهور حق و اندر اس بعضی از
 کتب اصول و فروع مانع است از حصول این قطع مقام **سیم** در استصحاب
 حکم شرعی یعنی اثبات حکم در زمانی باعتبار وجود ان در زمان سابق برین زمان
 و اصحابی بر چهار مرتبه در حجت این اصل خلاف کرده اند ضابطه آنچه در این اصل
 اقا حسین طاب تراره فرموده است که این استصحابی بعدم وقت میشود با
 انقاس حکمی که در ان استماعی و غیر شرعی پس اول مثل آنکه ثابت شود حکم شرعی
 نجاست چیزی در زمان سابق پس گفته شود در وجوب حکم نجاست ان چیز
 در زمان بعد هرگاه ابعین بر رفع نجاست بهم نرسیده باشد **دویم** مثل آنکه ثابت
 شده باشد خل آنکه ثابت شده باشد تری چیزی در زمانی پس حکم که شود اعتبار
 تری ان چیز مادامی در خشکی ان معلوم نشده باشد و جمعی قائل شده اند بحت
 این دو قسم و بعضی قائل شده اند بعدم حجت **دویم** و ثبوت حجت اول
 ظاهر است در استصحاب یعنی که مذکور شد بجهت نباشد نه در قسم اول و نه در قسم

کلام فاضل خراسانی در استصحاب

دو جهت است که دلیل عقلا و نقل بر جهت ان نیست بلا نظر بر جهت استصحاب است
 یعنی دیگر و ان است که یافت شود دلیل شرعی برین که حکم فلان بعد از تحقق
 ان ثابت است تا حدوث حاصل از احوال تبعیه با وقتی از اوقات معلومیه
 بدون شرط امری دیگر پس در بوقت هرگاه ظاهر شود حکم مذکور پس لازم
 حکم با ستماران تا آنکه دانسته شود وجود چیزی از منزلت است و جایز نیست حکم
 بنفی ان حکم مجرد شک در وجودی با مثلا هرگاه ثابت شده باشد بدلیل
 آنکه اب علیه بخود ملاقات نجاست نجاست و آنکه نجاست ان باقی است تا حال
 ملاقات ان بگوید با جاری پس بعد از تحقق نجاست ان ملاقات نجاست و علم
 بان لازم است حکم نجاست ان تا وقتی که معلوم نشود ملاقات ان پس از این امر
 در رفع بنفوذ حکم نجاست مجرد شک در وجود ملاقات پس از امر و دلیل جهت
 استصحاب با نفی چیزیست که در اخبار بسیار وارد شده است که یقین نکرده
 زائل نمیشود و این دلیل دلالت نمیکند بر جهت استصحاب یعنی سابق انهم علامه
 و مولینا موطا محمد بن یحیی عطاء مرقد در لوا مع صحیح خوانده در شرح فارسی
 لایحه الفقیه است میفرماید که هر که شبهات عمل کند با آنکه مثل بگوید اصل اب است
 تا حشرش ظاهر شود و امثال این اجتهادات که از روی نفی نباشند در کتب
 حرمانت خواهد شد چه ظاهراست که همه شبهات نادرست که در واقع حلال است
 پس در اصل است در بسیاری از حرمانت و بنا دادند هلاک شده است انهمی
 و مولینا محقق ربانی محمد امین استرآبادی نورالله تریب در فوائد مدنی میفرماید
 که بد آنکه استصحاب را در صورت است با اتفاق است بلکه میگویم در جهت ان از
 ضروریات دین است یکی از ان در صورت است که صحابه و غیر ایشان بودند

حاصل صح

علی

عمل میکردند با استصحاب در آنچه آمده بود یعنی بجز صحت الیه علیه و آله تا اینکه می آمد
 نسخ ان دویم اینکه عمل نکنیم با استصحاب امری از امور شرعیه مثل بودن
 فلان زین ملک ظلال کس و فلان زن زوجه فلان مرد و فلان بنده عبد فلان
 و بودن او بر وضو و طهارت چون جامه اش و نبودن شب و بچه بودن روز
 و مشغول آئینه بودن ان بناز و طواف تا اینکه واقع شود و طهارت
 کرد چیزی در شریعت بر بعضی این امور که در آینده اش تفصیحا بعضی از
 جمعی فرمودند که شیخ صدوق رحمه الله براهه اصلیه قابل استنباط است
 درمن لایحه الفقیه در جواز خواندن قنوت بفارسی فرمود است که علی بن ابی طالب
 قال سللت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یسکلم فی صلوة الفرض بکلماتی بنیانی
 ربه قال نعم و لولم ید هذا لخر لکت باجره بجز الی روی عن الصادق
 علیه السلام کتشی مطلق حتی یرد فی یطعی النبی عن الدعاء باها و سب غیره
 و الحمد لله انهم و شیخی العالم ارباب شیخ یوسف الجوانی عطاء مرقد در شرح
 رساله صلواتیه که متن و شرح هر دو از شیخ است میفرماید بعد نقل قول صدوق
 است خیر بان الظاهر من الصحیح المذکور که یكون المراد التکلم بکلماتی من لفظ
 الدینیة و الدنیویة لا باللغات الخلفه الطائفه قال و اما ما ذکره الفقیه
 من ان مجرد عدم ورود النبی عن الدعاء بالفارسیه بکون ذلك دلیل
 علی جواز فقیه ان العبادة توقیفیه من الشارع فیحال فی قوف فیها علی
 ما رسمه صاحب شریعه بقول او فعلا و تقریر و لو تم ما ذکره لکن
 الذکر فی الکووع و السجود علی القول بملوک الذکر بالفارسیه
 و اما الحدیث الذی استدل به یقول حملة الاخبار یون و طافه من

اصولین علی خلاف ظاهر دلالت علی حجت البرائة الاصلیه الای
 الترمی مع معاوضه باهو اکثر عدد او اذ فتح سند او امرت دلا
 فی نفسها کما بسطنا الکلام علی کتاب الدرر المنجیه فی حقه البرائة
 الاصلیه الیه کلامه عطراد مرده **وایضا** اخبارین نورانیه مرادیم گویند
 که اباصحیح حکایت از احکام خمس حکم ان نیز مثل س ترا حکم است پس اگر اجماع
 محتاج بدلیل نیست س ترا حکم نیز محتاج بدلیل نخواهند بود و اگر محتاج بکف
 دلیل است پس همان وجهی که س ترا حکم است و حکم در احکام خمس ملا دلیل
 حکم علیهم نیز له ربنا جلیل است **و در آن** ان لعین گوید که بر ائمه ائمه است
 عدمی مرتب میشود بر ان ادر عدمی و اباصحیح است وجودی لابد است از برای او
 علت وجودیه و اگر صحیح باشد علت بودن عدم موجود او معدوم مؤثر در
 موجود باشد پس بر این وجهی که تحقق عالم بدون علت موجوده و این قول است
 سئلونک ماذا اهلکم و ایضا سئلونک ماذا حرم علیکم این هر دو اولیه شریفه
 نیز دلالت میکنند بر نفی حکم عقل باصله اباصحیح با محترم و آنه واقف موقف انتم
 کما هو مضمون صحیح کثیرین الآیات و صحیح الروایات و شیخ الطائفه الله مدینه
 در عده الاصول اصل اباصحیح علیه اباصحیح از علما و امامیه نسبت نداده است
 و اما اباصحیح شرعیه پس ان مثل س ترا حکم محتاج بدلیل شرعیست و حدیث کل
 شیء مطلق صحتی بر دقتیه نئی او امر اگر چه خبر واحد است اما صحیح دلالت
 اباصحیح علیه ندارد و معنی صحیح الیه است که جز نسبت لغتیشی از ایشان و
 امری از امور و حکمی از احکام خواه ادر خواه نئی بلکه با روی البرائة
 بلکه و نظیر علیها ابقا اشباه است عسماهی علیه من الاطلاق و عدم دخول

و

تحت حکم از احکام خمس و اباصحیح است از نبود که متساوی بود از امر موجود که اذا
 بعلمت فاصطفا در الیه شی **وسی** و **سیمی** بلکه جمعی از اخبارین در این است
 فاضل امین استر ابادی در فیه و ادر مدینه بخوبی که اندک تا خبر بیان را از وقت حجت
 و مجتهدین منقده بر تنه عمن و خلاف گفته اند در تا خبر بیان از وقت خطاب
سیمی و جهادیم اخبارین صحیح غیبی اند علی عجا رب را که در عا که اندک تا
 خبر از علمیم نیز بدخول قول معلوم در ان بدون روایت و بعضی از محدثین
 با این ان موافقت کرده اند **مؤلف گوید** که اجماع در این بعضی علم است
 و اتفاق و جافخ ائمه الله الکریم عطران مرده در نهایت الوصول الی علم
 الاصول فرموده است قال الله تعالی فاجمعوا امرکم و مشرککم و قال تعالی
 لا صیام لمن لا یطعم الصیام من اللیل و این اعتبار صادق است اسم اجماع
 بر یک کس و اما در اصطلاح اختلاف گفته اند علی در حدان غایب گفته است
 که اتفاق است بر امری از امور و بنیه و بعضی گفته اند اتفاق اول
 صل و عقد است از امت حضرت ائمه الکریم نوران مرده فرموده است که این
 بسیار شکل است بلکه معتقد است و اگر مراد از اجماع اتفاق جمیع علم است
 باشد علم چنین اجماعی معتقد است بسبب تفرق ایشان در شرق و غرب عالم
 و باین باشد علم معون علم با قوال و احوال علم مشرق ندیدند و با هم کس
 بچنین علم اتفاق ایشان در یک مسله در یک کس که بیان ممکن نیست و از ان
 صعود نقل کرده است در فایحه و معوذتین را از قران منیدانسته و خوارزم
 سوره و بعضی با از قران منیدانند و در جامع الاصول از ان ابن کعب
 روایت کرده است که رسول خدا صل الیه و الیه من فرمود در الله تبارک

تحقیق فی اصحاب

والتحیرا لکه است که بر تو قرات کم بعد از آن قرات فرمود سوره لم
 یکن را و در آن قرات فرمود این آیه را ان الذین عند الله الخفیه
 المسلمه لا الهودیه ولا النضارینه ولا الجوسیه ومن یعمل فیما فی
 بکفره وایضا قرات فرمود بر آئی ابن ابی رالموکان لابن ادم وادنا
 من مال ولا یبتغی ثابا و لو ان ثابا لا یبتغی ثابا ولا یلا جوف ابن
 ادم الا الراس یمو بل الله علی من تائب ودر صحیح بخاری از حدیث
 بن عباس روایت کرده است که نازل شد سوره بت بن طریق که بقت بدی
 ابی لهب قد تب و اعش بزبان طریق قرات که است و در صحیح مسلم
 در حدیث طویله از حرب بن ابی الاسود از پدرش از ابی موسی روایت
 کرده است که بودیم مکه قرات میکردیم سوره شبه سوره براده پس فرمود
 کردیم ان را که این آیه را که لوکان لابن ادم وادنا من مال الخ ودر صحیح
 روایت کرده است که فی التلیل اذا بغثی و التهاد اذا جلی و الذکر و
 الاتی و جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی در کتاب اتقان از ابن
 عمر روایت میکند که ذم کثیرا من القوان یعنی بسیاری از قران رفت و
 از ابی بن کعب روایت کرده اند که گفت بودیم مکه قرات میکردیم در
 احزاب آیه دجم را شخصی گفت باور که ام است آیه دجم گفت این آیه که اذا
 دنیا الشیح و الشجر فادجوها البه بکالمن الله و الله عز وجل
 و در مستدرک در حدیث طویله از مسلم بن محمد الفارسی روایت کرده است
 که ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله با مؤمنهم
 و انفسهم الا بشرها انهم لعلون و الذین ادوا و نصر و اوجادوا

عنه القوم الذین عنفت الله علیهم اولم یکن لا یعلم نفسی ما اجمع
 من قرة عین جزاء ما کانوا یعملون و مؤید اینست آنچه روایت کرده
 کشید پسند استقامت الاده التید نعم الله طالب شراهه در تخریج الله
 و شرح استظهار و منع الحیره و لو ادر ان تاسرا حضرت ام المومنین علی
 که بر سینه انداز امیرالمومنین علیه السلام در لادن تالیف بن جلیقین در قول
 حق تکلمه و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فاکرم اما طاعتکم
 من النساء و متی و تلتق و در ناع حضرت فرمودند که تحقیق که افتاده است
 از میان اکثر ازلت قران و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت
 شده است در قول حق تکلمه که کثیر خیراته فرمود در حکومت ابن امت ابن
 امم باشند و حال آنکه کثرت فرزند پیغمبر خدا را همچنان نازل شد و چنین
 نازل شد که کثرت خیراته یعنی اشعرا از اهل بیت علیهم السلام و ایضا آیه
 عنبر چنین نازل شده که با ایها السجود بلغ ما انزل الثالث فی علی
 و سید مرفوعه در هرگاه حواصم که با صحیحون اخبار را جمع نام هر از کتاب
 خواهر شد که بر الحکم و ایضا در منع الحیره و شرح استظهار عدم تواتر قرات
 سبعه را ثابت فرمود است در موضع مناسب مذکور خواهد شد فی التلیه
 و تحزیر الذی گفته است که مضاف اینست که در آیه نیست از برای ما
 حصول اجماع مگر در زمان صحابه زیرا که مؤمنین قلیل بودند و ممکن بود
 علم بحوال ایشان و آیه الله البکر که در تالیف میفرماید لا بد است بیک
 تجرید باشد قول مصوم داخل اجماع زیاده حضرت کشید المومنین
 و الا تدر العلم است و معتقد نیست در اجماع بدون حضرت و آنچه حضرت

یعملون م

لغزها بدحج و هجرت و حق است و اینکه اجماع حجت است با اعتبارها است
 بر قول مصوم انشی مطلق علامه اعلیٰ الدین الطبرسی که مقام اجماع برین کویند
 اجماعی محقق بشود در هر آنکه در حضور امام علیهم السلام معروف و مشهور است
 اهل عصره و در زمان غیبت علم چنین اجماع هم پذیرد و بر فرض تحقق البته
 حجت است و با جملة واجهات متناقضه بعضها بحجت نخواهد بود و من و محمد بن
 در نقل اجماع بخبر است که در تفسیر شرح ان مننوی هم درین کاغذ آورد
 بعضی از آنها با عالم ربانی شیخ شهید الثانی نور الله مرقدہ در رساله اجماع
 بیان فرموده است **منها** شیخ در خلاف فرموده است که هر گاه شده حجت
 کرده باشد اعیان او از کفره جائز نیست و اگر خطا کرده باشد حجت
 و معتبر شده باجماع فرقه و عکس این را در مبسوط فرموده و ادعای
 نموده **و منها** در خلاف شرط گذشته بخورد که ایلا را از شرط و حجت
 باجماع فرقه کرده و عکس این را در مبسوط فرموده **و منها** قاضی ابن الرضا
 گفته که محبت از نافع است تا از ابوالجماع و شیخ ابوالفتح در کانی گفته
 که از نافع است تا لطف سابق بالاجماع و دیگران گفته اند در صورت مرد قبل
 درست بالاجماع **اجماع** که از وقتین تواند آمد **اجماع** که جماع
 کامل باشد **اجماع** که ان جامعیت چنین **عصمت** که در وقت
 از وی نماند **معضله** باید دانست که نصاری در کثرت از اسلام
 پیشتر اند و اجماع دارند هر سه طایفه است که در نظریه و ملکات و عقاید
 بر قتل و صلح عیسوی علیه السلام و کونیند یسوع پسر خدا اندر هم بر باره تواتر
 ندیده بردار کشیده شد در زمان پادشاهی فیلاطوس و چنانکه پسر

که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت
 که در کتب معتبره از اهل بیت

شد در قبر سنگی تازه پس برخاست از قبر بعد از شبانه روز و بالا رفت
 با همان و نشست بر دست رست پدر خود و او آماده است برای آمدن
 دفعه دیگر بر حکم کردن میان مردگان و زندگان و کونیند که پیروی مید
 او را بخیرند و کونیند که اجماع حاصل است از موافق و مخالف ماکه بود
 و نقل از جلال رجب که بالفعل در آنهاست نفس بر صلوات قبل علیه السلام و کونیند
 اگر اجماع مطلق حجت و کالتف از واقع است اینک اجماع ما در قتل و صلح
 حضرت یسوع علیه السلام محقق و اگر باعتبار دخول مصوم است در محبت حضرت بطرس
 که شمعون بن حنون القسطنطینی و صی حضرت یسوع مصوم بود با عقا و شوم نامه
 داخل بود در اجماع ما و هر چه مسلمانان خدش در اجماع ما و محققان نمایند
 وجه بعینه منع اجماع ایشان را خواهم نمود انشی و تحقیق اینست در کتب معتبره
 کلام علامه عینی خواهد شد **فما** **فاضل** اجل اهل انشی شیخ محمد انبی
 الشیرازی الجزائری رحمه الله در کتب معتبره میفرماید در فرق میان اصول و اخبار
 بر وجه اجمال آنکه اصول تقسیم نماید بر عینت را در زمان غیبت بدو قسم کنند
 مقلد و مجتهد زوایشان است که ممکن باشد از استنباط اصل شرعیه و عقاید
 از ادله تفصیلیه و این لیکن بعد از جوده قریح و قوت که بان ممکن باشد
 از در فروع باصول حاصل شود این مگر بعد از معرفت جمع مدارک شرعیه و از
 معرفت موقوف است بر چند خبر **اول** معرفت کلام یعنی علم بوجود الله تعالی و صفات
 ثبوتیه و صفات سلویه و وحدانیت و عدل و حکمت و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و امامت ائمه اهدی علیهم السلام و معاد و آنچه متعلق بانها میباشد بدلیل نقلیه
دوم معرفت اصول فقه است مثل اصول فقه و اصول و مطلق و تعلیه و

رساله وسطیه ص

اجمال و بیان و مثل آنها **سیم** معرفت خود و صرف بقدر ضرورت **چهارم** معرفت
 لغت بقدری که حاصل شود از آن فهم کتاب و سنت **پنجم** معرفت شرائط
 اوله بخوبی که در علم منطبق مع ضرورت از مسائله عامه لبطوی
ششم معرفت کتاب الله یعنی آیات که متعلق با حکام میباشد از حلال و حرام
 و غیر آنها و آن نزدیک به انصاف میباشد و درین معرفت مندرج است معرفت
 ناسخ و منسوخ و حکم و عقاب و غیر ذلک **هفتم** معرفت احادیثی که عمل بر آنهاست
 و معرفت اقسام آنها از صحیح و حسن و موثق و ضعیف و غیر آنها از اصطلاحات
 که در علم درایه مدقون است **هشتم** معرفت مفتی به که مخالف اجماع نیست
نهم معرفت ادله عقلیه مثل استصحاب و برآهه اهل علمه و غیر آنها و باطلد هر که
 عارف باین امور باشد هر چند رجوع در کتب متداوله باشد چنانچه در اثر آنها
 معتبر محبت قدرت و بعلاوه این صاحب جوده قریح و قوه ذهن باشد پس
 او مجتهد است و تقلد است که بر خلاف این باشد و وجهت بر مجتهد عمل نماید
 برای خود و وجهت بر تقلد رجوع نماید مجتهد در مسائل شرعی که از فرود
 دین نباشد و قبول کند قول او را و ملتزم شود قول او را بشرط آنکه تصدق
 باشد بصفه عدالت مجتهد آنکه او منصوب است از جهت مصونین علیهم السلام و نائب
 ایشان است عموماً در اجرای احکام لفظ باذن ایشان سلام از علم این بود
 اعتقاد همواره در امتدین بفرع و این عقاید محمل اعتقاد چند است **اول** آنکه
 از برای رعیت در زمان غیبت قسم تا غیبت حق آنکه جمعی گفته اند هر که تا
 کند از این وظایف اجتهاد و تقلید عبادت او باطل است هر چند در واقع درستی
 کرده باشد و عمل او موافق باشد در واقع با چیزی در رای مجتهدی است

مؤلف

مؤلف گوید که عالم ربانی میرزا ابوالقاسم جدیدی نورانی مرقده در ربیله
 فارسیه اش میفرماید که مشهور علیاً الشیخ است که باید در فروع یا کسی تجرد باشد
 یا مقلد که اگر کوچک از اینها باشد عبادت او صحیح نیست هر چند درینست
 کرده باشد و در عنایم الا یام میفرماید که حکم نجس لفظی ما دامیکه باطل
 نگردد اند یعنی قبول امامت اسمی اش را مندرج نموده اند نیست در غایت
 صحیح نیست بجهت آنکه این اعمال از غیر موضع اخذ کرده اند مثل کسی که مجتهد باشد
 و یا مسائل ذنبه خود را از مجتهد اخذ کرده باشد عبادت او باطل است اگر چه
 مطابق واقع باشد و قریب بهین مضمون سید سید طباطبائی نورانی فرموده
 در شرح مختصر نافع که شرح کبیر شهر است فرموده پس اعتقاد اجتهادین و تقلد
 ایشان بطلان عبادت اخبارین و تابعین ایشان است و کلی ایمان عمل است پس
 عمل در نباشد ایمان هم بطریق اولی نخواهد بود پس ایشان باستان در نزد
 مجتهدان ما و مند خود بائنه من مذهب الحقیقه در هر چه میگویند و انهم کار
 پس در همه و هر یک مسلمان نبود **دوم** آنکه است این اب شریف و آید
شور در خلافت میرود تا نفع صورت و شیخ فقیه محمدی شرح
 بن خیر رضی الله عنه در کتاب کشف الظلم حکم بکفر و قتل ایشان فرموده
 در فنی عبادت در طهارت حقیقه واقفها میفرماید در قسم دوم
 آنچه میباشد از حیوان و آن چهار قسم است تا اینکه میگوید اول که قر
 بالذات تا اینکه میگوید قسم دوم آنچه مترتب میشود بر آن کفر بطلاق است
 تا اینکه میگوید و اگر امتناع کند در دفعه سیم و را تقوی میکند و در دفعه چهارم
 کشته میشود و اگر کشتن نشود و مترتب باشد بر وجود او بقیه اند ختن عباد

از او
ببراه

در بختن ایشان بوی ف و عها و اجزای مینو از بلا و دند امیکند
 عسروس لاشها و جاری مینو و مثل این در حق مدعیان در فروع
 و ادعا کندگان استقل و با عین بر اضلال جمال انجان که نی در عمل کند
 نظایر روایات من دون خبره بمقامات یا متوجه شوند که این امرها
 بجز در جوع نصایب و ای اموات اشئی کلامه اما قول او در مدعیان استقل
 مدلول عبارتست **اول** ادعا استقلال کتاب و سنت در امانه
 احکام الهیه در حق مکلفین بدون انضمام نظر مجتهدی بزمین زیرا که
 اعتقاد ایشان اینست که کتاب و سنت مفید نقل نیست فضلا عن تعیین مکرر
 نظر مجتهدی و هزار حدیث بل زیاده از اهل بیت ظاهر صلوات الله
 بر خلاف این منقول و ما توست و در کتابت سیف الله استقل عسوفی
 دین از رسول مطور است **دویم** ادعای اخباریست استقلال را در فهم کتاب
 و سنت بدون رجوع مجتهدین و قوانین اصولیین چنانچه در زمان سید
 المرسلین و ائمه طاهریین صلوات الله علیهم صحیح بوده است و اما قول او
 رحمه الله که لم یعد عینی فی فروع الدین صریح است در دخول اخباریست که عالمی
 باخبار ائمه معصومین بدون عمل بمقامات اجتهادیه و اصول غیر مرویه و غیر
 بفرع مخرج مکرر عدل و امامت سید الوصیین و اولادهم معصومین است
 و این بسیار بسیار عجیب است از انرحوم که عالمین بکتاب الله و سنت فاسد
 و احدیت اهل بیت طاهریین را مبدعین نام نهاده با اینکه اخبار رسالت
 ما صلی الله علیه و آله میفرماید که کل من خلف الله یبدع و کل بدعه ضلاله و
 کل ضلاله یسلبها الی النار **و اینم** در کشف الغطا در بحث اصول فقه در بحث

باز

بیت و نه میگوید که قیاس و لویه همه قسم ان و شیخ لها ط و نه صولی علیه السلام
 نیست تا مل در اعتبار ازنا و که اما بقدرح فی ذلین اجتهاد من منبع الادله
 عن الله و ق استلم و الادراک استقیم بحسب کتب و کلامه من مجموع الادله فان
 ذلك من جمله النصوص فان للعقل عینا نحو احوش ذوقا و لم و شما و کما و لفظها
 من حیث لا یصل الی الحواس الی اخرها اما در وظایف این استیثبات که
 امامیه سلفا و خلفا انکاران نموده اند و از احدی از علماء امامیه نقل
 و بده اول قاروره کسرت فی مذموم کلامه و دیگر اشبات ضعیف و کما
 شم و سایر قوای جسمانیه برای عقل نمودن اشبات جزئیست و خصوصاً
 حیوانیه است و حکما اتفاق که اندر بجز عقل و مجردان است در برای
 از مادیات و در حدیث است که عقل اول جزئیست از خلق شد از روحانی
 و خلق کرد از روح را قبل از جب و بدو از هر سال و با بمضمون اخبار
 بسیار است و سید احمد بن زین العابدین علیه السلام فرمود است که
 اجماع که اندر مجتهدین بر اینکه تقلید غیر مجتهد جائز نیست و تقلید مجتهد بر
 صحیح نیست و سید اسد الله الامامه الی الله علیه و آله شوشتری طایفه
 در ذخیره الباقیه میفرماید که بعد از آنکه مجتهدین را در جواز تقلید مجتهدین
 و علم ان اقوال جدید است **اول** و ان اشهر است میان ایشان عدو جوار
 مطلق خواه مجتهدی بیابد یا نه و این مختار علمه و محقق شیخ عا و شهید
 و ولدش محقق شیخ حسن و ظاهراً شیخ بهائی قدس الله ارواحهم **دویم**
 جواز است مطلق نقل کرده است این را محقق شیخ جواد در شرح جعفریه از
 بعضی علماء بجمول الفاظ و اثبات و گفته است باین شهیدانی در شرح شرایع و در

ببراه
 در بختن ایشان بوی ف و عها و اجزای مینو از بلا و دند امیکند
 عسروس لاشها و جاری مینو و مثل این در حق مدعیان در فروع
 و ادعا کندگان استقل و با عین بر اضلال جمال انجان که نی در عمل کند
 نظایر روایات من دون خبره بمقامات یا متوجه شوند که این امرها
 بجز در جوع نصایب و ای اموات اشئی کلامه اما قول او در مدعیان استقل
 مدلول عبارتست اول ادعا استقلال کتاب و سنت در امانه
 احکام الهیه در حق مکلفین بدون انضمام نظر مجتهدی بزمین زیرا که
 اعتقاد ایشان اینست که کتاب و سنت مفید نقل نیست فضلا عن تعیین مکرر
 نظر مجتهدی و هزار حدیث بل زیاده از اهل بیت ظاهر صلوات الله
 بر خلاف این منقول و ما توست و در کتابت سیف الله استقل عسوفی
 دین از رسول مطور است دویم ادعای اخباریست استقلال را در فهم کتاب
 و سنت بدون رجوع مجتهدین و قوانین اصولیین چنانچه در زمان سید
 المرسلین و ائمه طاهریین صلوات الله علیهم صحیح بوده است و اما قول او
 رحمه الله که لم یعد عینی فی فروع الدین صریح است در دخول اخباریست که عالمی
 باخبار ائمه معصومین بدون عمل بمقامات اجتهادیه و اصول غیر مرویه و غیر
 بفرع مخرج مکرر عدل و امامت سید الوصیین و اولادهم معصومین است
 و این بسیار بسیار عجیب است از انرحوم که عالمین بکتاب الله و سنت فاسد
 و احدیت اهل بیت طاهریین را مبدعین نام نهاده با اینکه اخبار رسالت
 ما صلی الله علیه و آله میفرماید که کل من خلف الله یبدع و کل بدعه ضلاله و
 کل ضلاله یسلبها الی النار و اینم در کشف الغطا در بحث اصول فقه در بحث

نیت الیه سیم جواز تقلید است در صورت عدم مجتهدی و عدم جواز در صورت
 وجود مجتهدی و این مختار است در شرح مبادی چهارم از تقلید
 کرده است مجتهد را در حال حیات او باطل نمیشود تقلید او بعد از موت مجتهد
 و اگر نگردد است جایز نیست تقلید نقل کرده است این را از ما فرین شیخ
 سلیمان برای از بعضی محققان و حکایت کرده است این را تمیز او شیخ عبداللہ بن
 صالح در درمیتہ الماریین و اما اخبار تین این مقدمه است ایشان در کتب خود این
 مسئله را بحث نکرده اند و کسی از ایشان نقل نموده چیزی در این باب
 اما ما فرین ایشان موافقت کرده اند در منع از تقلید مجتهدیت و زیاده
 کرده اند منع از تقلید مجتهد زنده را نیز زیرا که ایشان منکرند اجتهاد و
 تقلید را با کلیت بلکه واجب میدانند بر عارف باخبار عمل معصومانی آن را
 و بر غیر عارف رجوع بوی عارف نظر نموده حضرت صادق علیه السلام
 که الظر والی من کان فکرم قدری حدیثنا و نظرہ احکامنا حدیثنا و عارف
و عرف احکامنا فاصواب حکما فی قد جعلتہ علیکم حکما یعنی نظر کنند بوی
 کسی که از شما باشد یعنی شیعه اما می باشد و تحقیق در روایت کرده باشد
 حدیث ما را و نظر کرده باشد در حدیث ما و احکام ما و شناخته باشد احکام
 ما را پس راضی بشود باور حکم کند میان ما پس بدستی که گردانند می آورد
 بر شریک و فرموده حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه در توقیع که
 روایت کرده است ان ما صدوق رحمه الله در احوال الدین و شیخ در بیان
 عین و طبری در احتجاج که اما الطوائف الواضحة فاصحابنا الی روا
 حدیثنا فانهم علی علیکم و اما حجج الله و مثل این حدیث از اخبار و اقتد

فاصحابنا الی روا حدیثنا فانهم علی علیکم و اما حجج الله و مثل این حدیث از اخبار و اقتد
 فاصحابنا الی روا حدیثنا فانهم علی علیکم و اما حجج الله و مثل این حدیث از اخبار و اقتد
 فاصحابنا الی روا حدیثنا فانهم علی علیکم و اما حجج الله و مثل این حدیث از اخبار و اقتد
 فاصحابنا الی روا حدیثنا فانهم علی علیکم و اما حجج الله و مثل این حدیث از اخبار و اقتد

از راوی را تقلید میکنند و او نه الحقیقه تقلید معصوم است مثل قول مجتهد که اخذ
 اخذ از مجتهد را تقلید مقلد نیست بلکه او تقلید مجتهد است بواسطه و شکی نیست از قول
 معصوم بموت راوی نمی میرد و بعد از موت راوی عمل میکنند همچنانکه عمل با
 میکردند در حال حیات او من غیر تفرقه بین الحالین و تحقیق که شد بدین است
 عنایت متفرقین باین مسئله و خوش بسیار و بحث بسیار و رود کفره و تقوی
 زیاده کرده اند و عظیم ایشان در میان فخر درین باب شهید تائید علی السلام
 در رساله که نوشته است بعضی از اصحاب خود و نقل کرده است ان رساله را
 حجت مطلب ترا در رساله مفوده و تدبیر او رسیده متابعت او نموده شیخ
 عبداللہ در درمیتہ الماریین و ذکر کرده است شیخ مقدم او یعنی شیخ سلیمان
 درین مسئله رساله تالیف فرمود و حدیث کرد در افاضل علامه موطع محمد رفیع
 ساکن شهید رضوی ادا م الله سلامتہ در مدرسه صوفیه که در جوار جامع
 مفوره است که او نوشته است رساله درین باب و نصرت نموده است در رساله
 زبوره شهید تائید را و محقق شیخ حسن را نیز رساله است صوفیه درین مسئله
 حواله نموده است تفصیل کلام را بکتاب خود که موسوم است بشکوة القول
 السدید فی تحقیق الاجتهاد و تقلید و شیخ عبداللطیف جامع عاملی را رساله است
 در نقل این رساله و موطع حسن کاشانی را رساله است که در مقدمه همه آنها را و
 محقق داماد را نیز مقاله است مجله درین باب است و سیدنا العلامتہ
 الربانی سید نعمتہ الله البخاری عجلاله مرفده و نور محمد در منبع الطیبه مفیده
 که چون موفقی داشت حدای عزتانه مرا بر شرح تہذیب و استقباط مطیع
 شدم در تالیف این کتاب برکت اصحاب و فتاوی که از ایشان صادر

شده و بودیم در کتب خود گذشته اند پس دیدم نقلی جماعتی از ایشان را
 برده اصل از فروع دین و ادعای کرده اند و بران اجماع مسلمین را و اولاد
 می آید از این اصل حرج و ضیق بر جماعت نام و باطل می شود باین اصل
 عبادات کثیری از خواص و عامه عوام و آن اصل نیست در اعتمادی بر
 فتاوی مجتهد مبتنی است و مشفق نمی توان شد بان مکروه زمان حیات او
 و حرام می شود عمل بان بعد از وفات او **دوم** تقریح ایشان باینکه عبت
 و صنف اند مجتهد یا مقلد یا مبتدع یا بوسط عدل و کسی که نه این باشد
 و نه ان عبادتش باطل است اگر چه بر پنج صواب کرده باشد و چون مطلع شدیم
 بر این اصل این رساله را در ردّ بر این اصل تصفیه کردم و در نقل قول
 شهیدانی که اجتهاد و جواز فقه در زمان مصوم می نماید بر این غیر مستند است
 زیرا که اجماع است بر آنکه هر گاه ممکن باشد تحصیل قطع و حزم در احکام جاری
 تعویل بر نقلی که مناط اجتهاد است و پیغمبر و امام تعیین نمیکردند نایمی است
 مگر آنکه می دانستند که او مطلع است بر احکامی که اخذ کرده از ایشان و این ضابطه
 از اجتهاد و اگر هم تجویز کنیم برای او اجتهاد در البت بعد از فوت تجویزی نمی
 برای او اجتهاد برای او نیست و جز این نیست در اجتهاد مکروه در خارج
 منقول و اصول ما توره از مصوم مثل مجتهدین ما در جمع عصاره و اصحاب
 طعن زده اند بر اشخاصی در اجتهاد مکروه اند در عصاره آمده علیهم السلام
 و عیب گفته اند روایت و اخبار را و البت قبول او با اجتهاد چنانکه در روایا
 و اضراب او گفته اند و از چنین مسود پس چنانچه اخذ احکام از ازار
 و ظنون کنیز در صحرا علیه السلام مجتهد اند و عمل با قول او جواز تقلید او از

چنان است

چیز باینست در جایز نیست و از علامه در نهایت الاصول ظاهر میشود که قول
 بجواز اجتهاد در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است از اصدی
 از امامیه و نقلی که است ان را از بعضی جمهور و این اوفقی است بقولین
 جمهور و اوق و نقلی است و بعد نقل کلام شیخ حسن که میگوید که دلیل نقلی
 اعتمادی که ایده بان بر عدم جواز تقلید موطا اجماع است و مرصع این
 نیز فتاوی موطا است و حال آنکه معتبر نیستند ان را کدام دلیل نقلی
 بر این مطلب و حال آنکه جمعی از محققین معاصرین و غیر ایشان نقل کرده اند بر اینکه
 دلیل نقلی صحیحی در ان نباشد عزیز تر است از کبریت احد و مؤید است
 اینکه اظهار اشهاد او اجاب الوجود است و ظاهر از محققین نقل کرده اند
 بر اینکه اقا محدثه دلیل تامی بر اثبات ان و اعظم بر همین الطال است
 و نقلی ان در کتب مشهوره موجود است و چون نیست حال بر این فایده
 در اصول دین پس چگونه است حال اجماع در تقلید و اجتهاد ایضا
دوم آنکه معنی فقه عبارت است از معرفت اوله شرعیة فرعیة که مستفاد
 شود از ادله تفصیله بوجهی که معرفت انما از ضروریات دین نباشد
 پس معرفت باین اصول دین مثل علم بوجود الله تعالی و صفات ثبوتیه
 او وسیله او و غیر ذلک از فقه خارج است خواه از ضروریات
 باشد یا غیر ان بآنجهت آنکه از فروع دین نیست پس فقه فرعیة خارج
 است و همچنین معرفت مثل صلوة و صوم و حج و زکوة از فقه غایبند
 بآنجهت آنکه از ضروریات دین است **مؤلف** گوید محقق ربانی در لواع
 صاحبقران که شرح فارسی دست بر من لا یحضره الفقه میفرماید که علماء

ثبوت وجود ص

نقشه را بر چهار قسم که اند با بکده یا مقصد از آن اخذ است و پس
 و آن عبادات است مثل نماز و روزه و حج و زکوة و محسن و جهاد
 و امر معروف و نهی از منکر و اگر مقصود اخذ است لفظ است پس صیغه زر
 اینجاست و در است یا نه اگر ضرور باشد اگر از کسی ضرور باشد آن را
 عقود میکند مثل انواع تجارت و نکاح و اگر یک طرف ضرورت است آن را
 ایقاعات میکند مثل طلاق و توابع آن و اگر صیغه در کانت است آن را
 احکام مینامند مثل حدود و قصاص و میراث و دیات و دیگر
 تقسیمات کرده اند که فایده بر آن مترتب نیست و الله اعلم و مشهور
 میان مجتهدین ما است که فقه عبارت است از جمیع احکام شرعی
 فرعی که بخصوصی هر یک است لال بران تا بنده از مدارک آن چیزی
 از ضروریات مذمب نباشد اما در عرف مجتهدین اخباری رآه
 بان عمل تا بنده فقه گویند نهی کلامه رحله **سوم** آنکه جایز است در
 احکام شرعیه فرعی است که با ذمه ظنی و استصحابات ظنی هر گاه یافت
 شود نصی بر حکم حتی آنکه تقریح کرده اند با بکده نیست از برای حق تعالی
 عینت امام در مسأله که خارج است از ضروریات دین و مذمب نیست
 قاطع و نیست در عین حال تکلیف اجدی را مگر عمل لفظی مجتهد خواهد بر
 صواب باشد یا بر خطا و اما در حال حضور امام تکلیف بخیریت در عمل
 لفظی مجتهد بلکه هر گاه اخذ احکام مشافهت از امام میسر باشد معتین
 است و از اجابت کفایت اند که رعیت در زمان عت مجتهد
 بدو قسم میشوند مجتهد و مقلد و ثالثی نیست چنانچه مذکور شد و در زمان

لهو

حضور منقسم بر قسم میشود و قسمی آنکه اخذ نماید از امام مشافهت و قسمی آنکه
 خود اجتهاد کند و قسمی آنکه مقلد مجتهد شود و اخذ بیک از این طرق جایز نیست مگر
 بعد از تعذر یا بقدر قسم اول **چهارم** مستند احکام چهار است که بولت و
 اجماع و دلیل عقل و **کتاب** منقسم میشود بدو قسم **نقص** و آن است که در
 از آن مفهوم شود و در آن احتمال غیر لغت احتمال نداشته باشد و **محل**
 آن در مقابل نقص است و همچنین منقسم میشود لفظی هر و آن است که بیک
 از احتمالات آن راجع باشد بر پایه و ما قول نیست و آن در مقابل
 ظاهر است و **سنت** منقسم میشود بدو قسم قول و فعل و تقوی بر وقت می
 مذکور شد در سنت قولی جاریست و سنت فعلی اگر بیان امری باشد تابع
 مبین است در وجوب و نذوب و اجسام و اگر در ابتدا واقع شود متغیر
 نمیشود از آن مگر حوازی مطلق یا رجحان مطلق و مثل اینست تقوی بر و ایضا
 سنت منقسم میشود بمتواتر آن خبر است که حاصل میشود بان علم قطعی
 بصحت آن و بخبر واحد و آن است که باین مرتبه نرسیده باشد بخبر
 منسند باشد و خواه در سل و در حجت متواتر بشه نیست و مثل آن
 خبری که اجماع بر حجت آن کرده باشند و در عدم حجت خبر واحد مگر
 اجماع بر اطراح آن شده باشد بشه نیست و سخن در خبر واحد است
 که نه چنین باشد و جمهور قائل شده اند بحجت آن هر گاه سالم باشد
 سند و سالم باین اعتبار سه قسم است **صحیح** و آن است که تمام رجال
 آن عدول و اثنی عشری مذمب باشند **حسن** و آن شرطی است
 با قسم اول در قید اول هم و مخالف است در قید اول باعتبار

کلی رجال یا بعضی بشرط انصاف کل بصفت عمد و جهت و متوقع و ان شریک است
 با اول در قید اول و مخالف است در قید دوم در کل رجال یا بعضی و در
 مقابل این سه قسم است در عدم اعتبار و عدم حجیت تصویف و عدم ان
 مقایسه سه قسم مذکور ظاهر است و صحیح مقدم است در اعتبار بر حسن و حسن
 متوقع و فائده در وقت تعارض ظاهر میشود و گاه است که عارض میشود
 قسم معتبر و ضعف یکی از جهات ضعف مثل رفع و اضمار و اضطراب
 در متن و نحو آنها و مثل اجماع بر اطراح ان چنانچه مذکور شد و همچنین
 گاه عارض میشود ضعف را اعتبار مثل آنکه اجماع شده باشد در جهت
 ان چنانکه حکمت ذکر یافت و **اجماع** حجیت است بشرط علم بدخول مضمون
 پس قول صدق و نفی از اعتبار است هر گاه فارغ باشد از قول مضمون
 و قول دوم معتبر است هر گاه علم باشد با کلمه یا از این دو نوع مضمون
 و اجماع منقول بجز واحد مثل خبر واحد است و **دلیل عقل** دو قسم است
 یا آنکه مستغنی نباشد از خطاب و ان بر سه قسم است **اول** علی خطبات
 مثل ضرب لبصاک اگر فالجوت چه تقدیر کلام بروقی قاعده ضاهت
 است که فخر فالجوت **دوم** برای خطاب و ان جزئی است که حاصل شود
 نیزه مثل ولا نقل لهما اف چه بی از ضرب ازین کلام مستفاد میشود و وجه
 اولی و جهت قیاس اولی و اولی را از انجا استسا ط مضمون اند **سیم** دلیل خطاب
 و ان تعلیق حکم است چنانکه در صفت صبیقه مثل فی س آئمه نعمت زکوة
 و در جهت این خلاف است میان مجتهدین و اما مفهوم شرط پس از
 ان راجح دانسته اند از جهت مخالفت کلام مبلغ از لغو شرط است

فائده از برای تعیین بشرط سواهی لفظ لقیظ ظاهر نباشد و اما تعلیق صلح
 با ستم مثل ضرب زید این جمیع در ان راجح دانسته اند و **دوم** از دلیل
 عقل است در مستقل باشد عقل در ان از خطاب مثل حکم عقل بوجوب رد و غیره
 و قبح ظلم و کذب و بر حمان انصاف و صدق و این قسم ه قسم است هر دو
 و نظری تا اینکه میفرماید و اخباری بین در اکثر اصول مخالفت نموده اند
 مجتهدین و بعد از ان ذکر کرده است تحقیقات ایشان را اشهری کلام
 رحمانه **مفصلاً مؤلف** کوبه که عمده نزاع فیما بین اصولیه و اخباریه
 در ان داد با علم و انشراح ان است مجتهدین فرماید که نسبت عقل
 و غلبه عقلین ضامن اوصیای صلوات اله علیه و عیالیه آباءه است و همین غایب
 شد و باب علم و سوال مندرک گردید و تکلیف با اتفاق باقی است و
 تکلیف با الاطلاق جایز نیست پس عمل منحصر است با جهتها و وظن و اما
 اجتهاد و اخباری بین گویند که با و با قرار مجتهدین می لغایب و عقلی
 و مؤمنین دین مبین اند پس گفته مخلصین و مؤمنین از شیوع طریقه
 یا بین چه چیز است که باید محروم باشند از لطف بیان و عمل نمایند
 بطن و جسمان و چون جایز است طریایان مملوک بفعال مستغلبین و سایر
 در شرط عقاب ضعیف تکلیف است با بقا و تکلیف مشروط و ان خلاف برینه
 عقل و نقل است پس گویند جایز نیست طریایان مملوک بفعال مستغلبین اولاً
 و بفعال طبعوت قاهره جنسه لغو تخلف است نیزه صوابه بر خلاف
 بیان که صاحب العطره الاولان است زیرا در حضرت صاف نظر است
 و وجود ان حضرت شرط خط بیان است همچنانکه بیان شرط حفظ

تکلیف است پس اگر حفظ بیان جاری است باقی تکلیف ملاک حفظ بیان نیز جاریست
 خواهد بود بطریق اولی زیرا که سبب ملاک داخل طبعی در هر حال بیشتر است
 از سبب خارجیه شریکه بین حفظ بیان پس هر چه جواب جهندن است
 در منع از علم بوجود صلا علیه السلام همان جواب مخفی است در منع از علم
 بوجود بیان و ایضا فرمایند که تکلیف بطنون اجتهادیه و اشتراط احکام از
 قواعد طبعیه بنا بر نظر است و بنیاتی اضطرار بر بند است و بنیاتی اندو
 طول نیست امام علیه السلام است اخباریین فرمایند که لابد است که علی را بر
 غیبت و سد باب علم باشد و ان یا از جانب الله تعالی است پس این مستند بعضی
 و یا از جانب امام علیه السلام است و این منافی عصمت است و یا از جانب
 خلق است چنانچه محقق طوسی در تجرید فرموده است که تصرف لطف از وعده
 منافی این خلاف از وجه غیبت یا از جانب کل است پس لازم می آید
 کل یا از جانب بعضی است دون بعضی و این نیز خلاف از وجه غیبت است
 با علم بر همه یا بر بعضی برانداختن باب پس اگر بر همه سد و دست انداختن
 عدالت و مخالف کتاب و سنت است و اگر بعضی است محققین پس مقصود در
 عقلا و شرعا و ایضا اگر چه نیز باشد مگر علیه تکلیف بندگان در شرعیات
 بطنون اجتهادیه و اماراتی در خلاف نیست از خطا بعد از اجتهادات
 و سبب تفرق و جهل است و عاقلین بان معذور باشند پس هر چه خواهد بود
 اگر عقلا نظر در اعتقادات با اینکه عقائدات جزو عقلا و عمل متوقف است
 ان عند التامل و الانصاف **اگر گویند** در انصاف قاطعه در حصول الدین
 شده است دون فروع الدین **گویند** که دلیل بر عدم نصب دلیل در شرعیات

چیز است باقی تعبد بظنا و خلاف و ف دو منافی بودن غرض از تکلیف
 عام و عدم اتیان برادر العباد در صورت خلط قال صلی الله علیه و آله
 الا یا ان کلمه عمل و تحصیل بعضی بعضی **اگر گویند** که تفاوت اظهار و خلاف
 دلیل سبب عذر محظی شده است در فروع **گویند** که خلاف و شاقص در ایام
 نزد منکرین و کفار و مشرکین زیاد است از اختلاف روایات مثل
 قوله تعالی لیس کلمه شئی و در راه دیگرید الله فوق ایدیم و در راه دیگر
 بل دیده مسوطتان و ایضا فی یوم کان مقداره عین الف نسته و
 در راه دیگر یوم عند ربک کالف نسته الی غیر ذلك و ایضا تفاوت
 انظار و اختلاف در محظی الاصول نیز موجود است بلکه در اصول خلط
 اگر است الحال قدری اختلافات که در اصول کرده اند در مشهور
 تا بدانند که خلاف است با علم غیث و مسئله نیست از مناسبت که در
 ان اختلاف نباشد **اول** مسئله اگر قرار شد اتفاق نه بداند که طبع
 ان اتفاق دارند بر وجود صانع اما مگر سه طائفه **اول** سو فراطیه
 و ایشان سه فرقه اند **فرقه اول** جماعتی که کار حقیقت بر صبری میکنند
 یعنی میکنند هیچ چیز از خود و اگر کسی بنیم از صاصل حقیقی ندارند و در
 واقع نفس الامر موجود نیست بلکه بر بعضی وهم و خیال است و این فرقه رعایا
 گویند **فرقه دوم** جماعتی اند که بگویند حقایق اشیا تابع عقائد است
 و ایشان چهل بسیارند بقیه از اجتهادین و گویند اینها عقائد
 کنیم همان است یعنی اگر موجودی را اعتقاد کنیم که آن است نشان
 خواهد بود و اگر اعتقاد کنیم که درخت است درخت خواهد بود و این

سوفظایه

فرقه را عذیه گویند **فرقه سیم** جماعتی اند که کار علم میکنند و گویند که
 چنانچه اند شد که کسی علم بخیر می رسد بلکه میگویند آنچه را امید این
 شک داریم و در شک دوم هم شک داریم و همچنین از غیر آنها
 و این فرقه را لا ادریم گویند **نقطه دوم** از مشکران صانع عالم
 مشاهده تما سخیه اند و هر یک از اینها لفظ خود را خدا میداند و
 احوالات ایشان را در مصلحت در کتاب شهاب الثاقب نیز ابراز نموده است
 نوشته ام **نقطه سیم** از مشکران صانع عالم در هر یک از اینها که گویند میداند
 اشیاء و هر یک که عبارت است از طبیعت گویند طبیعت زمین است که
 تخم را بزرگد و طبیعت هم اینست که هرگاه لطف در زمین قرار گیرد همان
 شود و این طایفه در هر یک از طبیعت قابل بصانع عالم هستند لکن در صفات
 او اشتباهی که اند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
 که لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله یعنی سبست در هر یک که در
 خداست و مراد اینها از هر چه است که جماعت در هر یک صانع اشیاء
 در هر یک گویند و ما او را خدا میگوئیم پس هر یک یک چیز است پنداری است
 الا انکه ایشان در صفات او غلط کرده اند و علم اینچنین را معنیها
 دیگر کرده اند و همچنین نسبت **دوم** مسئله تعیین میداند اتفاقاً جمع گویند
 که علت علتهاست و طایفه گویند تعقل شایسته از شئون است تعقل است
 و جمعی اولی است و عالم را معلول و وجود معلول را فعل وجود علت است
 و جمعی معتقد است در جناب احدی خالق علت و معلول و حاصل علت و معلول
 نظر تبیین حق از خلق و لزوم نسبت میان علت و معلول قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بوجود هر خلق و خلقه و خلقه خاومه و زمزه قابل بدینند و برخی بیزدان و ابرین ما
 و مانوی به بنور و طلیت و کریمی بخیر و شر و جماعتی شرکت خدا را بوجو و طبیعت مشهور
 قائلند و فرقه گویند همین فلک محسوس دوار و کواکب نیز ستیاری کلا او بعضی
 و بعضی گویند ماده و مهبولای محسوسات اله است که قدیم وجود اند و حادث
 شده در آنها صورت و حرکت و اصحاب ذی بقا طریک گویند در جمیع منفقه بانواع
 مختلفه بالشکل اله است و بعضی عنقر واحد از غیر را بر الله میداند و حرمانیون
 گویند در مهبول و زمان و نفس و خلق و اله جسم شکرند و زمزه او را جسم مادی
 عرض میداند و کریمی محال حدوث دانسته اند و طایفه خاک فقط را خدا میداند
 و جماعتی خاک را شریک خدا میداند و طایفه بعضی را خدا میداند و
 فرقه اش را و جماعتی بر او را و بعضی اش را و زمزه کواکب را شریک در افرین
 میداند و جمعی جبریل را شریک میداند و گویند او در ماعت خاک قرار
 میکند و اتحاد نماید و جمعی از اهل قبله و مسلمانان ائمه معصومین علیه السلام را شریک
 میدانند و جمعی خدا میداند و طایفه از نصاری عیسی علیه السلام را شریک و طایفه
 خدا و برخی بس خدا میداند و فیاض سید ملاح علی قیام با درستی در هدایت اهل حق
 میگوید که کواکب در صحرای لبتین و یونان و جبری است و کتاب او در نزد نصاری
 نهایت اعتبار دارد در لغت سه معنی است بعد از معنی لفظ صوفی گوید که
 جماعتی بودند که همه شیاء را خدا میدانستند اما در میان خدا مراتب در
 شدت و ضعف قرار داده بودند و کسی که بدنیهای امد و کارهای عظیم از او
 میزد و در علم و صنعتی مهارت تمام بهم میرساند او را خدای قوی میگویند
 از فوت او را خدای ال فن میدانستند و گویند و تو قوی را خدا صورت

ندارد بلکه میاید گفته بهر چیز خداست اما بقاوت خداوندی با نفعی در بعضی
 خدائی شدیدتر و در بعضی ضعیفتر است و اینست که اخذ آنکه خداوندی در او
 قوی تر است تسلطی زیاد بهم رساند مثل پادشاهان و ارباب استیلا و مثال آنها
 و اگر نه قبل از اعلان بدنیای همه یک خدا بوده اند و در بازگشت همه بزرگ
 میشوند چون دریا که در وقتی که ارمیده است و طوفان است همه یک در است
 همین که طوفان آمد بتلاطم درمی آید و موجهای پیشا در آن بهم میرسد بعضی بزرگ
 و بعضی کوچک و با هم اختلاف دارند اما وقتی که طوفان است و تلاطم طرف
 شد همه موجهای مختلف که دیده میشوند بهمان دریا برگشته میشوند این بوجهی
 مشابیه است که حال جماعت صوفیه این است جاهلان را بان فریب میدهند اما با
 مثل نصاری در باب ثلثه میزنند نیز شباهتی دارد در زیرا که نصاری در ثبات
 ثلثه مثل میآوردند و ثلثه مثل پارچه است از او راسته تا کرده باشند وقتی
 او را بان تا به ملاحظه کنی سه پارچه میاید اما چون از سه تا به واحد یک پارچه
 می گردد و از قبل شمع روشن است که در آن بنیبه و موم و آتش است در هر جزا
 اما یک شمع است همین خداست شخص دارد بدری و پیری و روح القدسی
 اما همه یک ذات است الهی کلامه بطرف **موقف کوبه** که بین که مثال و عبارتی است
 معنی چه فریبند که دارد و وحدتیه از صوفیه غیبه گویند در حرارت ناری منزل
 کرده و بت مانی تصور بطور ماگشته اما در حقیقت ناری حرارت و ما اولت
 از سنج واحدند **عطر** همه بقطره است این دریا : همه یک دانه است این خردوار
 سرمد در چشم و غازه برابر و : جلوه در قد و در قدم رفتار : است قبل
 باره و فرین : بتن واحدان سپه لار : خود کند ساز هر گاه که هست :

خود کند باز تو به پنهان **وله الله** من خدایم من خدایم من خدا : فارغ از کبر و
 کینه و زهوی : و اطلی عین موطوب است کیش و سوسل در حقیقت واحدند و در
 صورت مختلف اوجیل و محمد علی و ابن بطیم بزیده و شکر و حسین یکا اند **شعوی** چون
 که پدر یکی اسیر بزرگ شد : موسی با موسی در جنگ شد : چون پدر یکی
 رسمی کان در شتی : موسی و فرعون دارنداشتی : خود کوزه و
 خود کوزه که خود کل کوزه : خود بر سران کوزه خود را نگب در شتی چون خدا
 کبیت که تواند دلبری نماید همان خداست که در زیر زلف و خال و خط اسیر
 ساره دلبری مینماید و همان خود بود که از روزنه دیده بخون صورت خود
 در اینه روی اییاید و خودش خودش داد و ست داشت هر کس در هر جزا است
 داری خدا را هست داشته و هر کس در هر جزا که پیش نالی خدا را بر بسته
 بت پرستی عین خدا پرستی است **شیر** اگر مسلم بد استی کبت جبت : بد است
 که حق در بت پرستی است : اگر کافر بت اگاه کشتی : چرا در دین خود
 کراه کشتی : الی غیر ذلک من الزندقه و یهود و غیره بر این خدا امید اند و طائفه
 از هند و اطلال و نقره را شریک در عبادت میدانند و کفر در قرین اصنام یا
 شریک در عبادت و شفع خود میدانند و طائفه بسوی سواره را و زمره سواره
 سوار را و سهیل را عبادت میکردند و الحال بر همه و بعضی از اینها و مومنان
 و سگان سواحل دریای چین و جزایر سرانند عبادت اصنام میکنند و
 فرقه عبادت حیوانات و جمادات و نباتات میکنند **موقف کوبه** که هر که را
 اندک عقل و شعوری باشد میداند که واجب الوجود واحد است و شریک
 و نظیر ضد و ندر ندارد و دلیل بر مطلق با است من جمله اگر واجب الوجود

دو تا باشد لابد است از اینکه وجوب وجود در میان آن مشترک باشد و چون
 در وئیت لازم دارد امتیاز را باید در هر یک از ایشان شیئی باشد که
 در دیگری نباشد تا جمیع مکتب معلوم شود پس هر یک از آن دو واجب یک
 خواهند بود از دو چیز یکا وجوب وجود که مشترک است میان ایشان و
 دیگر آن چیزی که از یکدیگر مانع میشوند و واجب الوجود نیستند که یک
 باشد زیرا که ترکیب موجب نقص و احتیاج است تا عن ذلک **وجوب صفات**
 جلایه و جمالیه که سببه و شویته است جماعی مانده اند مطلقا که کمال التوحید یعنی
 الصفات غنه و زمره مثبت اند و طائفه حدود صفات قائلند و فرقی هم
 میدانند و جمیع صفات زائده قائلند مضمونا لا مصادقا و جمعی تفصیل قائلند **حقا**
 مسئله علم و قدرت و هیات است و در آن نیز اختلاف بسیار کرده اند شیخ اشراق
 بعلم حضوری قائل شده و گفته اند که قول بعلم حضوری از شیخ اشراق ظاهر شده
 و بعد از او اگر تحقیق از حکما اختیار این طایفه نموده اند و حتی در خواص
 طوسی روح الله روح الله و سی نیز این طایفه است و شیخ ابوعیسی و شیخ ابوالفوارس
 بهیستار گفته اند که مراد از علم حق تعالی ارتسام صور شبیه است در ذات حق
 او تعالی نه و خواهد در شرح اشراق با آنکه قاهره در این مذمت فرموده
 و احیاء در قورئوس و تابعین او را حق تعالی معقول است و علامه صدر الدین در
 شواهد و معانی میگوید که ذات مقدس الهی بمنزله انبیه است که دیده میشود
 او هر چه ممکنات بدون حلول و اتحاد زیرا که حلول معینی وجود در ذات
 که از برای هر یک وجودی باشد غیر وجود دیگری و اتحاد دستدعی نبوت است
 امر است که مشترک باشند در وجود و اتحاد **سهم** مطلقا اسما صفات ا

جمعی قائلند باشد آن معنوی و طائفه باشد آن لفظی و جمعی گویند که تحقیق وجود
 مخصوص خداوند تعالی است و اطلاق وجود بر غیر او بطریق مجاز است و جمعی
 بعکس قائلند مثل زخمی صاحب کشف **سهم** مسئله صد و خلق است
 از حق و ترتب کثرت است از وحدت و ربطها در تقدم جمعی نیست قائلند
 و طائفه بطلت و زمره طبیعت و جماعی تحت و اتفاق و فرقی باز آید
 و بعضی بعشق قائلند **سهم** مسئله قدم اراده و وحدت ان جمعی تقدم
 و طائفه مجردت و زمره تفصیل قائلند **سهم** مسئله عدل و تجویر و طائفه
 قائل بحیرتند و طائفه قائل بحیرتند بالا صافه و زمره قائل بتفویض اند مطلقا
 و جمعی نافی طرفین اند و وحدت را قائل شده اند و جمعی بتوقف قائلند آنکاره اند
 باطلاق ما اطلقه الله **سهم** عقل و اغراض در افعال الله تعالی جمعی قائلند جمعی
 و طائفه باول قائلند دون تا و زمره بهره قائلند **سهم** من نزل دم صلی
 تا سوری کنیم بلکه تا بر بندگان جودی کنیم **سهم** مسئله تنزیه و تبیین
 تشبیه طائفه قائل تنزیه اند و جمعی تشبیه اند و فرقی تشبیه اند و طائفه تشبیه
 در ذات دون صفات و مشبه و محسب طولف متشبه اند صاحب مقاله که از جانب
 انسان است گوید که ابو عبد الله که آن نفس کرده که حق تعالی بر عرش قرار دارد گفته اند
 در کتاب بعد از البقره گفته است در حق تعالی احدی الذات و واحدی الامر است
 و ما من عرش است از صفی علیا و اشغال و تحویل و نزول بر و جایز است و بعضی
 از ایشان بر آنند در حق تعالی بعضی از اجزای عرش است و بعضی بر آنند که
 عرش متسا است بذات او و منتهی و از منافین ایشان بعضی بر آنند که در صحت
 بالای ذی عرش است عابدیه از اعمیه گویند میان ذات حق و میان

بیشتر باشد کل اینها
 پس مطلق باشد در حق
 زیرا که انما الله تعالی
 است و با او باشد
 و حق تعالی بندگان
 و انچه از اتفاق است
 کشف اینها بید است
 کشف اینها بید است
 کشف اینها بید است

مفصل در کتب معتزله است
 در آن کتب معتزله است
 معتزله معتزله است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عزیز افندی و سفت نیت و عبد القادر جیلانی در غایت این بیان اول
حق تعالی قابل شده و از صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده در ذریع
شعبان و لیل جمعاً باسان نزول میکند و نزد صوفیه عین کلاب و خنجر
برای اکل حریف و فضیلت بان مظهر ظاهر شده تا طاعی بقولون و درین
که خود را در زمره عرفا زمان نیز ملاحد صوفیه خدا هم را کما فیضهم عالم را فرود کرده اند خصوصاً
الاسیبن خوب دارند عا در نوای اصفهان و کرمان و فارس و همدان و سایر بلاد ایران و در
شخصان ان الزاد الزبانی نایب و شسته جوکبه و امت بر مهابا و مهابا دیو و تابعین شیخ ابوالوحید
جلست خاک را با ابوالقرفاف و شکوشتی با بانی مقبول فیض اصول دینیه و فروع فقهیه
نام حلوا بر زبان بردن را امر محرق و خرق کلام مجید و سب نبی خاتم الانبیا را و سب
نه چون حلواستی هم علیه و علیهم و سلم بنمایند و ملاجیحی شندی لایق با فرزند خدای تعالی
گفته است - بر درم احمد که الی میکند - لیک شیرش بد و فال میکند
بجان الله اهل اجتهاد با وجود عده و شوکت و تقوی سلطان وقت خلد
و جان و متعبدین شریعت بین جان سعی غرضانند و کانی در تفضیح و تکفیر
این کلام جزو کتابان تالیف نمیکند اما حق همین فی خزی الاخبار
مینمایند و حکم بقدر عبادات محمدی و عا ملین کما ربه و سنت خاتم الانبیا
المزملین و ارتداد و قتل و تجارت ایشان بنمایند و اخباریه را جبریه
گویند الی غیر ذلک نیز تفصیل و التمهین جزا هم اسم از عن صله الاخوه صبر
اجزاء **یازدهم** مسئله وحدت و کثرت است محققانند بوحدت تجسید و
زمره بوحدت عددیه و طائفه بوحدت ذات و کثرت صفات و زمره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والله اعلم

و فرقه بتلیت قائلند **دوازدهم** مسئله بدانند یعنی شیخانی بلکه
انقضای مدت تکون مثل نسخ که انقضای مدت تشریح است بر جمعی
ناغی از مطلقاً و جماعتی مثبت اند مطلقاً **سیزدهم** مسئله قدم کلام وجود
ان است و مسئله خلق قرآن بر صغر قائلند مقدم و کلام نفسی اند و بعضی قائل
بحدوث و برخی قائل بقدم معنی و لفظ و فرقه قائلند بقدم معنی دون
لفظ و طائفه کلام نبی میدانند تا سید الهی و جماعتی افراد استراند
و جمعی گویند غیر قدیم است اما مخلوق نیست و کلام خالق است زیرا که
مکذوب آمده و این مذموم است **چهاردهم** مسئله اثبات
روحانیت مجرد و خلق ملائکه است جمعی نافی و فرقه مثبت اند و
حقیقت ملائکه خلاف کرده اند بعد از آنکه اتفاق کرده اند بر اینکه
موجوده اند قائم با نفسها پس اگر اسلام بر بندگی جسم لطیفه اند که
بر شکل با شکل مخلقه و استدلال برین است که انبیا مرسل با این شکل
و طائفه از نصاری گفته اند که آنها نفوس فاصله بشریه اند مفارق حکمت شراق گویند که اهل درینده و اهل میانند
باشند از ایدان عنقریب و زعم حکما است **پنجاهم** مسئله وجود ارواح مجرد و ارواح
انواع دارد بعضی عالم و قادرند بر جسم بی تعلقی بان و ایشان چندند که
ملائکه مقربین اند و بعضی دیگر متعلقند بر جسم و اینها را از جنات
بعضی جمله عرش که ان فلک عظیم است و بعضی ملائکه که در هر جمله فلک است
و همچنین هر فلک را حاکم است و بعضی ممکنند مکره اثر و بعضی بهوا و بعضی
و بعضی ارواح ضعیف اند متصرف در اجسام نباتیه و حیوانیه و انسانی
نوعند آنها راجع به اصحاب باشند و ایشان را جن خوانند و آنها که بشریه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وگنایر اعدا قاسمو پس امام را نمی در کتاب از همین گفته است که جائز
 نیست و جمعی از ایشان جائز ندانند خدا و سهوا صدور کرده را و صغره یا
 تجویز کنند سهوا نه خدا چنانچه در شرح مقاصد گفته است و اما اگر
 از ایشان عه و ابدا ششم از مغز که تجویز صغیر کرده اند عند اما اما
 اندازد بر اینهم تجویز کرده اند مطلقا **بیت و یکم** مسئله امامت و ربانیت
 عامه جمعی گفته اند که وجه است عقله و طایفه گفته اند تعیین امام وجه است
 برین شرفا و زمره عقله بر حق تا وجه دانسته اند و شرفا بر حق
 و بر حق وجه دانسته اند مطلقا و جماعتی عقله نفی نموده اند و گویند
 قابل تفیق می باشد اند و فرقه تفیق صحنی و بعضی قابل تفیق و جبار شده اند
 و طایفه قابل با جماع و شوروی شده اند **بیت و دوم** مسئله عدد
 خلفا طایفه سه خلیفه قائلند و جمعی چهار و فرقه یک خلیفه و طایفه
 پنج و بعضی بیش و جماعتی هفت خلیفه ذفره و اقصی و زمره فطری و جمعی
 اسمعیل و فرقه ناصبی و طایفه کبک و بعضی متخیر **بیت و سیم** مسئله
 جواز و لاجواز خلوارض از حجه خدا جمعی جاز دانسته اند و طایفه جاز
 ندانسته اند و البتة خلفا است در عقل جاز نیست یا نقل یا بهره **بیت**
و چهارم مسئله جواز تقدیر حجت مطلقا و لاجوازه جمعی جاز دانسته اند
 و برخی جاز ندانسته اند **بیت و پنجم** خلاف است در جواز قریشی بودن
 حجت و لاجوازه و ایضا خلاف است در آشنی بودن و نبودن و بعضی
 خلاف است در اجتماع امامت در برادر غیر حسین صلوات الله علیهما
بیت و ششم ملازم میان قیام عقدا و حرمت شرعی و ملازمیت آن

اصطفا و الهی

و
۳

اصطفا گفته کرده اند **بیت و هفتم** در عدد کبار اختلاف بسیار کرده اند
بیت و هشتم خلاف بسیار است در استطاعت و تقویض و تفرقه پانزدهم واقع است و فلا کفره و ابوالعبر
 استطاعت و تقویض **بیت و نهم** خلاف است در اینکه آیا شرعیست وضع محمود خوارزمره اتفاق کرده اند بر امتناع آن در
 الهی است یا تقویض برین شده که او وضع نماید یا الله از جانب الهی وضع است یا معونه و اصحاب با متفق اند بر جواز آن لیکن
 نموده اند بعضی گفته اند که اصل آن از جانب الهی است و فرع آن مقفوض است به پیش معونه معدوم است پس چون شیعیان
 دانسته اند که فقها **سی** امر خلاف است در وحدت احکام و ثنائیت و ثلاثیت
 و ربانیت و خلافت آن و البتة خلاف است که ایجاب است از برای الهی ذات مخصوصه او بماند و اعاده آن ممکن
 باشد و بعد از آن خلاف در آن طایفه کرده اند و ایضا خلاف کرده اند در نوزد اصحابی مان ذات نمایند و در
 معدی علیه السلام اولاد در تعیین آنحضرت ثابته و در وحدت و کثرت او ثابته میگویند و اعاده آن بوجه ممکن است زیرا
 و در جواز بداء و لاجواز بداء در آنحضرت راجعا و در حسن بودن و حسن نبودن که جواز وجود او لازم حقیقت است چه که
 ایجاب حتما و در موجود بودن آنحضرت و یا بعد از این موجود خواهد شد عارض بودی آن را آن جواز جاز بودی
 سادس و در تولد آنحضرت و در بقیع مدفون شدن و بعد از این زید بران و مسلسل نبودن منتفی شود جواز بداء لازم
 شدن آنگاه و در متولد شدن آنحضرت بعد از این نامناسی **بیت و یکم** مسئله حقیقت است پس بزرگوار وجودش در عالم پس
 کرده اند در رجعت که عموما است یا خصوصاً جمعی منکرند مطلقا و طایفه قائلند دائم الوجود شد بعد عدم و خدای تعالی
 او مخصوص مهدی علیه السلام میدانند و بعضی رجعت بعضی از آنمه و زمره رجعت قادر است بر هر ممکن اما مرسل است در است
 جمیع آنمه علیه السلام قائلند **سی** و **دویم** مسئله معاد و نفی و تحمیل و تحقق و عدم **و ایضا** در دره التاج گویند که خدای تعالی
 کفوف ان چند قول است جواز مطلق لاجواز مطلق روحا فقط روحا **و ایضا** اعدام جسم کند یا نه از علم اسلام بعضی برینند
 معا توقف در آن و ایندیه بی لیسوس نیست داده اند و این بجهت تردد است که اعدام جسم کند آنگاه معاده میکند و بعضی
 در حقیقت گفته اند که ایامورت مزاج است که فایده میشود یعنی مزاج با نسکه برانند و اعدام نمیکند بلکه تفریق جسم میکند
 جوهر است مجرد فیاض فیلیو و صدر الدین بود بر آری در شواهد از او بیسکه آنگاه تا لیفان نمیدانند جدا که بود و بدانکه
 هیچ طریقی نیست در اثبات و وقوع معاد الا
 بسعه و بعد از آن در مسئله ذکر کرده اند

بر عدم اتفاق است بر خطا و بعضی نیز امتناع مذکور عقدا در سند پس بنا بر
 اکثر اجماع دلیل قطعی نتواند بود چه مستند اجماع با اینکه احادیث دلالت
 بر امتناع بر اتفاق ندارد چه تواند بود که عدم اجتماع بنا بر وجود معصوم
 باشد چنانکه امامیه برینند پس مستند اجماع معین نظر صنفی پیش نبود پس چگونه
 اجماع قطعی تواند بود اما مذهب قائلین با امتناع عقدا بر خطا در شکل
 که نظری باشد ظاهر این قائلان است که کرده اجماع را بتواتر و با جمله
 اجماع نزد مخالفین اما مزادله قطعیه شواهدند و از جمله ادله تسعیر
 قطعیه کتاب سنت متواتره است هر گاه نص باشد مثل فی غلوه و غیره
 و مثل است خلیفنی مخ بعدی و مراد از نص است در قطعی الدلاله باشد
 بر معنی مانند لفظ ارض و ما اگر ظاهر الدلاله باشد یعنی احتمال غیر مراد
 نیز نباشد و اگر احتمال غیر معنی مراد باشد اما بر سبب رجوعیت مانند ساحت
 چه اطلاقش بر سحاب و شفق نیز میکنند پس اگر مشتمل بر رکن یا طلب است
 از مکلفین قطعی تواند بود بضم مقدمه خارج چه طلب حکم خطاب جز برای
 که خلاف ظاهر از خطاب به بیعت است عقلا و اگر مشتمل نباشد بر طلب
 یا ترک قطعی شمع اند بود اما فرما افاد و ایضا در میان مجتهدین و اخباری
 اختلاف است در جواز عقل قیاس و عدم آن بدانکه قیاس بیعت قاف
 مصدر باب ضرب بمعنی اطاق و خنیدن حکم حادثه غیر منصوص است بکار
 منصوصه برای مشاکت میان دو حادثه و آن وجه جامع باشد که
 منصوصه است پس منصوصه است یا مشاکت غیر منصوصه است پس منطبق
 العلهت و ان علت اگر در فرع اقوی و اجماع است پس قیاس بجای

و کما فی قیاس و معنی آن

و لایق

اینکه در این قول اطلاق است
 در این باب
 قیاسه یا اولی الامر علیهم
 یا اولی الامر علیهم

و بطریق اولی است یا تسوی پس قیاس مساوت و بعضی قیاس مساوت
 در تقریر اصول قبول ندارند اما در وقت حاجت زیاد از هزار جا
 بر مذکور است احادیث در ذم قیاس و تشیع محدثین فراری شده اند
 ان بدلیل عقل نمایند و غافل از اینکه دلیل است که افاده علم بدلول
 و در اجتهادیات با عراف ایشان با علم مساوت و معلومات
 داخل موضوع اجتهاد نیست بلکه در حقیقت اماره است و مجاز آن را
 دلیل گفته اند و مفید و مرتقی و شیخ قدس الله را و احمد در عیون و فیض
 و عده فرموده اند در مظهر است از اماره حاصل شود و اماره محقق
 نمیشود مگر بطبیعت یا عادت یا تجربه و جنای الهام شرعیه بر سبب از آنها
 نیست و شیخ فاضل عالم را به شیخ حسن بن احمد الله عطا الله ترجمه در کتاب
 معالم میفرماید که اما منصوصه است پس در عمل آن خلاف است و ظاهر نصی
 منع است از عمل بان و شیخ ما محمد بن حسن کواچه طایفه رسد در فوائد
 میفرماید بعد از نقل قول سیدنا الرضی طاب ثراه که ظاهر میشود از تحقیق
 در معجز عدم قول بجهت آن و شیخ ره نیز بعد از تحت آن رفته است و حجت
 از متاخرین تحت آن رفته اند و مرتقی قول مرتقی است و کسی موافق
 اولت بوجه خنیدن آنها رسیدند الا واه اسید نعمه الله طاب ثراه
 در کتاب غایبه المرام فی شرح تفسیر الالحکام که جایز نیست عمل قیاس اولی الامر
 آنچه وارد شده است از شرع فعی است و در برخی کرده اند است آن را
 دلیل از عامه و با که نیست از ره کردن بعضی دلالت که بر نفس و عدم حجت
 آن است **منها** اخبار متواتره در رد بر اهل قیاس قیاس اولی الامر

میفرماید

میزان موقت است پس سوال میکنم خدای تعالی که شرا و کفایت کند از دین بر بدستی که او
 صدیقی است جاهل و چون این را دانستی پس بدانکه تفسیر اسلام طاب تراه در کتاب
 مستطاب کاغذ روایت کرده است که راوی گفت پرسیدم از حضرت کاظم علیه السلام
 از قیاس در ایاجیز است یا نه پس فرمود که چکار است شایسته اما میباید قیاس و
 قیاس را با شما بدستی در الله پرسیده میشود چگونه حلال کرد آنچه را که حلال است
 و چگونه حرام کرد حرام را **و ایضا** در کاغذ روایت کرده است با بنیضی که راوی گفت
 که حدیث کرد مرا حضرت صادق علیه السلام از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام که حدیث
 فرمود که کسی که وادار خود را بقیاس بپوشد در همه عمرش در پرده پوششهای شهادت
 که از هر طرف بخاطرش برسد چپختنی میکند و باز آن بر میگردد و هر که بر پیش کند خدا را
 برای وطن خود بپوشد در فرود رفتن است در شهادت حضرت صادق علیه السلام گفت
 که حضرت باقر علیه السلام فرمود هر که فتوی دهد مردم را بر ای خود پس بر پیش کرده
 الله تعالی را با آنچه نماند و هر که چنین کند پس تحقیق در هم چسبی کرده است بالله تعالی
 در حال که حلال و حرام کرده از پیش خود و آن نام چسبی را در راهی که ه که نماند
و ایضا از ابن شریک بن بصره شریف میگوید در سکون با موعده و ضم را در تخفیف معنی که قاضی
 سنان به در کوفه و کش خدا است روایت کرده در داخل شدم مخ و ابو حنیفه
 بر حضرت صادق علیه السلام پس حضرت فرمود با حنیفه در بر پیش من از خدا و قیاس
 مکن در دین برای خود و بیک کدام یک اعظم است نماز یا روزه ابو حنیفه گفت
 نماز فرمود پس چه چیز است در حائض قضای روزه را میکند و قضای نماز را میکند
 پس بر پر مهر و قیاس مکن **و ایضا** در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
 از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویله روایت کرده فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم
 در ایاجیز است یا نه پس فرمود که چکار است شایسته اما میباید قیاس و
 قیاس را با شما بدستی در الله پرسیده میشود چگونه حلال کرد آنچه را که حلال است
 و چگونه حرام کرد حرام را **و ایضا** در کاغذ روایت کرده است با بنیضی که راوی گفت
 که حدیث کرد مرا حضرت صادق علیه السلام از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام که حدیث
 فرمود که کسی که وادار خود را بقیاس بپوشد در همه عمرش در پرده پوششهای شهادت
 که از هر طرف بخاطرش برسد چپختنی میکند و باز آن بر میگردد و هر که بر پیش کند خدا را
 برای وطن خود بپوشد در فرود رفتن است در شهادت حضرت صادق علیه السلام گفت
 که حضرت باقر علیه السلام فرمود هر که فتوی دهد مردم را بر ای خود پس بر پیش کرده
 الله تعالی را با آنچه نماند و هر که چنین کند پس تحقیق در هم چسبی کرده است بالله تعالی
 در حال که حلال و حرام کرده از پیش خود و آن نام چسبی را در راهی که ه که نماند
و ایضا از ابن شریک بن بصره شریف میگوید در سکون با موعده و ضم را در تخفیف معنی که قاضی
 سنان به در کوفه و کش خدا است روایت کرده در داخل شدم مخ و ابو حنیفه
 بر حضرت صادق علیه السلام پس حضرت فرمود با حنیفه در بر پیش من از خدا و قیاس
 مکن در دین برای خود و بیک کدام یک اعظم است نماز یا روزه ابو حنیفه گفت
 نماز فرمود پس چه چیز است در حائض قضای روزه را میکند و قضای نماز را میکند
 پس بر پر مهر و قیاس مکن **و ایضا** در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
 از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویله روایت کرده فرمود

که اگر در دین قیاس جایز بود بر اینکه کف یا او بود بوسی از پشت **و ایضا** از حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده اند که اول مصیبتی از ابلیس ظاهر شد در وقتی که او
 بجهت شد پس ابابکر بعد از آن قیاس او بود پس الله تعالی او را از حضرت عن خود کرد
 و لغت کرد و قسم یاد فرمود بوعت خود که قیاس نمیکند اهدی در دین خود مگر آنکه برای
 گرداند او را با دشمن خود ابلیس در اهل درک جهنم **و ایضا** شیخ صدوق طاب تراه در کتاب
 علل شرایع در حدیث طویله روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام فرمود بانی
 که ای نعمان بر پر مهر از قیاس پس بدستی بر پر م حدیث کرد مرا از پدران خود از حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی قیاس کند چیزی از دین را برای خود قرائت
 الله تعالی او را با ابلیس در آتش پس بدستی که او اول کسی است که قیاس کرد و وقتی که گفت علی
 مرا از آتش و آدم را از کل پس بگذارد رای و قیاس پس بدستی در دین خدا وضع نشده است
 بر ایها و قیاسها **و ایضا** در احتجاج از ابن شریک بن بصره شریف میگوید در ایاجیز است یا نه پس فرمود که چکار است شایسته اما میباید قیاس و
 قیاس را با شما بدستی در الله پرسیده میشود چگونه حلال کرد آنچه را که حلال است
 و چگونه حرام کرد حرام را **و ایضا** در کاغذ روایت کرده است با بنیضی که راوی گفت
 که حدیث کرد مرا حضرت صادق علیه السلام از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام که حدیث
 فرمود که کسی که وادار خود را بقیاس بپوشد در همه عمرش در پرده پوششهای شهادت
 که از هر طرف بخاطرش برسد چپختنی میکند و باز آن بر میگردد و هر که بر پیش کند خدا را
 برای وطن خود بپوشد در فرود رفتن است در شهادت حضرت صادق علیه السلام گفت
 که حضرت باقر علیه السلام فرمود هر که فتوی دهد مردم را بر ای خود پس بر پیش کرده
 الله تعالی را با آنچه نماند و هر که چنین کند پس تحقیق در هم چسبی کرده است بالله تعالی
 در حال که حلال و حرام کرده از پیش خود و آن نام چسبی را در راهی که ه که نماند
و ایضا از ابن شریک بن بصره شریف میگوید در سکون با موعده و ضم را در تخفیف معنی که قاضی
 سنان به در کوفه و کش خدا است روایت کرده در داخل شدم مخ و ابو حنیفه
 بر حضرت صادق علیه السلام پس حضرت فرمود با حنیفه در بر پیش من از خدا و قیاس
 مکن در دین برای خود و بیک کدام یک اعظم است نماز یا روزه ابو حنیفه گفت
 نماز فرمود پس چه چیز است در حائض قضای روزه را میکند و قضای نماز را میکند
 پس بر پر مهر و قیاس مکن **و ایضا** در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
 از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویله روایت کرده فرمود

عروة الاسلام ص

بر قیاس و کمان میکنی که صاحبی درای از رسول خدا صلی الله علیه و اله صواب بود
 و از غیر او خطا و خدای خطا فرموده است که فاحکم فیما بینهم ما ارکان الله و از برای غیر
 او فرمود پس قیاس کن هر گاه قیاس کننده ابو حنیفه گفت که تکلم غیبکم برای و
 قیاس خود بعد از این مجلس حضرت فرمود که جب ریاست نمیکند از تو را اینجا که گدا
 کن سزا که قبل از تو بودند **و انما** در احتجاج از عیسی بن عبد الله قرشی روایت
 کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت بابو حنیفه فرمود که رسیده است
 بمن که قیاس میکنی گفت اری فرمود که قیاس میکنی بدستی از اول کسی که قیاس کرد
 شیطان لغنه نه بود وقتی که گفت خلق کردی مرا از نش و خلق کردی آدم را از
 کل پس قیاس کرد ما بین آن کل و اگر قیاس میکرد نوریه آدم را منوریه آن شیطانیست
 آنچه میان این نور است و صفا بکار دیگر **و نعم ما قال بعض الفقهاء روحه قیاس**
 یک قیاس ابلیس را مطر و در کرد **از جناب قرب حق هر دو کرد** **و تو طعم داری**
که با چندین قیاس **داخل تویی ای ناسپاس** **نیت جنت جز مقام**
مکرمین **ایه لا تسبقونه نص این** **سبقت از کراهی شما دانست**
وقف در توقیف حق اگاه است **که تقول میشدی در دین روان**
لو تقول خود نمیکفتی خدا **لو تقول کف در حق رسول** **تا حس با خود کرد**
نص لا تقف دلیل هاست **تارک اسوه ذمیم و ضار است** **چون که ما بلیق تان**
مصطفی است **پس تا سبقت جز در مثال** **خواه اندر حال خواه اندر حال**
انما الاسلام تسلیم آمده **خود عبودت عین تقیم آمده** **عقد در اسلام**
میشود از آن مردین را تمام **که مسلمانه بر و تسلیم کن** **امری را نبوده شو تقیم**
از کمان و هم در آن پروان **تا با چادر جوار را تمام** **و انما** **در حین و غیره کرد**

ان هو الاصل ان مصطفی است

بجای آنکه اصل را از کلام ظاهر تقی عصار

که ای جماعه مرحومه مغیبه بدستی که الله تعالی تم کرد از برای شما آنچه شما داد از خیر
 و بد اندو بد دستی که شان است در نسبت از علم خدای تعالی و نه از او امر او
 احیا رکند و فر اگرد از خلق الله در دین خدای تعالی هوی و نه رای و قیاسها
 و تحقیق که فرستاد از کلام قرآن را و گردانید در آن بیان هر چیزی را و یک از
 مشایخ محدثین را بعد از ذکر آنچه در موفاید در آنچه شریف حرکت در این
 که عمل برای و هوی و قیاسها از نسبت احدی را چه جای مغر و او صبا و او را
 و هوی عبارتست از خویش و میل نفس یعنی عمل کردن بخواه طبع مایل باشد یا اگر
 متابعت دلیل شرع کند و رای عبارتست از آنچه در ظاهر سخن بشرط ملاحظه
 دلیل شرع و قیاس عبارتست از ادله عقلیه و افاده ظنی کننده مستند به
 شرع و خطا هر اضا عبارتست که مخبر نسبت قیاس در احاطه حکم جز از جزئیات
 جزئی دیگر بلکه اینج از جزئیات قیاس است و ظاهر است که خلاف در تطابق
 احکام از آیات و روایات و فهمید که اخبار و جمع بین الادله محسب است
 و منافات میان آنها است که باشد خصوصاً در زمان غیبت و حرمان از ادله
 و سوال از اهل بیت علیهم السلام داخل در عمل برای و قیاس نباشد و در
 زمان حضور ظاهر است در عرصه تنگ تر باشد و در موضع شانه توقف باید کرد
 امری صریح ظاهر شود انشی کلامه زیدنه اطلاق **و انما** **ابو عمر محمد بن عبد الله**
الکاشغری **بشراه بناماد خود روایت کرده است از حریر بن عبد الله عستانی گفته**
گویند من سخن سخنان اصحاب حضرت صادق علیه السلام صاحب کتاب صلوة و صیام و
نواد و زکوة که همه آنها را از اصول اربعه شمرده اند حریر گفت در فصل تمام
بر ابو حنیفه و نزد او بعد کتب بسیار پس گفت مرا که همه این کتب در طلاق است

تفاوت کردم قول خدا می تابد که با ایتا البتی اذ اطلقتم لها فطلقتم من اهل بیت
 پس گفتن من که تو چیزی نمیدانی مگر بروایت گفتن من که در وجه میگوئی
 در باب مکاتبه که مکاتبه او هزار درم است و او کرده باشد نه صد و نود و نه
 درم را بعد از آن زمان که پس چگونه حد میزند او را گفتن که نزد من اینها
 حدیثی است که حدیث کرد مرا محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام در بود عقلی
 علیه السلام که میزد چنین کسی است و بنصف و بعضی آن و بقدر ادا در
 پس گفتن در چه چیز است مرا که نمی برسم از تو مسئله را از من نبوده باشد در
 آن آیه و حدیثی پس چه میگوئی در باب شری که بیرون اید از در یا گفتن با
 که اگر کا و هم بیرون اید اگر بر او فلوس است میخورم او را و الا فلان آیه
مؤلف گوید در در اخبار از امام اطهار اسلام علیه السلام و او است در جواب
 بگری آنچه فلوس دارد در صلا و مالکول است و آنچه ندارد در حرام و غیر مالکول است
 و این قاعده کلیه مریدان از اهل بیت است و اخبار در رحمت عمل برای و
 قیاس از حد تو اتر بیرون است و این وجهه را بگفتن زنده ازین بیت
 در خانه اگر کسی است بکن و فایده است و محترم قیاس نقی از ضروریات مذمت
 اما میندیش عشرت است و حاکم در قیاس عقل است و با اختلاف عقول
 در اختلاف عقول مضطرب میشود شریعت حضرت رسول و عمل قیاس اختلاف
 و شایع نیست با اینکه فایده ارسال رسل و انزال کتب رفع اختلاف
 و نزاع است و ایضا هر که حکم کند عقل در واقع و در گذشته باشد از
 شرع حکم در آن پس حکم عقل حکم شرع نیست زیرا که حکم شرع منوط است بر
 بلکه آن حکم عقل است و ایضا اگر حکم عقل در فرود کاسته و منقلب بود بخت

بخت رسل و ارسال انبیا صحیح و بر این و انزال صحائف و کتب برای اهل بیت
 عالمین بخت میبود و ایضا قول بانیکه احکام شرعیه توقیفیه است منافی
 بخت عقل است در آن و ایضا قول بخت عقل در شرعیات یا نیست
 ثابت است از غیر عقل یا از عقل اول مستلزم است حتم اثبات عقلی
 لازم می آید و ایضا قابل بخت عقل یا نیست که قابل است بخت کل عقل و
 عاقل غیر مجتهد باشد و یا بخت عقل مجتهد اول واضح است و در وجه مجتهد
 شخص دلیل و در حدیث صحیح وارد است که ان دین الله لا یضاه بالحقول
 ایضا صحیح ابان صریح است بعد بخت آن در شرع چنانچه مذکور شد **مؤلف گوید**
 که چون عقول مجتهدین فایده است از غواشی باین جهت بخت است **مؤلف گوید**
 چنین بودی باینست این همه اختلافات در اصول و فروع در میان
 نباشد **نظیری** عقل را این کاندین صحرا بی خوف و خطر **مؤلف گوید**
 کینه کرده دام عنقا رخنه راه پر شمشیر و شاهره در پیش
 عشق عاشق را برقتن بدی باخته **مؤلف گوید** **و نعم ما قال فی المشقی** توف
 الاشیاء بافند ادایده **مؤلف گوید** اجتهادات ضد ارشاد ایده **مؤلف گوید**
 معرفت کاذب بدی **مؤلف گوید** فلسفه از بهر دین و نه بدی **مؤلف گوید** عقلمان صاحب
 در مثال **مؤلف گوید** وحی احمد قشایب زوال **مؤلف گوید** شایره را دیده **مؤلف گوید**
 بر تو خورشید نتوانند دید **مؤلف گوید** چون نباشد دیده غم بهره **مؤلف گوید**
 آتش که یک بخشش آفتاب **مؤلف گوید** که مراد از نار صاحب است
 که از آن مشفع نشوند حمزه **مؤلف گوید** که مراد از نار صاحب است
 لبیا رخیل و مسک که در شب هرگز آتش غم از دست که مبارک کسی از آتش او

مشفق شود و در میان عرب ضرب لیل شد و مطزنی ابو الحارم در شرح معانی
 گفته که بعضی گفته اند که نام طائریست مانند ذباب دو پر دارد و چون پرواز
 میکند از در مثل غله اش دیده میشود و بعضی گفته اند که چون نعل اسب بیکار خورد
 و انشی از آن همدان را اجاب گویند و مجد الدین شافعی در کتاب قانوس گوید
 که و اطحاب اسرعه الخفیفه و البصیراج الجباب و در بعضی ذباب بطریق لیسلی
 له شعاع کاشع و من نار اجاب او هم ما اقدم من شر العارضة الی الی الخ
 لقادم العجازه او کان ابو جحاب من حمار و کان لا یوقد ناره الا بالخط الخ
 لملتری انشی و بالحدیث ان کانت ادریه و انظر من طبقه و انظر الخ
 مثل آنکه مجاز او را از شرک است مثل حکم کرده اند لطهارت روغن منجس مذاب
 از ریختن آن در کبر و امتزاج آن با عصاره ترکیب جسم از اجزای بود و بنا بر این هر
 مسلم و کافر و مسلمان و کافر و حکیم و غفل را جایز است تشریح شرع و دین بدون
 وحی رب العالمین و وساطه روح الامین و رسالت خاتم الانبیا و المرسلین
 و قیومیت عتق امیر المؤمنین و اولاده المعصومین سلام الله علیهم اجمعین و تحمل ثقات
 الصادقین و رواته عادلین متجربین رضوان الله علیهم اجمعین **تتمیم** بعضی از جمله
 گفته اند که چون شرع حرام کرده است غمخوار از برای آن که شرک است پس ما میفهمیم
 علت حرمت آن است و در هر چیزی که موجد باشد حرام است و این است
 قیاس منصوص لعل اخبارین گفته اند که یکبار رخ حیث هو علت حرمت است و محسوس
 بخرسیت و کما هی علت خصوص است معلول خود مثل قطع بیدار بقیامت در دنیا
 الف صبیح الخاس و چه حاجت است قیاس در تحريم حشرته و نبتذ بانکه احادیث
 صحیحه هر چه منصوص در حرمت آن متواتر است و از حضرت رسول خدا صلی الله

اشتیاق الدقیق الفاضل
 ق

مقول

منقول است که کل مسکر حرام و این اجراء حکم کلی است در افراد خود بلا تخصیص و شرع
 علیه السلام منع فرموده از استعمال قیاس مطلقا و اجماع اهل سنت علیهم السلام و صحابه و غیر
 منعقد است عقده صلی رحمة الله علیه در کتاب نهاییه میفرماید که اجماع الصحابه علیهم السلام
 بنیم اقیاس مطلقا و ایضا فرموده است که تمام اجماع حضرت طاہره است بر حرمت
 عمل بقیاس پس ما علم داریم با تصر و رد که مذموب با قوصار ق و کاظم و اباء و اولاد او
 صلوات الله علیهم انظر قیاس و مذمت است و منع از عمل بان است چنانچه علم داریم
 که مذموم بقوله از شر فعل و الخفیفه و غیر ما جواز عمل بقیاس است و پیش گذشت از اجماع
 عزت طاہره حجت است **دهم** اگر جایز باشد عمل بقیاس هر آنینه نبی از جمله
 نیفر نمودند و پیروی اختلاف و چیزی را موجب اختلاف میشود باطل است و حق تعالی میفرماید
 که و لا تاتوا بقرآن و خلاف در دین میکنند و چون تا باطل شد مقدم محسوس
 میان شرطیه عمل بقیاس مقتضی عمل با امارات است و ان مقتضی وقوع در ضلالت
 قطعاً بسبب ابتناع اتفاق امارات **یازدهم** اگر مردی گوید که از آدم خانم را
 سیاه بودن او پس قیاس کند بر سیاه شدن خود از او بشود بر سیاه
 سیاه او پس هر گاه حق تعالی فرموده باشد که حرام کردم غمخوار بعلت آنکه آن
 گفته است چگونه جایز است قیاس بر آن و این اجراء حکم کلی است در افراد او
 عمل بقیاس انشی کلامه زید بنی الخلد اگر اتمه و شیخ بزرگوار مفید طبر شاه در کتاب
 عیون و مجالس بعد از کلام طوییا میفرماید که آنچه وصف کردم ما دلیل است بر ابطال
 قیاس در شرعیات انشی کلامه عیون الخلد مقامه و آیه الله البرکات طبر شاه
 نهاییه میفرماید که هر گاه بنی صلی الله علیه و آله و سلم نبی شده باشد از اجتهاد و عمل
 بقیاس با قوت نظر او و کمال فطانت پس نبی هاد امت او است از عمل با

و صحابه منع کرده اند استعمال قیاس را بدون قیدی و مرجع و مستثنی از در حکام
 با حدیث بود و کسی که عارف باشد با اخبار و مقالات ائمه علیهم السلام هر آینه
 میداند انکار ایشان را در قیاس و حرمت رجوع بقیاس را و این معلوم است
 بالضرورة از دین امامیه و در ادله عقلیه و نفوس مرویه خلاف و جهل نیست
 زیرا که مقتضی عقل و نفوس واحد است و این اختلافات بسبب اختلاف نظر و
 تصور است و عدم استیفاء بحث و آنها را اواخر ما فادوا حاجد مؤلف گوید
 که چه متین است کلام تنیده بالعدم در بنیام در کتب بغایه المرام فی شرح تفسیر
 الاحکام خلاصه کلام بلاغت الحام ان صفوه اعلام آنکه اگر علم منطوق عاصم و کلام
 دارند بود از خطا از جهت ماده هراینه واقع غیشد میان محققین عارفین علم
 منطوق خلاف و ایضا واقع غیشد میان ایشان غلط در حکم الهی بکف طبعیه و در
 علم کلام و اصول فقه بجهت آنکه واقع نمیشود در علم حساب و هندسه و چون این
 مقدمت حکمت تحقیق یافت ظاهر شد از برای تو که جایز نیست اعتماد در قوت این
 شرعیه بر مقدمات عقلیه کجاست کثرت خطا در آن و اگر خواهی که زبانه از این تحقیق
 شود در بنیام پس بشنویا بگویم از برای تو پس میگویم که جماعتی از فقها اجماعند بر
 برین گفته اند و ادله عقلیه اقوی و اقدم است از ادله نقلیه و از این
 جهت ترک کرده اند عمل با اخبار را که مؤید است بطول اجراءات در سایر
 از احکام بعلت معارضه ان با دلیل عقلا و بعلت شدت اعتماد ایشان بر
 ادله عقلیه هر گاه از برای حکم شرعی دلیل از عقل و دلیل از نقل باشد مقدم است
 دلیل عقلا را و اگر دانیده اند ان را اصل و دلیل نقل را اگر چه نقل است و در
 آله لاله باشه از مؤیدات ان و کلام در بنیام از چند وجه است **اول** میگویم

کلام استدلالی از اخباری است
 در نفی جبر ادله عقلیه حکام

ایشان

ایشان را که مرادشان از دلیل عقل هر چه است که اعتماد کرده اند بر ان در اصول و فروع پس اگر
 مراد دلیل است که قبول میکنند ان را عقول عامه ناس از عقل اول لازم می آید بر شما که بگویم
 نشود از برای شما دلیل عقلا بر مطلبی از مطالب بیان اینست آنکه عقول سببیه را هیچ وجهی
 نیست و هر گس استدلال کند بدلیل عقلا بر مقصد از مقاصد و تمام باشند اول در
 نظرش بعد از ان دلیل دیگر در نظرش می آید که ناقص دلیل اول است و در نتیجه
 حکم میکند بخلاف آنچه اول در نظرش است بسبب ادله عقلیه همان دشت پس اگر ادله عقلیه
 بعد بیات حقیقه جایز نیست مثل این اختلاف و دلالت میکند بر این که سببیه است
 و چه از جمله سببیه است در عقلا و علی متوجه اثبات ان شده اند بر این عقلیه
 اوله بسیار بر ان اقامه کرده اند و با وجود این جماعتی از محققین ایشان اتراف
 کرده اند باینکه اقامه شده است اما الان دلیل عقلا که تمام باشد بر ان مطلب حل
 این آنکه اگر بر این در دنیا قاعده کرده اند منطوق بطلان دور و تزلزل است بخارج
 ثابت شده است در مجلس پس هر گاه تمام نشود بر این عقلیه بر مثل مطلب علیا در
 جمع عقول بسو اثبات است پس چگونه تمام میشود بر عیان و اگر مراد دلیل عقلا ان
 دلیل است که در نظر استدلال عقلی او هم برسد نه عقل دیگران و حیث جمیع ان
 عقول را عقلانیت پس لازم می آید بر شما که بگویند شما حدی از فلاسفه را و
 همچنین تحقیق مخالفین شما میدوانش که بقدم عالم و زیاده صفات بر او
 قائمند و سازند با مختلفه بنوع خود مستند بدلیل عقلا و شک نیست که حکم عقل
 افکایشان ادق و ذمینشان اگر است از ساز مردمان و ایشان اعتماد کرده
 در مذاجم خود بر ادله عقلیه را شما مقدم داشته اید ان را در عیار بر ادله
 نقلیه پس چگونه است در قبول نمیکند عذرهای شما و چگونه حکم مینمایند بکفر ان

دویم است که رعایت کرده است اعتبار باب انواع عقل را حتی قیاس اولویه
 و مخصوص تعلیه را او چهار از ائمه اطهار بر عدم اعتبار آنها بسیار است چنانچه
 میشود از حدیثی که روایت کرده است شیخ صدوق طاب ثراه از ابان بن تغلبه
 دینه قطع گفتن چنانچه مذکور شد و مثل چهاری که وارد شده است بقضا روز
 حاضر دون نماز و مثل اخباری که وارد شده است در رد قیاس بطلان
 با اینکه قیاس او اولویه نیست و غیر ذلک من الاخبار و حال آنکه شارع علیه السلام
 احکام چند قرار داده فرموده بخلاف عقل است مثل عقل فاعله دیر او عاقله قول
 پدیری اند و هر تم روز عید فطر و اشمال این است پس هر گاه است با عقل که است
 در امور و آنچه پس چگونه بخوبی کرده است در غیر آن **سوم** اینکه قواعدی که وضع کرده
 بعقول ناقصه خود قواعد کلیه چند است که مندرج است در حکم ان احکام بسیار است
 قول ایشان که امر بشی مستلزم نمی آید ضد است و ایضا ما من عام الا وقد خص و منشی
 شخصه تا کماست و اشمال این از قواعد تنبهاط و مواد آن و شکایت را به این قواعد
 این تر میتوان حکم رسید از اخبار تکلیفیه و آمده در جزئیات احکام پس از عقوبتی
 در نظر شارع هر اینه امر میشود ایشان را با استعمال این قواعد تعلیه تضابط و سهولت فهم
 جزئیات احکام از آنها زیرا که شیوع در عصاره ائمه اطهار علیه السلام اثری در بلاد و
 بعد اند که ممکن نبود ایشان رسیدن بخدمت اهل ذکر علیه السلام در اوقات حدیث
 حتی آنکه حضرت صادق علیه السلام امر میفرمود شیوع لک در وقت که شیخ را مسئله
 ضرور شود و دست ایشان بائمه نرسد رجوع کنند بفقیه بلد از فقهای آنجا
 و عمل کنند بقیض آنچه فتوی دارد است پس اگر استعمال این قواعد جایز بود چگونه امکان
 از امر کردن شیوع با استعمال این قواعد کلیه سهولت اش و لیس اشمال ایشان دلالت دارد

بر عدم

بر عدم اعتبار این قواعد بوجه چند که **چهارم** هر گاه وارد شود در این حکم شرعی
 با سبب ضعف یا اصطلاح جدید طرح آن میباشد و عمل میکنند بقواعد اصول غیر مریه
 با اینکه ان اخبار را نقل کرده اند شیخ طالق و عمل نموده اند ضمن ان و شهادت
 دلها اند بر صحت ان و اعتبار ان پس چگونه عتقا میکنند بر شهادت ایشان در صحت ان اخبار
 و اعتماد آنها بر جرح و تعدیل ایشان با اینکه جرح و تعدیل از امور اجتهاد است
 غالبا و اگر باین نمانند اسباب جرح و تعدیل لایب است که حاصل میشود وطن در ان
 عدم دلالت ان بر مطلوب مثل آنچه طعن زده اند متاخرین در موارد بسیار بجهت جرح
 و تعدیل قدام ایشان تقلید قدامه اند در مسائل اجتهادیه با اینکه اموات است
 و اجماع کرده اند متاخرین بر عدم جواز اخذ و عمل با قول مجتهد میت و ترک
 کرده اند احادیثی را که ایشان عمل بان کرده اند و شهادت بصحت و اعتبار آنها دلالت
 و دلیل و اقبال نموده اند بقواعد حصول و استبالات عقول **پنجم** آنکه اخباری
 که وارد شده است در زعم ابوحنیفه و اضراب او از اهل رای و قیاس بجهت
 اعتماد ایشان است بر اراء و عقول و ترک عمل با اخبار رسول و شکایت بر عتقاد
 بر قواعد اصولیه عمل برای است پس فرقی نیست میان عمل بقیاس و عمل با بن قواعد
 عقلیه عند تحقیق پس اگر گویند در بنابر این عزل کردی سلطان عقل را از حکم در
 اصول و فروع پس ایایه ما ندان از برای او حکم در مسئله ز مسائل کوم اما بهایا
 پس ان حکم است و حده و اما نظریات پس اگر موافقت کند با او نقل و حکم کند حکم پس
 مقدم است حکم ان بر نقیح و حده اما اگر فرض واقع شود میان ان و قیاس پس شک
 نیست نزد ما در ترجیح نقل و عدم الثقات بسوا آنچه حکم کرده است بان عقل پس ان
 اصحاب است که متبسی میشود بر ان قواعد بسیار ان افرامان دو اجماع **وهم** و **تنبیه** بدین

بعضی از همین گویند که اخبار و آیات لفظ غیر دانه است در جمع حکام زیرا که حوادث
 قیام قیامت غیر متناهی است و خصوص کتاب دلت متناهی و متناهی محیط بر غیر متناهی
 نتواند بود اخبار تین در جواب ایشان گفته اند که حوادث باعتبار جزئیات غیر متناهی
 باشد اولاً آنکه غیر متناهی در دلیت نه عقیدت زیرا که ممکن است و ممکن غیر متناهی
 نتواند بود و ثانیاً آنکه قواعد اجتهاد در نیز ممکن است و ممکن متناهی است پس
 فرض لاتناهی استنباط اجتهادی در مقابل لاتناهی استعدادی حوادث
 نامربوطی در مقابل نامربوطی و ثالثاً آنکه لاتناهی حوادث بحسب وقوع غیر مسلم
 و لاتناهی استعدادی با فرض تعلیم غیر خروج بسوی اجتهاد درانی و لحاظ است
 و رابعاً آنکه لاتناهی بحسب جزئیات لازم ندارد و لاتناهی را بحسب کلیت
 پس حکمتی در یک آن از آن است که هو الذی ارسل رسوله
بالحدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و فرموده ذلك الكتاب لا یحک
قیه هدی للمتقین لیس علی الرسول بحدی و ان کتاب لاریب فیہ و سنت
 مصطفی است و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاستنبوا چیزی
 که نه ما مویست مکلف را چه ضرورت و چیزی که منهی غنه است از آن چه تناسک
 کل ما خالف الله فهو البدع و نشر الامور محدثاتها فی الفیض است از انبیا اطهار سلام
 علیهم که الله مهور و الاضمار و خصوص الکیب کلیت متناهی است اما الاسلام که جزئیات
 مدلول آن غیر متناهی بل تنافی حوادث متناهی است بما یشاء امر بین رسته
فیتبع و امر بین عینه فوجیب و لیس مشکل بر علی ایله از لفظ و صلال بین و جرایم
پسین و شهادت بین دلت من اجنب اشهادی من اطراف و من از تکلیف است
افهم فی الملکات و ملک من حیث لا یعلم و حق فافهم و قد تبین ان الله

الحق

انقر قد بر صیغه ماضی مفید تحقیق است پس اجتهاد یا اگر شدت لایحا که متن شده بود
 با جهتها وجه احتیاج و اگر شدت نیست پس غی است و هو المراد بعد از او
 عشق یعنی ایام و تملک دار غرض امام لمعین امر المؤمنین علیهم السلام
 در خطب نامه فرموده است در ذم اهل اجتهاد ام انزل الله دینا
 فاستعان بهم شیخ ما مامه کانوا شرا له ففهم ان یقولوا و علیهم ان یرضی تا
 اخر خطبه در ذم خلاف ناس در فساد لغی اجتهاد از مشهور است مذموب
 ان امام انام است ارا قوی بر شبهه اهل اجتهاد در ان باب علم مراد ب
 العماد و امثال احادیثک با اختلاف ظواهر است و اجتهاد است و حوا
 این شبهه است که خلاف بر وقت است چنانچه جناب امر المؤمنین صلوات الله
 در جواب شدت است بودی فرموده و راه جواز شهادت را با نمود با اختلاف
 من اخطی فی بیان اختلاف شیخی کلکلف است در تحت لسانک با بیان اختلاف
 اشیا کلکلف است در تحت انواع ان با بیان اختلاف جناس کلکلف است
 در تحت جنس الاجناس ان و دیگرک اختلاف فی الحق و ان خروج از حق است
 بید به عقل هر گاه در جهت اشتیاقانه و وحدت باشد و چون مذمب اهل حق
 اعتناغ صلوات فی حق است از تحت با ظاهر مشکوف بخبر مطاع پس خروج در نزد
 اختلاف و اشتباه بسوی اوست و با بنیان از معضرات با ظهور دعا علیه
 که غیر محسوس از فصل در اقسام نور علم از مشکوة الانوار پس خروج باشد
 ایشان که منتهی است باشد معلم صادق علیه السلام در کتاب مقالات و
کتاب الملل و النحل مذکور است در نزد نزول حدیثه و لغت است که جمع خروج
بمعلم صادق یعنی امام معصوم و کلیم وی را و حسب دانند این را امامیه

بعضی از همین گویند که اخبار و آیات لفظ غیر دانه است در جمع حکام زیرا که حوادث قیام قیامت غیر متناهی است و خصوص کتاب دلت متناهی و متناهی محیط بر غیر متناهی نتواند بود اخبار تین در جواب ایشان گفته اند که حوادث باعتبار جزئیات غیر متناهی باشد اولاً آنکه غیر متناهی در دلیت نه عقیدت زیرا که ممکن است و ممکن غیر متناهی نتواند بود و ثانیاً آنکه قواعد اجتهاد در نیز ممکن است و ممکن متناهی است پس فرض لاتناهی استنباط اجتهادی در مقابل لاتناهی استعدادی حوادث نامربوطی در مقابل نامربوطی و ثالثاً آنکه لاتناهی حوادث بحسب وقوع غیر مسلم و لاتناهی استعدادی با فرض تعلیم غیر خروج بسوی اجتهاد درانی و لحاظ است و رابعاً آنکه لاتناهی بحسب جزئیات لازم ندارد و لاتناهی را بحسب کلیت پس حکمتی در یک آن از آن است که هو الذی ارسل رسوله بالحدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و فرموده ذلك الكتاب لا یحک قیه هدی للمتقین لیس علی الرسول بحدی و ان کتاب لاریب فیہ و سنت مصطفی است و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاستنبوا چیزی که نه ما مویست مکلف را چه ضرورت و چیزی که منهی غنه است از آن چه تناسک کل ما خالف الله فهو البدع و نشر الامور محدثاتها فی الفیض است از انبیا اطهار سلام علیهم که الله مهور و الاضمار و خصوص الکیب کلیت متناهی است اما الاسلام که جزئیات مدلول آن غیر متناهی بل تنافی حوادث متناهی است بما یشاء امر بین رسته فیتبع و امر بین عینه فوجیب و لیس مشکل بر علی ایله از لفظ و صلال بین و جرایم پسین و شهادت بین دلت من اجنب اشهادی من اطراف و من از تکلیف است افهم فی الملکات و ملک من حیث لا یعلم و حق فافهم و قد تبین ان الله

در وجود اندر بزرگتر نام هر کس که درش بدر خود نیستی سخت نه چیز آمد و
 نام بودش درستم جز آن هر که دون حق تر از آن بود تو یقین دان کوز ادر نهاد
 کرمش میشد کار کرام میشدی از بهر کار کرامت حجت نامه منه

لذا کفی فرعون رب العالمین . ولو کانت دعاوی ثابتاً . بلا نقی یفیدنا بقینا
 لکان مسیلاً حقاً نبیاً . علی تکذیب حتم المرسلینا . وکان الامریة اولاداً
 علی عدوی امیر المؤمنینا . وکان الاجتهاد لابن ذ . بطنی صر و ن العالمینا
 و شیخنا الفقیه العلم العظیم و استادنا الحدیث الفاضل الورع الهیثمی سیف الدین القاطع السلطان
 علی محرفه دین الرسول العالم الربانی شیخ حسین بن عثمان الجوان افاض العبدین شایب
 جوده الجوانی در منظومه شریف خود مفرمایند . ان قبل کیف القطع فی الآثار
 مع احتمال الکذب فی الاحبار . قلنا مناظر احکم علم الوضع . لا احتمال عارضی
 ان قبل کیف الجمع فی الاضداد . العلم بشکل الاحتمال العاد . قلنا طر العلم بالرهان
 و الاحتمال من طریق ثاب . و لا یجوز الاخذ باحتمال . و رفق بعمل جاهل سنده
 حفظ الفکر من حفظ البشر . القدره عقلاً بدون فکر . و حفظ المعطوم فی المعنی
 لحفظه التوفیق ذ المقدم . و احکم بحری بالطریق الاصلی . فی حفظه توفیقنا اصولی
 اطلب احساناً فی اصول الکافی . تصدیق برهانی بوجه شاف . بان فی کل زمان خلقنا
 ینفی عن التوفیق صادقاً و حقاً . ان قبل ما نضع بالذکر له . و انها ظن بلا محاله
 و ان کل من له سحبه . مصرح بانها ظنیة . قلنا مناظر احکم بالخصوص
 منحصر فی ظاهر النصوص . ان المناظر ما یفید النقص . لاما یودی ظناً الاخص
 و الراجح العقلی علی الدیان . حفظ المعانی فی ممدی الاثر . فافهم هذا کذا الله لترشاد
 حفظ المادی صادر کالمادی . العصد حفظ الله للافاض . لا تشبه الملفوظ فی کل
 لاشک فی التوفیق معنی اندا . من عمل الیوم به نال الهدی . ان قبل ان الیوم یاک
 قد صار مشهوراً بتلا ایکنار . مع احتمال السهو موقر ر واه . و شجرة التحرف من غلاة
 قلنا فکف العلم فی هذا الزمان . بان مولنا الحقیق ابن الحنفی . حی بلاریب و لا انکار
 من شک فی هذا هو فی التنازل . مع احتمال الموت للانسان . لوکان فی مشید الارکان

بن محمد

توفیقنا فی حفظ الفکر
 و احکم بحری بالطریق الاصلی
 فی حفظه توفیقنا اصولی

مع ما جرى العادة في الطباع . وحکم العقل بلا اقتناع . بان هدی النبیه
 لم یبق هدی المدقه الطویله . فکلما اقلتم هناك قلنا . نحن هنا وللمراد قلنا
 ان قلتموا لحفظه الشرعیة . قلنا هدی حجه ضعیفه . لکن فی التوفیق هدی
 بدون فرق با کرم بحری . ثم الکلام فی مناظر القطع . و فی صوداه عظیم لنقع
 اشهری اردنا نقه من کلامه ادم السعینه و **لهیض** اجتهادین کونده دلیل شرعی کتابیه
 الحکم و سنت نبی الخاتم و احادیث نوابه الزاجحه الارکام است و محمد بن یزید قول بان
 شرکیده دون عمل و کس که نمی یافت کتاب و سنت کند که فرست و فعل محمد بن کذا قول
 اثبات است و قول ایشان کذا فصل نس عمل کتاب و سنت با عتد و ترکیب با اولی
 اجماع و ن بر مدارک اجتهادیه مستلزم نفی تحت کتاب و سنت است و عامل بالرب
 من حيث الراجح علی الی بوجه من حيث الی فرد و کذا به ثبت است و سنت
 و منتهی کتابیه . لا یفرق حتی یرد علی اطنی مصدق این قول است و عمل اجتهادین
 مستلزم نفی تحت کتاب و سنت است الا بالانضمام لظاهر محمدی و احتیاج ایشان است
 اجماع بسبیل التوفیق بحجه ایشان لغو ندارد زیرا که تعلیق بوضوح شده که ان الکلی
 و لیکان با تعدی لکتاب و سنت معلوم بطلان و نقی است بانیکه در تفسیر کریمه از
 طرق اهل بیت عصمه و ارست که ان راه انهم صدقین معصومین است و همچنین شک
 بجمع علیه که حضرت فرموده که هذا بالجمع علی من اصحابک سودی نادر و زراکه الف کلام در
 ایتمام برای عهد است جنباً بحقیقین و شرفین فرمعه ندیس مع اینست که ترجیح بده
 حدیثی را که اجماع اصحاب بر نقل آن شده و متک باجماع بلا مستند و شهید بود
 حدیث قیاس مع الفارق است پس اگر اجماع بلا مستند تحت باشد پس باید در اجماع اصل
 سقیفه نیز تحت باشد زیرا که معظم مهاجرین و انصار و اهل بیته الرضوان و بدرین و صحاب

ومن علوم ان في صحاح الائمة عليهم السلام جميعا ذكر الصادق عليه السلام في شأنهم ان هؤلاء ائمة الله في
ارضه لولا هؤلاء لاندرست اثار النبوة وقال في حقهم لا يزال يقولون عن هذا النبي بن تحريف
الغالين وانتقال المبطلين ونسب ائمة ريس الائمة ذلك ايضا وتفرع عن ذلك مناقشات في
كلام ريس الائمة ذكرها المتأخرون كالشهيد الثاني في شرح رسالته في فن دراية طبرستان اورده
عليه مع ان الحق الحق قبل الائمة الطحاوي والشيخ الفاضل الشيخ حسن بن شهيد الثاني قدس الله
ارواحهم بعد الائمة وكلام ريس الائمة بغير الابد عليه تناقض اصلا على مقتضى لغتها
ورأيها كلام ريس الائمة في بقعة صريحا في ما فهمناه ومن اعلا طهانه يرد في هوله انه اذا
وجدت خصوصية بين مجتهدين منبغية على اختلاف جهتها وما يجب عليها الرجوع الى الصانع الازلي
ليفضل بينهما بقوله حكمت فانه لفضل المخصوصة ومن جملة اعلا طهانه لفقده عن الشهيد الثاني
في شرح الرابع من قوله اشدت بهذا مجرد رأي ولم اجد فيه نصا واضرا ومن جملة اعلا طهانه
الفاضل الشيخ علي انه امر اهل المشرق بان يأخذوا الجدي خلف المنكب اليمين وحز الجارب
التي كانت في بلادهم من زمن صحاح الائمة عليهم السلام من الافضل المحققين الماهرين في
من الرأيا لفضل بن شاذان الذي صنف رسالته في قبلة العلماء ان ساء ازاها بعد في
معرفة اهل العلم ومن علوم ان هذا التبعيد من الحق في امره ركن بحسن فكيف يعجز عن شي وبه
في الامور النظرية العقلية الصرفة وهذا ان الفاضلان والشهيدان هم لعمدة بعد فضل الائمة
ابن حنبل و ابن ابي عقيل و بعد محمد بن ادريس في اجراء الترتوا عد وصول الائمة وقواعد
فن دراية حديث في احاديث اهل اهديت عليهم السلام وفي احكامهم و الجماعة الاخرى
الذين والنقوا هذه بحرف في لائقهم ايضا غتم في اهلهم للبلية وبلينهم وبين تحقيق لها بحث الائمة
الدينية الاصولية لوليد مهابتها ابن الشري والزما ومهولا ويمكن ان يكونوا معذورين لفقدهم
واما بعد ما نعت الناس على انهم عفتوا عن كثير من القواعد الاصولية التي هي مدار شريعتهم
التي لا يقبلونها وفقدهم علم الحق وسلمهم الا شمع انهم اعترفوا بان طرقت اهديت كالميت اط

ان قال وبالجملة وقع تحريف الدين مرتين مرة يوم توفى النبي صلى الله عليه واله ومرة يوم
اخترت القواعد الاصولية العلمية والاصطلاح التي ذكرها الائمة في الكتب الاصولية وفي
كتب دراية الحديث في احكامها واحاديثها وما هيك ابا الالبان هذه الجماعة يقولون
الاصطلاح في الفتوى من غير ابتناء احد على ضرورة التقية ويقولون قول اهديت كالميت
مع انه لو اترت الاجابة عن الائمة الاطهار عليهم السلام بان حلال محمد صلى الله عليه واله
حلال الى يوم القيمة و صرامة حرام ال يوم القيمة ولا اختلاف فيها ابدا اشئ ما اردنا الله
من كلامه ره كفيت جمعي اذ قاصر من متصين كونه في در زمان حضرت عشي
ما يصل الائمة والذين اجتهادهم يورد و حكمهم از قبل المحدث و سائر الائمة
بلاد بودند اجتهاد ميگردند و برخی نغمه برين طنبور افروزه اند و گفته اند كه در حضور
المحدثين اجتهاد جابر بوده است و سخافت و ركابت اين مذهب سمرقاني
واضح ولا ريب ان ابراهيم مناظرة اجتهاد خلق است وان لبيد اشداد باب علم غيبية
العصر والوان است و در صورت تنوير حجة الائمة عليهم السلام و امکان وصول حديث الائمة
وسؤال از اجاب چه احتياج با جهاد و اكر اين مذهب صحيح باشد پس اجتهاد غير من حلال
در مقابل جناب سالت ما ب در وقت طلبدك دوات و كتاب و كفتن من حلال
حسنا كتاب الله دعوا الراجح انه يهوجق باشد و تخمين اجتهاد معاوية فاوية عليه

العاوية در وقت حال با جزار و لایت ما صلوات از علیه و مفقود و سه بار محرابه
 انحضرت کردن بخت باشد و چه نیکو میفرماید فیروز احمد ذالامیر محمد باقر الله اما در
 سره در شرح تقویم الامال که وظیفه نقول بتا و تعسا اسلام قومی و رو
 هذه الاحادیث یعنی الاحادیث الواردة فی فضل امیر المؤمنین علیه السلام
 یوقرون الحادیه السات المعلن بذلک فی صد و بر الجاه و الامر بالاعلان
 به علی رؤس المنابر و یلقونه حال المؤمنین و یعذرون عن قطع قوله
 و شیخ صنم باهوا شیخ و افصح فیستعمل ارتداده عن الاسلام اجتهاد
 فی الدین فی اصباغ ان یرتقی تطرق الکفر الی الصوفیة من قبل فی الاصل
 فیما اتها العلماء المشهوره الجمهوریه لیت شریعتا و ما ضلکم فی ابن علی المرادی
 قال امیر المؤمنین علیه السلام و اذ وسعت دائرة الاجتهاد الی حد تشمل کفر الکفر
 و فیض الارثداد فما بالکم لم تدخلوه فی تلك الدائرة و لم تخرطوه فی نظم اولئک
 الجندیین فان حاجتکم بانہ قد صح وثبت عن رسول الله صلی الله علیه و اله انه
 لعلی علیه السلام با علی اشقی الاقربین عاقباً بانه صالح و اشقی الاقربین من
 من هذه ولا اجتهاد فی مقابلة النقص فانتهم بحجج و فی اولئک با شباه ذلک
 الیس من الحق الصبیح الثابت فی صحاح السنه و فیما فی طبقتهما من کتب ضناد
 الخلیفین

الخلیفین و ائمتکم الحافظین قول رسول الله صلی الله علیه و اله لعلی علیه السلام
 انا حارب من حاربک و سلم من سالمک و قوله حاربک حارب رسولک سلمی
 قوله من حاربک فقد حاربنی و من حاربنی فقد حارب الله و قوله من فارقنی
 فقد فارق الله و من فارقک فقد فارقنی و قوله من سب علیاً فقد
 سبنی و من سبني فقد سب الله و من سب الله الله علی مغزیه فی النار
 انما ما اردنا نقله من کلامه و با جمله چون ما و به علیه اها و به
 به و در اجتهاد خود مخطی لم یست فله اجر واحد و همچنین اجتهاد نیز باید در
 قتل امام حسین شهید علیه السلام و اجتهاد اگر ادریزیدیه در حجت برید و شیطان
 در حجت شیطان و خوارج در بغض امیر مؤمنان علیه صلوات الله الملك لمنان
 و اجتهاد ابو حنیفه در جواز سجده کردن بر عذره یا کسه و بغض سلام غرط دادان
 و با نپسند و ضو کرشن و از شراب جو کشیده خوردن **شعر** بو حنیفه به ازین گفته
 باب شراب که ز جو کشیده بخورتا نبود بر تو حرام و در وقت هجوم هجوم و
 استبداد هجوم چو کس بشدک و نبتک نوشیدن **شعر** حنیف گفت که کز زانک
 بغم درمانی : **بسته** نبتک تا دل کن و سر خوش بخرام و اجتهاد مالک
 در جواز و طلی غلام در سفر چنانچه در منظومه مالکیه مصرح است **شعر**

هذا اذا كان وحيدا في السفر : وله جلد انثى نهي الا الذكر : **شعر**
 كركني بدي مفتحى چارم مالك : او مهم از بر تو خور كند و طعم غم و **صفتا**
 ملا حده صوفيه در تحليل آنچه خدا حرام کرده و تحریم آنچه حلال فرموده از ترك
 معارف صفة و عشق با امارده اشغال بكتاب الله و كلام الله بالمره **شعر**
 و باحق سواد اشغال بتلاوة كتاب جوگ **شعر** مصطفى اندر جهان انكه كسى كويد
 ز عقل : افتابند رسا و انكه كسى جويد سها : يكى از فضلا اخبار بين كويد
 كه جناب بصوم در حديث صحيح مغيره باد كه احكم حكمان حكم الله و حكم الجاهلية
 فمن اخطا حكم الله حكم الجاهلية و مجتهد در مقابل نص مغيره كه احكام
 نفس الامرية و ظاهريه چون احكام نفس الامرية بالاتفاق حكم الله پس مغيره
 بنا بر اين حديث احكام ظاهريه اجتهاديه حكم جابليه قل الله اذن لكم على
 تفترون و من حكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون **شعر** حق واحد است
 منكران كور و اول است : بوفارق است چوب اگر بید و ضد است
 دعوى شهادت از كره است : بران میان باطل و حق فرق و فصل است
 دشمن با معرفت اهل كورون : كوراهنر شناختن حيت و ملل است
 پر ظاهرت فتوى قلم ز اهل ريش : هر كس بوى شيوه اسلاف اميل است

از ططراق مدعيان سبيل را چه غنم : كور ادعای قائم حق حرز و مهكل است :
 و اجتهاد احمد غزالي در انكه ليس بسبيل الموحدين است و من لم يتعلم التوحيد
 الا بليس فهو زندق و در كتاب كيمياء كاره ميگويد كه اگر كسى كويد كه لغت بر بزرگوار
 نباشد كويدم اينقدر رو و اباشد كه كوى لغت بر كنده امير المؤمنين حسين رضی الله عنه
 باد اگر ميش از توبه مرده باشد كه كشتن از كوفه عظيم تر نبود چون توبه كند لغت از
 وى پخته نشيد لعن كرد و حشى عجزه را كشت چون اسلام آورد لغت از بى بقال
 اما حال بزرگوار چون معلوم نبت كه وى بگشت كروى كفتند فرمود و كروى كفتند
 و لكن راضى بود و نبت يد كسى لا اتمت بصحبت نبت كردن كه اين خود جنانى بود
 اندرين روز كه رسيا بزرگان را بگشند كه ميگشند حقيقت نداند كه كه فرمود بنا
 بر اين بعد از چهار صد سال حقيقت ان را چون شناسند حق تعالى خلق را از اين فضولا
 مستغنى كرده است **و ايضا** كويد كه تخم چمن از متهات است چون شاور در ان
 ما عدول بيا كرديم و همچنين قطع قبور شواك ان است ما عدول بشينم نمودم
 و از اين قبيل اجتهادات بسيار است و اجتهاد شسته كى در كشتن راز كه **شعر**
 هر انكس كه مذهب غير جبر است : بنى كفته كه او مانند كرت است : و همچنين
 رواشه انا الحق از ررضه : چرا نبود رو از زيبك سخته :
 و اجتهاد شيخنا البها در مفتح الفلاح در خاتمه در تفسير سوره مباركه حمد كه فلا ريب

فی ارتفاع حج من البین والوصول من الاثر الى العین و استظهار بشور صاحبین
 کرده است که زوایه از حق از رضی چرا نبود و از نیک بختی و در شرح
 اربعین حدیث محبت الدین زید بن علی عبا اندلسی را شیخ عارف کامل نوشته و در
 عنقه گفته اینچه چون ز روی جهاد علیه اله حق باشد جز ا هم الله عن الکفار
 والفجار والنصاب والاشراذ غیر اخوان و لقد اصبوا ستمه علی ذکره استقام
 و خفقوا عن الامام والعوام **برداشت** غل شرح تا عهد چهارم از جمله
 کلمات علی ذکره است **اگر گویند** که اگر اخباری بجای گوید که راه و طریقه
 مجتهدین چنین است و از اخبارتین چنان و حرام میدانند علی لفظ را و متابعت
 قول غیر امام نمیکند پس اگر عا می پرسد که آیا عالم مجتهد شیعه نیست و وجه بنید اند متابعت
 امام معصوم را پس از بی متابعت شما کنم و متابعت ایشان ننمایم و لقد بق شما ایم و
 نگذیرش **اگر گوئیم** که ما نمیکویم که ایشان مطلق شیعه نشوند و شیعه یعنی اجماع لزوم ندارد و
 متابعت را در جمیع دیانات و ایشان فرق متعددند و طوائف متعدده و ما گوئیم
 که ایشان وجه بنید اند متابعت امام خود را بلکه میگویند باب علم مسدود است از طرف
 امام و احادیث و آثار ائمه علیهم السلام بعد از تحصیل مقدمات و بذل جهد و استغراق روح
 مفید نظر است پس کلام ایشان علیهم السلام یک از امارات ظنیه است و من لاطل علی ظن است
 پس بنا بر این تجویز مینماید از حکم امام خود و کلامی طرح مینمایند و میگویند که مخالف

اصل و قاعده و قانون است و کلامی بقیاس بدون نص حکم مینماید سیدنا علامه الربانی
 السید نعمه الله طاب ثراه در کتاب الوار لهما نیه میفرماید بدانکه قیاسی که ائمه
 کرد و حضرت صادق علیه السلام الطال ان فرمود قیاس اولویه است و اما اصحاب
 ما رضوان الله علیهم اگر چه عمل بقیاس را باطل دانسته اند اما اگر ایشان قائل شده
 بجواز صحت عمل بقیاس اولویه و همچنین منصوص علیه و الفاف تقضی منع از عمل باین دو
 نوعت البی بوجه چند **اول** بجهت اخبار سلفه از اهل بیت طاهرین علیهم السلام در بقی
 و بطلان عمل بقیاس مطلق بدون قید و استثناء با حد افرادان و رد بر ابو جعفر در مثال
 او از اهل رای که عملی کردند بجمع انواع قیاس و حمل عام بر احد افرادان بدون تخصیص
 با امکان حمل ان بر جمیع افراد جائز نیست نزد اهل اصول **دویم** آنکه بنا بر شرع بر ائمه
 احکام مختلفه است چنانچه ظاهر میشود از اخبار نزرج اب چه سبب برود عیان
 بجهت درجه که بجهت سنگ که درجه افند چهل دلو باید کشد و بجهت کربه و کوفه و در
 و کرب و شغال و خرگوش نیز چهل دلو با اینکه سنگ نجس است و سایر بار که در طاهر
 و شارع این احکام را بجهت این قرار فرموده که سد باب عقل شود در احکام شرعیه و
 چون حال برین متوال است پس حاصل نشود از برای ما ظن ثبوت حکم بدون نص و این
 اقتضا کند ان را قیاس **سیم** حدیث صحیح ابان بن تغلب است در رویه ایشان چنانکه
 و با لجه اخبار دلالت دارد بر نفی مطلق قیاس خصوصاً قیاس اولویه اشش ما اردنا فله حکم
 ملخصاً و مجتهدین گویند حکم من باب الاصل است از قبیل اکل میت است با اینکه مکرر گفته
 که بقای تکلف دلیل است بر بقای بیان و بیان شرط صحیح تکلف است و هر جا که بیان
 نیست تکلف نیست و هر جا که تکلف نیست شرط از نیست و هر جا که شرط از نیست حجت
 با جهات ظنیه و قیاس فقهیه و اجاعات حدسیه و قوانین تجربیه و قواعد عامیه و اصول

خفیه او ام فلسفه و خیالات و ایه نیت **شعوی** علم را در پیکان را یک است تا قصل مدخلی برود
 از است مرغ یک بر زود افتد بر کون با نزدیک صافی با فزون می خند مغز در آن مرغ
 با یک بر او از هیدشمان چون زطن و است علقش رو نمود شد و بر آن مرغ و بر آن کوه
 بعد از آن شی سو با تقیم **ساعلی** وجه یکا اوست مجتهد هر که باشد نفس است اندران صورت نیند
 چون نباید نفس اند صورت از قیاسی نمی نماید **فنیض** روحی و روح صوری است و ان کوه عقل بر نیت
 عقل از جاکت با در او روح او را که نود ز نظر **لیک** با عقل تاثیر کند زان کوه عقل بر نیت
 و ام اندرا را مای است **مار** را با او با هر است خلق را تقلیدشان برود **کوه** لغت بر نیت
 در ریگ است محضین مذکور است که بدان واکاه باش که در مقام تقصیر صورت بهم رسیده است
 بصیغه اسم فال و معصوم معصوم یعنی جنگ زنده و جنگ زنده با و جنگ زنده با او
 وقت پاکه ان جنگ زده با او که معصوم باید یعنی نوبت که در ان زود و نیز نگاه دارند از خطا
 اما اندران خطا زود یعنی جمع را و این معصوم معلوم و عین کف که از عزت رسول آ و درنده است
 که نگاه دارند به الله باید که در ان خلاف واقع شود و اختلاف نهشته باشد و یک از ان یک معنی
 و است و یک وجهی باشد که با او هم که بالاروم و جنگ زده ایم بر سبب اید او معلوم کرده نام کن رسالت
 عزت رسول صلی الله علیه و آله رجوع با و ان باید کرد و در حال عدم حضور نبی است که سخنان ایشان است
 و سخنان ایشان نیز دو وجه است و این مشا است از خلاف عقلی که گاهی اتفاقا خود رجوع کند به آن
 سنت رسول الله صلی الله علیه و آله دارند و یکا مختلفه و ان اخلاف **الرجع** اجابت و اختلاف جناب
 رجوع خلاف منوعت و چون یکا معصوم می رسد پس باید که معصوم بود در ان خطا زود و چون خطا
 زود الله در معنی اخلاف نیز شد و بالفعل است بر معصوم نیت و معصوم باید معصوم بود و معصوم نیز شد
 و این در دور انوقت معصوم هستند و عاصم نیز هستند که اگر عاصم و معصوم بود پس اختلاف و لغزش
 فرزند ام نیند **تبه دوم** علم گفته اند که چون علم یکتا باشد و سنت رسول الله و اخبار انمه در

دو وجه است در کتاب صورت
 در این کتاب است که باید که عاصم باشد و چون کتاب الله

خفا

محتاج بسام است و امور ساعیه و قتی افلاک علم میکنند که بعد تو اتر رسد و چون بعد تو اتر رسد فاکه
 علم خواهد نمود در چهار متعارضه نیز تفصیل اندر و آورده که خذ با جمیع علمه پس صاحب است
 و میگوید در ان جمیع علمه لا ریب و این هر سخن بجهت نام نیت چه مراد از تو اتر است چنانچه در کتاب
 منطقیه مضمومات که تو اتر عبارت است از سخنان جمیع عقل حکم کند در این جمیع تو اتر که میخواند
 و با صلاحت این این بسیار نادرست خصوصاً در حدود دیات و معاش و اقیانان اگر یک
 حدیث یا حدیث است و با جمله ان اصطلاحات منافی حدیث صحیح است و قرآن است که
 با خفیه سهله السحیة ایضا الیهما که آنها اگر راه حق خواهی رجوع کن با پیش
 امیر طلب کن و خود را از جمع ممالک و لغزشها خلاص کن و پیمان ان درین اورا است
 ندارد پس در نیوقت باید که کسب خدای شدن از ممالک صورت نداشتند باید بدون طلب
 عالمی که انمه با صلوات الله علیهم همین در کتب معتبره مفسره اوصاف او را بیان فرموده باشند
 و چون ان عالم را فی ترا ازین ممالک التبرائی میدهد باذن خدا و از همه چهار صحیح
 صادقیه در وقت ان علم است که و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً
 لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان تقلده و ذلك لا یكون الا **بعضها**
 الشیوخه کچشم فانه من ركب عن القبايح و الفواحش ان کب فسقه العامه فلا تقبلوا منهم
 عنا ولا کرانه و در توفیق قائم صلوات الله علیه روایتی است حدیثی که در عوده الامم
 و است که اما لو احدثه الواقد فار جواتها الا رواة حدیثها انما فانهم کسبی علم

بعضها

طیغ

و اما حجة الله و این اجتهاد است عندیه و او کلام عامیه شرطه منافی اشرفیت خیر البریه
 و طریقه ای که در حدیث است الی غیره و از اجاب و و این است که در حدیث است که قرآن مجید که در روز
 محمد نازل شد یعنی ما فی اللفظ من سورته حمد ما بوره ناس قرآن است و محمد بن مسلم در این
 مسئله با اخبارین متفق اند اما خلاف در است که ایاد در زمان نبوی صلی الله علیه و آله
 بر این ترتیب بود بانه حق است که از روی تتبع احادیث متواتره المعنی و طیارع
 بر سیر که قرآن بر نظم تنزیل نسخ است که ان را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمع فرموده
 که احوال در نزد صاحب الوقت و الا وان عجل الله فرجه بپا شد و اصل این ترتیب ترتیب
 بن ثابت انصاریست و خط ابن عقیان دستیده المرصی علم الهدی مطاب سزاه میفرماید
 قرآن در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجموع و مرتب و مؤلف بود علی ما هو علیه السلام
 و استدلال بر این است که قرآن را بدرست میخواندند و حفظ جمع ان میکردند و معین و معجزه
 بود که جمعی از صحابه در حفظ ان میکوشیدند و ان را همیشه بر سر صدر صلی الله علیه و آله و سلم عرض میکردند
 و پیوسته بر میخواندند و جماعتی از صحابه مثل ابن مسعود و ابی بن کعب و غیره ان چیز را خواندند
 ختم قرآن کرده بودند بر ان حضرت و اینهمه دلالت میکند بر آنکه قرآن مجموع و مؤلف و مرتب
 مشهور و غیر مشبوت و کسی که خلاف این گفته از امامیه و حشویه قول او معتد به نیست چه مستند
 خلاف ایشان اخبار ضعیفه است که از اصحاب جدید نقل کرده اند و امری معلوم و مقطوع است
 بان راجع داشتن خلاف عقل و نقل است و ایضا خلاف کرده اند که ایاد در قرآن کم و زیاد
 شده است کج الفاظ و کلمه یا آنکه بر کتب تنزیل یافته است و حق در این مسئله سزاوارتر
 احادیث متواتره المعنی است که قرآن تمام کتبت مصحف جمع مرثیولیت که مودع در نزد قدام
 علیه السلام

استدلال بر اینست
 صورتی از حدیث است
 در کتاب تحقیق نحوه
 ص ۶۰

عبدیه است و با وجود ان و انما لفظون متشقق منکر در در خلاف است که قرآن که
 کلام کتبت حادث است یا قدیم و ان خلاف من جمود است و حجاب و عود است که در حدیث است
 از انست نزد و کتبت در حدیث ان لفظه بیکه کلام مرکب است و مرکب است
 حدیث است و اطلاق ذکر حدیث در تنزیل بر قرآن نفس است بر تنجیمی و بنا بر این
 مستکم از اساسا صفات فعلیه است مانند سایر اساسا فعلیه محدثه از تنزیل ان
 نفس افعال صحت کتبت و نیز خلاف است در اطلاق لفظ مخلوق بر قرآن
 و نیز حدیثی در حدیثی منع از ان اطلاق است بدلیل احادیث معجزه نظر
 باینکه در لغت عرب مخلوق معنی کند و بنا بر این ان اطلاق
 مستلزم سواد است و نیز خلاف است در آیات اول ظهور قرآن
 هر گاه منافات با قاطع عصب داشته باشد مانند قوله کما وجوه
 یوقد فی نازحه الی دیتها ناظره یعنی روح حید در ان روز در حشویه
 بسوی پروردگار خود نظر کند است جا بر است یا نه و ان خلاف
 میانه حشویه اصل خلاف و جمهور مسلمین است و همچنین خلاف است
 در ای عمل لفظ هر کتاب الهی و تفسیر ان بدون قیم معصوم جا بر این
 یا نه و این خلاف میانه جمهور فقها متاخرین امامیه است با اخبار
 و حق در بن مسلمین است در اگر تاویل ظهور با وجود مخالفت عقلی
 و نقل قطع جا بر نبودی ترجیح مرجوح بر ارجح لازم آمدن و توضیح
 ان مطلب کتب دلالت الفاظ بر معانی خواه بالذات و خواه بالوضع
 یا بر وجهی است که افاده علم قطع بدلول میکند ان دلالت را نقل کرده
 یا بر وجهی است که افاده علم عادی بدلول میکند و ان دلالت را صریح
 گویند و حدیثیست در کلام باقی در این در قسم دلالت حکم است
 و یا بر وجهی است که افاده قطع بدلول میکند و این نوع دلالت را ظاهر

دلالت الفاظ ظاهر

شیخ طبره و لیکن لا تقهولون شیخهم ما علمت قال ای درین عصر خدا را شناسند
 خدا را برینند چنانچه در حدیث مذکور است گفته کنز الحقیقین حاجت این اعرف ^{و گفت}
 اطلق لیکن اعرف و در منزل فرموده و ما خلقت الجن و الا انس الا لیسوا لکم
 اندازه از پیش و فرمان و حکم مخصوصی است الاله الخلق والامر و الا حکم و
 فرموده و الیه حکم من عباده و چون جنها بصانع حکیم عزایم جنها حبیب
 و انجیل و راصلوات الیه علیه و علیهم و ما یصف عیصمت و طهارت ازین بر
 خلق بزرگیده و جوهر عیصمت ان را سبب پیش کرد اندیشه چنانچه فرموده بود
 لما خلقت الالذک و ما فی موالیدها بالذات بحقیقش ان رحمت که و طهر
 خلق کلم مافی الارض جمیعاً فرمان برداری اجباب و نوار ابطیان و ارباب
 ملکین و هم که داننده در اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم و ما
 اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و کفر فی رسول الله سوره حسنه
 و من اطاع الرسول فقد اطاع الله و قوام فرض طاعت علی الالطاف فرض عیصمت
 ان ن لیه در احکام و اقوال و افعال تقدیر و علی الای و شیت او شکر
 اما یطریق عن الامور ان هو الا و علی و مات دون الالان ان الله
 پس بنا علیه جناب رسالت بناهی و صفا تصومین او علیه و علیهم السلام هر یک بخواهد
 دیگر بترتیب بود و در جناب الله از جانب رب مبعودها باشد و چون بخواهد
 اشغال جناب نبوی صلی الله علیه و اله و لم یجت غدر که باخیر رسو تقدیم بر
 عزیز خا رجسته پیشوایان مبعودین در مصوب از طریقت الهی بود خا رجسته
 و هر کس از بیم قلب بزل همد در طلب حق ننوخته دیده بصیرش سوز عیصمت داشت
 و عیصمت و علوم بی عیصمت بپریت ایشان مکتفی میکرد در الدین جاهد و اینها

سینا

سینا و چهار پستان را برده و علی ایها رسیمش ده موجب کوری و همی میبوده
 تا زمان عیصت صنوی در مفاصل دس طول کشیده نوایان اربع در عثمان بن سعید
 سمان عکوی و سپهر و محمد بن عثمان و حسین بن روح نوختی و علی بن محمد شکر علی
 عنهم در سفر اصفهان بنی هاشم بنی هاشم در جمیع شیعیه امامیه اثنا عشریه بودند و در این ایام
 ابو جعفر محمد بن یقوب کاشی از حکومت و فقه الاسلام است و علی بن بابویه قمی رحمه الله
 در مدینه عیدانه اشرفی رحمه الله و غیر ایشان از محدثین امامیه در عیصت صنوی بودند
 در جمیع شیوه امامیه در سلسله شریعت بودند و در آن زمان شیخ حمیری صاحب کتاب
 از حضرت حجج الزمان علی از فرزند خصوص و قاص در عیصت ترک استقامت نمودند
 در جواب توقع فرمودند اما الحوادث الواضحه یصوابها الی رواة حدیثها
 حتی علیکم وان حجج الله علیها کادتها اذ وقع ثوبه است پس رجوع کنید در آن
 سبک روایت کننده آن حدیث ما پس بر بس اینان حجت مندر بشا و
 حجت خدایم و حجت صنوبر حکم نظر بر حجت احادیث امام معصومین امام علیه السلام
 است و چون در این حدیث احاطه در حال رواة کفر در حدیث دیگر که
 موعوف یقید عمر بن حفصه است شرایط نار عام در فصل فتنه امامت
 وارد شده در اخبار رساله در نظر ان من کان هنک ممن قدر و یک
 حدیثنا و نظریه حلالنا و حرامنا و عرفنا حکما منا ظنوا حکما فانها
 فانی قد جعلت علیکم حکما فاذا حکم کلکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا
 و علینا رد و الی آد علینا الود علی الله و هو علی حدیثنا بالتمتع یعنی نظر
 میکنند مخالفان کسی را از جمله ائمه از شریک امامیه میباشند از جمله
 کما اجدستی که روایت که حدیث ما را و نظر که در حدیث ما و حرام ما

تجزیه دادن هر یک از دو کلمه برای رفع شبهه و اخذ کردن از اصول معتبر است
 علمیه هم در شناختن باشد احکام ما را از آنکه به تعبیر و انجیز از روی تقیید
 شده پس باید در راسی بنویسد تا همان بچنان کسی در حکم نبود در فصل قضای
 ایشان پس بدستی از من تحقیق کرده اند ام او را بر شاکه این هر دو میگویند پس
 هر که حکم کرد حکم مانده بجان و رای و اجتهاد و حتی آن پس بگردن قبول آن متخلفان
 حکم ما را از آن حکم نیست جز اینکه سخت رسیده حکم الهی و بر ما رجوع الهی
 هستیم در کفر و در گذشته بر ما در گذشته بر ما است و او در حد شرک
 آوردن بخداست در حدیث دیگر شریفی کسی را در تقلید آن نمود پس
 فرموده پس تفسیر فایق فاجده فرمودی این مصنف بعد از سختی آنرا پس بنویسد
 الهی بنویسد و آن حدیث شریف صادمه است و اما من کان من لفظها
صاننا لفظه حافظا لفظه فاعلی هواه مطبعا لامر مولاه فللمواصر
ان تقلدوه و ذلك لا یكون الا بعضی فقها استیفاء جمعهم فان من ركب
عن القباح و الفواحش مراكبهم فسقوا اینها را پس فلا یقبلوا منهم عنا و
 لا کرامته یعنی اما کسی که از فقها امر است کننده نفس خود از بیروی
 خواسته های نفسی حفظ کننده برای دین خود با داغودن و اجبات و مذو
 افرافض و فضائل است و اجتناب بکون از حرمت و مکروهات نفسی فکند باشد
 بر هوای نفس خود فرمان بردار باشد برای فرمان مولا و امام پس چه ایراد
 برای عامیان آنکه تقلید کنند او را و قبول روایت کنند از جانب امام علیه السلام
 و انجمن کسی مذکور شده از القاف بصفات مذکوره نیستند که بعضی فقها
 بنویسد نه عیبشان پس بدستی ایشان است الهی که مرکب از امور توحیدی و فاضله

جهان بر قلب شدن فارقان فقها را در از قضا و در آن جزایر و مکان و حکم قضای
 و استحقاق پس قبول میکنند ایشان از جانب ما و نسبت منزلت و کرامتی ایشان را نزد ما
 و در لفظ عننا تقریر با معنی است که سخت در تقلید در خصوص حکمای است که آن نقیبه از
 امام علیه السلام روایت کند و با این محبت علیهم السلام نسبت دهد نه اینکه برابر و فضیلات
 و ابریه خود که آن را دلیل عقیدت و نقل اجتهاد در می نامند حکم کند چنانکه حدیث خود او
 جاری و او دعوا ما را و اخص است بر عظیم یعنی فرمایند آنچه در روایت کرده اند از
 ائمه بدستی علیهم السلام و بگذارد آنچه را برای یافته اند پس بنا بر این حدیث هر عالم الهی
 اشاعه شری که در اناجی بطنه عرب و قواعد چهارم است عرب را در استماع صوت البط
 و عیت از اشتقاق و تقریر و نحو و منشا و میان فی الجمله و اطلاع بر این حدیث اصول
 هر دو به صفت در زمان ائمه معصومین علیهم السلام و اصول ما خود از آن دانسته اصول
 الصلحیه هر دو به معصومیه و از اصول محرعه و همه عامیه فرق کرده حدیث صحیح و ضعیف را
 با قواعد مجرده فایده از مراعات قرآنی معنوسه و کفیه و متنبیه و سنده و غیره عظیمه
 فقهیه از اجتهاد صحیحی بقرینه آیات بحکایات مطلع شده باشد و غیره میانه متناسب و محرم و مال
 کرده لفظی اصول و فروع و ادکار و اخلاق و اعمال که وظیفه زمان و قلب و نفس است
 بنفوس اصل علیهم السلام کرده امور دینی خود را امیران الهی بنویسد بنویسد
 تقوی و ورع و زهد و تخشع از خدا و اهل مملکت و تحلیف بقبضه علیهم السلام خود را بنویسد
 در زمان محبت که نشان عام امام علیه السلام است بنفوس عام و حکم او در فصل قضای
 نافذ و جموع و عیدین و امیر بنویسد و غیر از شکر و اجراء خود و شریعه و وظیفه است

Handwritten marginal notes in the left margin, including the name 'عبدالله بن محمد' and other illegible text.

کلام فیضی در حدیث غیبی

معلوم و محقق است که در هر فردی از افراد و قایم نفسی نیست بلکه مقنن و معقول غنثود در هر واقعۀ نفسی دیگر آنکه نفس متناهیست و وقایع غیر متناهی متناسبی مضبوط اندازد هر این اعتبار اجتهاد و قیاس و حیب باشد بالفروءه در هر حادثه اجتهاد کند و نتواند بود در اجتهاد مسل باشد و از قیاس شرع مجاوزد زیرا که قیاس برسل شرعی دیگر است و اثبات حکم به مستند وضعی دیگر و شارع واضع احکام است هر اینه مجتهد را واجب باشد عدول نکند از این اجتهاد از این ارکان و شرایط اجتهاد بیخ است معرفت نظری صحیح از علم لغت تا از فهم استعمالات لغت عرب عاجز نشود و تمیز الفاظ و ضعیفه از مستفاده نفس و ظاهر و باطن و عام و مطلق و مقیده و مجمل و مفصل را تواند دانست و خواص و خصوصیات کلام را در اند و معنوم و مفاد لغت و معنوم و لغتی التزامی و آنچه باتباع توان دانست بشناسد زیرا که صنف است معرفت است است هر اهل صناعتی ندانسته باشد بان صفت استبان نمواند نمود و دیگر معرفت تغییر قرآن استما آنچه متعلق باشد بحکم و آنچه از اخبار در معانی آیات قرآنی وارد شده باشد و آنچه از کرام صحابه مروی شده باشد در تفسیر آیات قرآنی و کشف از معنوی قرآنی و اگر ساریات قرآنی متعلق بخواص و مقید است از تفسیر آن عاجز باشد و ذاهل مفسر باشد زیرا که بعضی از صحابه جو علی در در طایف قرآنی مندرجست عالم نموند بلکه بتلاوت قرآن قادر نموند و از اهل اجتهاد بودند دیگر معرفت اخبار و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

مؤلف گوید که این شبهه در اینه از مخالفین که درین مآذ متعلق تیش و درین سرایت کفر و کوشیده و جوارش به متوجه بر این است که گوشت کتب این است

در اسناد و احاطه با جوال لغت و روایت کنندگان و تمیز ثقات و عدول و مطعون و مطرود و رواة دشمن و معرفت وقایعی از بعضی اخبار با مخصوصی باشد و بعضی بعضی از اخبار در عام باشد در حدیثه و در حدیثه باشد و بعضی اخبار که خاص باشد و حکم ان عام باشد و فرق میان واجب و حذوب و مباح و محظور و مکروه تا بهر حکم از حیطه صواب بیرون نتواند بود دیگر معرفت مواقع اجماع صحابه و سلف صالح تا از تعین تا اجتهاد در مخالفت اجماع واقع نشود و دیگر بهر متدایق مواقع و مواضع است در نظر و تردد در طلب اصل و طلب معنی که استنباط حکم از آن کند و تا شبیهی که برین شبیه غالب باشد در حکم مشابه الحاق کند و این پنج شرط است از اعتبار آن تا اگر است تا مجتهد مجتهد و اجتهاد تابع باشد و عقیده کردن بوعالی را لازم شود چه در حکم مستند باشد بقیاسی و اجتهادی برسل و مهمی باشد چون مجتهد را این معیار حاصل شود او را اجتهاد لازم بود و حکم نمودی اجتهاد او باشد در شرع جاری باشد و عاری از عقیده او واجب باشد چه در خبر ما شود مستفیض است که حضرت با است پناه صلوات الله علیه و سلم چون معاذ را این معنی فرمود که معاذ بوحکم خواری کرد گفت بکتب خدا فرمود که اگر در مطاوی کتب معنی این را نیابد گفت سبست رسول حضرت فرمود که اگر در مطاوی کتب نیابد معاذ گفت بر ای خود اجتهاد کنم حضرت فرمود که الحمد لله فی حق رسول الله صلاه و از امامان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت الکف حضرت رسول مر این معنی فرمود که کاشی با شتم گفتیم ای رسول کرم و نبی صوم با حدیث سن و تا زکات معنی شماست

و جائز و مخلوق حضرت کبریائی را حکم نیست بلکه حکم حضرت کبریائی است که اجتهاد باشد
 بان مؤدی میشود زیرا که این حکم منوط باین است که ما دام که برین وجه باشد
 حکم نتواند بود مخصوص بر مذنب آنست که گوید جواز و خطا را جمع نیست لکن
 که در ذات باشد بلکه راجع است در اقوال شرع و بر این مذنب هر چند که
 معین شده در حکم و بعضی از اصولیان برینند که حضرت کبریائی الهی را در هر
 عادت حکمی معین است بیشتر از اجتهاد از جواز و خطا بلکه در هر حرکتی که انسان
 میکند در آن حکم است از صلوات و سلام و مجتهد با حق و اجتهاد در آن کسی
 نماید زیرا که اجتهاد و طلب است و طلب از مطلوب تا که زیادت چه طلب محمول
 معقول نیست چه مجتهد مرد است مباحنه مخصوص و ظواهر و عموماً مسائل و مقایسه
 جمع علیه و مختلف فقه و طلب باطل معقول میکند حکم را با لفظ ثابت است تا در
 آن مسئله اجتهاد میکند آنچه در متفق علیه موجود باشد نماید اگر مطلوب
 معین بود طلب برین وجه صحیح میشود هر این معین حکم یک از مجتهدان توان بود
 و اگر چه مجتهد نام معذور است بوجع عدلی چه در اجتهاد و تقصیر نکرده است
 و اختلاف کرده اند که معین معین است که کدام باشد یا نه اکثر اصولیان بر اینند
 که معین نیست و لفظ دیگر بعضی قائلند و آن است که هر یک از این مجتهد
 که بر خلاف لفظ ظاهرند محظوظ اند حظائی در تطبیق رسد و معنی که بجز صحیح
 و لفظ ظاهر نیست در حکم معینه و یک از این مجتهدان معینه در حکم و در کمال
 محظوظ و آه در اجتهاد هر چه معین است و اجتهاد از فرضی فقه است و چون
 و مجتهد اجتهاد کند و اجتهاد هر یک مؤدی شود در خلاف آنچه دیگر اجتهاد
 که است جایز نیست زیرا از آن مجتهد لفظ مجتهد دیگر را کند و همچنین

مصدق

مخط

این کتاب در کتابخانه...

اگر مجتهدی در حکم در وقتی اجتهاد کند و مؤدی باشد یا طهر آن حکم شود
 و در وقت دیگر اجتهاد او مؤدی شود هم درین حکم بخلاف اجتهاد اول
 نشاید حکم کرده در اجتهاد اولی ثانی است یا امری ظاهر شده باشد
 در در اجتهاد اول از آن جاهل باشد و در اینگونه عامی حکم قانون دان
 که عالم بر مرتبه اجتهاد رسیده است و همچنین مجتهد نفس خود را چه خطا
 داند در مرتبه اجتهاد دفا نیز شده درین قانون عقلی تأمل و نظارت
 و بعضی از اصحاب را در ظاهر هر یک اصطفا فی و غیره ادعای بر نمیدانند اجتهاد
 و قیاس را در اینجا مگویند اصول کتابت است و اجتماع لفظ و
 از اینکه قیاس اصحاب منع میکنند و گفته اند در اول کسی که قیاس کرد پس
 بود و لفظ او نیست که قیاس درست از مضمون کتاب است خارج و
 متفقین شده در حکم شرعی را از منافع شرع طلب کنند و هیچ شرعی از شرع
 منصف نشود الا آنکه اجتهاد بان مقرر کرد در وجه اول از منافع شرع
 است در حکم کند ثبوت اجتهاد و از صحابه بتواتر معلوم شده به
 چگونه اجتهاد فرمودند و چگونه قیاس کردند مخصوص در مسائل برین
 از توریث اخوه و جد و کیفیت توریث کلاله و برستقون احوال صحابه
 ظاهر است **مؤلف گوید** که بنای اجتهاد عند اهل الاجتهاد بسبب فقه علم
 و عدم لفظ و برای صحابه هم علم ممکن بود و هم لفظ موجود بنا بر این اجتهاد
 ایشان ممنوع است و اخبار و آثار بسیار از صحابه که رواست
 اظهار در ذم قیاس و رای مروی مستفیض است چنانچه گذشت و بی
 این بود فقه الله است در وجوب اجتهاد و با عتقاد اکثر

در قانون موقوفه علی محمد را تجدید نفس خود را

رعیت وان مقفی اختلاف مصالح دنییه و احکام شرعیته و ایضا کتب
 اذ کل قضیه لابد منها من حکم معین وان لله نقلا دلیلا الیه یعنی
 در هر قضیه لابد است از حکمی معین و بدستی در الله تعالی را دلیلیت بود آن
 پس هرگاه توان بگردن حق صلوات الله علیه و آله در حکم است که اعلم ان حضرت
 بن و ایضا میفرماید الاجتهاد دعونه اطباء و الرسول منسوخه
 معصوم عن الزلل فلا يجوز استناد حکم او ما لم یحوز ان یکون خطا
 یعنی اجتهاد در عارض میشود و خطا و رسول منزله است از خطا و معصوم
 از لغزشها پس جایز نیست استناد حکم اجتهاد سومی جزئی جایز نیست
 اینکه بیشتر خطا و ایضا میفرماید که الاجتهاد مشروط بعد منسوخ
 و هذا غیر ثابت من حقه علیکم لان الوضی متوقف من حقه فی کل
 حاله فاذا استغنی الشرط استغنی الشرط یعنی اجتهاد مشروط است بعد
 نقض و این غیر ثابت است در حق حضرت زهرا و در حق متوقف است
 در حق اشروع در هر حال پس چون بر منقح شد شرط منقح میشود مشروط
و ایضا عده نورانی مرده و عطا الله منحه و تقیه بر حجت و رضوانه نموده در بنام
 ثابت فرمود اجتهاد هموست چنانکه در حواشی من القضاة و التوابع
 میفرماید که و من اعلم صرمان ما ینطق بها اذا کان مستنک الاجتهاد
 لم یکن عن وکی الی اخرها فاذا واجاد و ایضا در همین کتاب در حواشی
 اعتراض ایشان که شقت اجتهاد زیاده از وجوب است پس اجتهاد
 بیشتر است پس میفرماید فان استقته انما یوثق زیاده التوا
 لو کان العمل الذی استتمت علیه مطلوب بالشرع اما اذا لم یکن مطلوباً

فانما یصل الیه
 و یحیی صلیه

لشاعر

لشاعر فلی یحیی پس بدرستی که شقت مؤثر زیاده ثواب و اجرت اگر چه باید عمل مطلوب
 شرع اما اگر هرگاه مطلوب شرع نبوده باشد ثواب و اجرت ندارد و از کلام علامه علیه السلام
 مقامه معلوم و مفهوم میشود که اجتهاد مطلوب شرع نیست و این عین است از آنست که آن
 جناب را مجتهد و صاحب رای میدانند عاقلان است اما اگر اجتهاد در بعضی از کتب خود
 سخن فرموده که موهم این باشد بسبب عیاشیه و مداراه با عامه بوده است و چون از
 در رقیبه خلاص شده در دولت الجایتو توجه پادشاه رحمه الله علیه منتهای کرامت و مصلحت
 و کشف حقی را تصیف فرمود و در کتب مزبوره ذم اجتهاد و رای و قیاس و اجماع
 و تحت آن را فرموده و در نهایت الاصول الماعلم الاصول نیز داد مردی دلم است
 اما در پرده و همچنین شهید روح الدرا و اخر بطریقه حقه رجوع نمود و رساله
 اقتصاد فی الاجبار و الاجتهاد در تصیف فرمود و مکتوبه ما قبل شهادت او شد و ایضا
 مجتهد بی اتفاق کرده اند برسد اباب علم خصوصاً از طرف حجه الادان صاحب العروا الزمان
 علیه صلوات الله الرحمن بعد از عینت صغیر اخبار بنی کومند توقیعاً که از ناحیه مجتهد
 بیرون آمد بر افرازی اجتهاد مشایخ مثل شیخ سعید مفید و شیخ علی بابویه علیهما السلام
 بعد از آنکه شتا دسال از عینت بگری گذشته بوده است چگونه علم حاصل میشد
 از برای ایشان که توقیع حضرت است و خط شریف جناب است و شیخ منجیب الدین
 بن بابویه قدس سره روحی که بعد از شیخ طوسی بوده است در فهرست خود جمعی

فانما یصل الیه
 و یحیی صلیه
 و ایضا کتب
 اذ کل قضیه
 لابد منها
 من حکم معین
 وان لله نقلا
 دلیلا الیه
 یعنی
 در هر قضیه
 لابد است
 از حکمی
 معین و بدستی
 در الله تعالی
 را دلیلیت
 بود آن
 پس هرگاه
 توان بگردن
 حق صلوات
 الله علیه
 و آله در حکم
 است که
 اعلم ان
 حضرت
 بن و ایضا
 میفرماید
 الاجتهاد
 دعونه
 اطباء و
 الرسول
 منسوخه
 معصوم
 عن الزلل
 فلا يجوز
 استناد
 حکم او ما
 لم یحوز
 ان یکون
 خطا
 یعنی
 اجتهاد
 در عارض
 میشود
 و خطا و
 رسول
 منزله
 است
 از خطا
 و معصوم
 از لغزشها
 پس جایز
 نیست
 استناد
 حکم
 اجتهاد
 سومی
 جزئی
 جایز
 نیست
 اینکه
 بیشتر
 خطا
 و ایضا
 میفرماید
 که
 الاجتهاد
 مشروط
 بعد
 منسوخ
 و هذا
 غیر
 ثابت
 من
 حقه
 علیکم
 لان
 الوضی
 متوقف
 من
 حقه
 فی
 کل
 حاله
 فاذا
 استغنی
 الشرط
 استغنی
 الشرط
 یعنی
 اجتهاد
 مشروط
 است
 بعد
 نقض
 و این
 غیر
 ثابت
 است
 در
 حق
 حضرت
 زهرا
 و در
 حق
 متوقف
 است
 در
 حق
 اشروع
 در
 هر
 حال
 پس
 چون
 بر
 منقح
 شد
 شرط
 منقح
 میشود
 مشروط
 و ایضا
 عده
 نورانی
 مرده
 و عطا
 الله
 منحه
 و تقیه
 بر
 حجت
 و رضوانه
 نموده
 در
 بنام
 ثابت
 فرمود
 اجتهاد
 هموست
 چنانکه
 در
 حواشی
 من
 القضاة
 و التوابع
 میفرماید
 که
 و من
 اعلم
 صرمان
 ما
 ینطق
 بها
 اذا
 کان
 مستنک
 الاجتهاد
 لم
 یکن
 عن
 وکی
 الی
 اخرها
 فاذا
 واجاد
 و ایضا
 در
 همین
 کتاب
 در
 حواشی
 اعتراض
 ایشان
 که
 شقت
 اجتهاد
 زیاده
 از
 وجوب
 است
 پس
 اجتهاد
 بیشتر
 است
 پس
 میفرماید
 فان
 استقته
 انما
 یوثق
 زیاده
 التوا
 لو
 کان
 العمل
 الذی
 استتمت
 علیه
 مطلوب
 بالشرع
 اما
 اذا
 لم
 یکن
 مطلوباً

از علما بعد از شیخ طوسی را از جمله نوآب و سرفرازان شمرده است و در حرفه شایسته
 سه نقطه میفرماید **السید** الشیرازی بن المهدی بن الشیرازی الحسینی الجبلی کان
 زیدیا و ادعی امامه الزیدیه و خرج بجلدان ثم استقر بفسار امامیا و له روایة
 الی حدیث و ادعائه شایسته الامام صاحب الامر علیه السلام و بیرونی عنه احادیث
 علیه و علی ابانه استدم و در حرف عین موصوفه است **السید جمال** آتیه
 ابو الحسن علی بن محمد بن اسمعیل المحمّدی ثقة فاضل دین سفیر الامام علیه السلام **السید**
 عین آتیه ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن ابی القاسم العلوی الشیرازی عالم شایسته
 الامام علیه صاحب الامر علیه السلام و بیرونی عنه احادیث علیه و علی ابانه استدم و در
 فضل مسمی فرموده است الشیخ الثقة ابو الفرج محمد بن علی بن حسین الجندی ثقة عین و مؤید
 سفراء الامام صاحب الامر علیه السلام ادرک الشیخ المفید اباعبدالله محمد بن محمد بن النعمان
 البغدادی رحمه الله و جد علی السید الرضی الشیخ الموقر ابی جعفر القاسمی و قرأ علی الجندی
 و لم یقرأ علیهما اخبرنا الوالد عنه رحمهم الله مؤلفاته منها کتاب الفقه کتاب السنن کتاب
 الزاهر فی الاخبار کتاب المناجیح کتاب الفرائض اشهر شیخ باقر علوم اهل بیت
 در جلد سیزدهم از مجلدات بیت و شش گانه بحار الدوار بابی معتقد فرموده است
 علی استی و ایضا قدما و علی
 مراتب دانسته اند علمای بزرگان
 اجتهاد را و در علم و
 قطع بود که در مثل مفید و میفرماید که اما غیر قاطعین علی ان الامام لا یصل الیه احد ولا یلقاه بشر فند
 مرتضی شیخ و ان ادریس
 و کراچا و غیر هم و این در عین بر کتب اند و فاضل ربیع الامیرزا

ابوالقاسم

ابو القاسم طبرستانی شایسته و جعل کتبه تا واه در کتاب قوی ابن میفرماید در حقیقت و عمل بان
 من حیث هو فظن بوجوده **جند اول** آنکه با علم قطعی در احکام شرعیة مندرست در امثال زمان
 ما و کتبه بنیفا شد که مفید فظن و همچنین بر اداء اصلیه و ضروری و اجماع و عقل و قطع ثابت
 بشود در اینها از شه جبری در نفع بد ما را بلکه از اینها ثابت بشود بعضی احکام اجمالا و ثابت بشود
 از اینها تقصیر است بر این مضر است اما در عمل فظن و الا لازم می آید تکلیف الاطلاق و
 مندرج است در این فظن حاصل از خبر واحد و فرقی نیست میان افراد فظن من حیث هو علی سبب
 اگر حاصل شود فظن اقوی و چه بشود متابعت ان **دویم** آنکه اگر واجب نباشد عمل فظن
 لازم می آید ترجیح مرجوح بر راجح و ان بدین اصطلاح است توضیح این آنکه لفظ ترجیح در قول
 ما که ترجیح مرجوح لازم می آید یعنی اجتناب است و لفظ مرجوح عبارت از آنست که موجودی که
 یا عمل معتضی ان و چیست و راجح عبارت است از قول یا اینکه مظنون حکم الهی است یا عمل معتضی ان
 تا اینکه میفرماید و با جمله منشی و عمل موجود مرجوح است عند الفطن و محل راجح حسن است و
 و چشم نیست و اول شبهه کذب است بلکه کذبیت بخلاف آنست و جاز نیست ترک حسن و
 احیای ربیع اشهری تا اردنا فقه من کلامه رحمه الله **فاضل** می صرنا امیرزا محمد کاتب لورک
 رحمه الله که از تحقیق اخبار دینی و معصیان ایشان بود در شرح قوانین بعد از حکام طومانی
 میگوید که آنچه مضاف گفته است در سداد باب علم جواربان بر وجه موصوف گفته شد و آنست که
 که مظنون حکم الهی است این حدیث مصوبه است و الا لوق بدین مخطئه است که گویند مظنون است
 بعد باشد حکم الهی نه اینکه مظنون حکم الهی است و بر این بنیه نموده سلطان المحققان رحمه الله
 حاشیه نویسنده و دیگر آنکه زحالی اضافه لغوی گفته شد در باب غیبت دلیل و شمول
 معام

اصحاح صحیح
 تحقیق
 زید بن

اصحاح صحیح
 تحقیق
 زید بن

شک را با نسبت بوسم و موسم اقوی را نسبت بوسم ضعیف و شمول آن نقل غیر ختمه در اهل نقل
 که فرود بق را با نسبت بام ایشان و ایضا فتوی بظنون مرجوح است عند عقل اعلیٰ عدم
 امن از خطا و بقا و جهل در آن و فتوی بطلان راجح است و عمل بر راجح حسن است و جایز نیست
 ترک حسن و چهار رقیع و عند التأمل مرجع دلیل ثانوی و مبنای آن بر دلیل اول است و مبنای
 آن بر بنیاد با علم است و وفای آن عند عقل منصف ظاهر است چنانچه به بر این
 عقلیه و دلائل متطابره منقشه عقیده قول بانسداد و عمل ظن و جهتها در آدر این کتاب
 فائده بوجه الباطن و حکم الباطن و مصادر الالوار و مضارح النبیة شرح الفقیة و قطع
 وضع الباطن و بیان المرصوص بالبراهین و المنصوص و سایر مفسرات مبسوطة و وجوه حدود
 بیان نموده ام انشی دارد تا نقله من کلامه رحمه الله **فائده پنجم** در بیان طایفه مرضیه
 مذکور علی امامیه و بعضی از متاخرین قدس سره ارواحهم و عبارات ناصیه ایشان در نقلی جهتها
 ظنی و استصحابی و بر او صلیب و تیسار و اجامات حکمی و سایر مدارک ظنی و قواعد عامه عقیده
 سید فاضل آقاه سید عبدالعزیز طلب تراه در کتاب ذخیره الباقیة مفسره که طایفه اخوان
 که در عمل تعدی از کت و کسنت نمیکند و در ترجیح از وجه ما نوره از انکه علیهم السلام جایز
 است از طایفه دیگر و نسبت طایفه سیده عیاده و سیرت محموده فاضله که برای طایفه
 قدما و زنده محققه مثل شیخ جلیل صدوق رئیس محدثین با بویه مقرر متولد در طایفه بدعیات
 الزمان صلوات الله و تسبیح متقدم پس از آن حسن صفار رضی الله عنه و طایفه اهل حرم
 یعقوب کلینی که نزد علی افاضه و عامه که از ایشان است این اثر در کتاب جامع الاموال
 از جمله مرویست و امامیه است در آن نامه تا نامه بعد از اینکه ذکر کرده اند که مولانا

عبارة مذکور علی متاخرین در

ابا جعفر باقر علیه السلام بخدا این مذمت بعد در رأس ماه اوسط و ابوالحسن رضا علیه السلام در رأس ماه رجب
 و شیخ جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی طارثه و شیخ جلیل محمد بن عبداله بن جعفر حمیری رحمة الله علیه
 ایشان از شرح اجتهاد مرضیه بقولین ثقات و این ظاهر است از برای کسی که نظر کند در کتب
 مصنفات ایشان و اما طایفه اجتهاد پس حادث شد میان علما پس آنکه افشا شد تا اینکه مندرج
 شد طایفه اول و لهجور و بارگردید و بر اینحال گذشت اعوام و سنون و وارث بردند از
 دیگر ابا و بنون و حوزة در این اصحاب و قرون و تصنیف کردند در این باب کتب و رسائل
 و فتوی دادند در احکام و مسائل و تدوین کردند کتب اصول و ترتیب دادند ابواب
 تا اینکه اطلاق فقیه و مجتهد نمی نمودند مگر بر اصولی و نیستند ختمه برای فقه و جهتها معنی نظر
 در اصول فقه تا اینکه موقوف بر طایفه از متاخرین کل البصائر رسم بانوار التوفیق و رسائل
 منزه حقیق تحقیق متنبه شدند آنچه را که غافل شده بودند و رجوع نمودند بطایفه سلف باقیان
 قریب العهد بودند بائمه صلوات الله علیهم السلام و عود نمودند بر سیره اول و مستقیم شدند بر طایفه
 و تالیف کردند در این باب و تصنیف نمودند و تقرر و تحریر نمودند و تعقیب دارند باشند حسن
 مشهوره و او را جزایم و جعل حکم مشهوره را از احتیاطی بعد از آن اتی علیه صلوات الله علیه
 یعنی شیئا مذکور انشی دارد تا نقله من کلامه رحمه الله **فائده ششم** مولانا محمد تقی مجلسی علی
 در حجت در لواعص صاحبقران که شرح فارسی من لا یحضره الفقیه است میفرماید و دیگر امور
 که ذکر آن احوال نقل نیست اختلافات در میان شیوخ است و هر یک بوجوب یافتن خود از برای
 وحدیث عمل می نمودند و مقلدان متابعت ایشان میکردند تا آنکه شیخیان تقریباً قبل از این قابل
 معتبر مولانا محمد امین استرآبادی رحمه الله علیه مشغول مقابله و مطالعه اخبار انکه معصومین

صلوات الله عليهم جميعا حين شد و مذمت اراد و مقابله را مطاع نمود و در طایفه اصحابی است که
 داشت فوائده مدینه را نوشت و با این بلا در فرستاد و اگر اهل نجف و عتبات عالیات
 طایفه او را مستحق دانستند و رجوع باخبار نمودند اینها و چون این دانسته شد پس با وفای
 شهرت در کتاب مل و نقل میگوید که اما میباید در او اهل بر مذمت ائمه خود نمیدانند در اصول
 فروع پس چون اختلاف کردند در روایات مرویه از ائمه خود و بر این زمانی گذشت
 اخبار کردند هر فرقه طایفه را بعضی از ائمه معزله شدند و بعضی وعبدیه و بعضی تقصیه
 و بعضی اخباریه و میسند شریف در شرح موافق میگوید که بودند اما میباید در او اهل
 بر مذمت ائمه خود، اینکه مدینه از زمان گذشت و اختلاف کردند و متفرق شدند
 متاخرین ایشان بعضی مؤثر شدند و بعضی اخباریه و آیه الله الکبری طاب ثراه در کتاب
 تلخیص الاصول اعلم الاصول میفرماید اما ما مله اخباریه ایشان اعتماد نیکند در اصول
 این فروع دین مگر باخبار مرویه از ائمه علیهم السلام و اصولیین از ایشان مثل ابو
 جعفر طوسی و غیرا موافقت کرده اند با اخباریین در بقول خبر واحد ائمه علیهم السلام
مؤلف گوید که آنچه فرمودست که اخباریین اعتماد نمیکنند مگر باخبار مرویه از ائمه علیهم السلام
 صحیح است اما بخبر واحدی که مخوف بقرائن قطعیه است عمل نمایند چنانچه در مسطور است خبر
 نموده و شیخ در او کتاب استفسار و کتاب عدده الاصول مقصود برین فرمودست نه آیه
 مطبق خبر واحد عمل نمایند و مولانا فاضل المدنی المحقق الامین الکتاب ابدی الحلال در حجت
 در فوائده مدینه بعد از نقل کلام آیه الله الکبری میفرماید که قدام اخباریین بر این انداز
 آنچه نسبت داده است بایشان فاضل علم میفرماید که اخباریین اعتماد ایشان در اصول دین و فروع

دین باخبار اهل مدینه مطعون العدم بوده است و گوید که باعث بر این توهم جبارت شده
 که حکایت کرده است از او محقق چگونه کان میتوان کرد با این اجلا با وجود اینکه در کتب
 صحیح مصوم کرده اند و عین نقیض ایشان را اخذ احکام از ائمه علیهم السلام بطریق قطع
 عینی و استعمل احوال احادیث مرویه از ایشان و کسی مرتفع کند احادیث اصحاب
 که متعلق است باصول دین و اصول فقه و تتبع نماید کتب رجال بلا از سیرت قدام اصحاب
 بنظر اخباریه و اعتبار هر اینه قطع میکند با اینکه اخباریین از اصحاب با اعتماد کردند
 در اصول دین و فروع دین مگر باخبار مرویه از ائمه علیهم السلام که بحد تو اتر معنی
 رسید باشد یا مخوف بقرائن باشد که موجب علم شود و در خبر واحد ظاهر از قرینه
 و اجماع است اخباریین از ایشان و موجب افتاء و قضای نیست زیرا که از باب
 اشهی ما اردنا فقه من کلامه در حواله دار جملة افتاء اجتهادات نظیه و قیاس فقهیه
 الاسلام و قدوة الاعمال و الهدى التام الیه المقام جامع احادیث اهل بیت
 علیهم السلام فی حضور سرفرازا امام علیهم السلام السیاح ابو جعفر محمد بن یعقوب بن یحیی
 الکلینی الرازی عظم الله مرتداه و وفات ان بزرگوار در بغداد سال سیصد و هشتاد و نه
 و در باب الخبر مدفون شد و وفات انجناب قبل از غیبت کبری و احادیث
 کتاب مستطاب که در مدت بیست سال جمع فرموده است و جمعا از علی فرموده
 که کافرا بعد از انام حضرت قائم علیهم السلام عرض کرد حضرت فرمودند که کافی

تفاوت کلینی و
 شیخ طوسی

چنانکه مذکور خواهد شد

برای شیخ ما مولانا محقق العارف المجدلی نورانی مرقدہ در فائده مفتوح از کتاب
 نوامع صا حقیقہ کہ شرح فارسی چنانست بر من لایحضرہ الفقیہہ صومالیہ و غیرہ
 ما حوط لاند طائفہ بر خبر صحیحی با ایشان بر سه عمل میکنند و اگر خبر مختلف باشد
 میگویند مکلف مخیر است در عمل بهر یک که خواهد بود بواسطه اخباری از ائمه
 معصومین صلوات علیہم با ایشان رسیده که با آنها افتد من باب التمسک و کما
 یعنی مقام اطاعت و فرمان برداری نسبت که هر چه بفرمانند سخن شنو باشی و کاری
 نداشته باشی که چنانچه مختلف گفتند و چون وجوه اختلاف بسیار است بسیار است که
 چیزی را بسبب اختلاف نماید که نه چنان بدیخ و در این صورت افزایران نسبت با شی
 و وجوه دیگر ظاهر خواهد شد و ازین طائفه است شیخ اجل اعظم محمد بن یعقوب
 کلینی رضی اللہ عنہ و طائفه دیگر میگویند که از حضرت ائمه اطهار صلوات آت
 علیہم در جمع بین الاخبار اخباری دیگر وارد شده پس باید در میان آن اخبار
 نیز جمع کنیم پس عمر بخیر در صورتیست که از هیچ وجه جمع نتوان کرد و چون کلینی
 قول تخمیر است در این نیز تخمیر قائل است و در فائده یازدهم میفرماید و همچنین
 احادیثی در سنن محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قتی بلکہ جمع احادیث ایشان که در
 لایحه و غیره لایحضرہ است همه را صحیح میتوان گفت چون شهادت این دو شیخ بزرگوار
 که از شهادت اصحاب رجال ثبت یقینا بلکه بهتر است از جمیع اخباری که در صحیحین
 در میان

چنانکه گذشت ثقیه الاسلام طاب ثراه در وجهی که مستطابک میفرماید فاعلم یا اخی از شدت
 انکلا یسح لاجل حدیثی شیئی مما اختلفت الروایة فیمن اعلمنا علیہم السلام بر این
 یعنی پس بدان ای برادر من در اینها با ترا در حدیثی است که کنی بشی ندارد کسی را قوی و حکم کنی دهد
 از احادیث مختلفه از ائمه علیہم السلام بر این و نظر و فکر خود و لا یجد شیئا احوط و لا او
 من در علم ذلک کلمه الی العالم علیہم السلام و قبول ما و سماع من الامر فیہ بقوله یا ایها
 اخذتم من باب التمسک و سماع یعنی نمی یایم چیزی احوط و او سماع از کل علم بسوی عالم علیہم السلام
 و قبول آنچه و صحت داده است از هر امر بفرموده خود که هر کدام از حدیث مختلفه با که اخذ نمایند
 و عمل کنند از راه تسلیم و تقیید و وسعت و مجال دارد از برای شما مولانا عارف فاضل محدث علی
 در روضه المتقین میفرماید که مراد از عالم در اخبار و کلام قدما معصوم است نه حضرت کاظم علیہ السلام
 و کسی که گوید مراد کاظم علیہم السلام است معرفتی با اخبار و کلام قدما ندارد و فاضل محقق با عارض فرقی
 رضی اللہ عنہ در کتاب زبان اخباری بعد از کلام طوی میفرماید که در اینجا دقیقه لطیفه است و آن است
 که سید یعنی مرتضی قدس سره شکر گرفته است امر را بر نفس خود و خود را در شفقت انداخته است بسبب
 تنبخل او و اجحاش و اختلافات تا آنکه حتی احتیاط را بعمل آورده باشد همچنان چنانکه عمل کرده
 کردن فوت بشود پس چگونه جمع میتوان کرد میان این قول و قول ثقیه الاسلام طاب ثراه در کلام
 مذکوره که غیر یایم چیزی احوط و او سماع از عمل حدیث با آنها اخذتم ای که قول ثقیه الاسلام است
 میکنند بر سواد احوط در چنین مقامی عمل با این حدیث نیست پس میگویم هر اگر کسی نامل کند حق

ثقة الاسلام بن زبير الكوفي روي عنه في باب ترجمه بين متقاضين واراد شده است متقاضين ايضاً و
 اجيار در عاقبة تقدم و تاخير بعضي از ان احاديث در عمل آنها كه لازم كند است ان راستي در ركن
 اعتماد است بر عمل براي و تحت ان پس حوط است كه اجيار كند منصفه بر كدام ملكه بخواند از ان
 جهت تسليم و قبول امرش ان و از جهتي كه امرش است بدون ضم چيز ديگر بر ان از قوت فكر
 وقت نظر تا اينكه بدون رود از حد شبيه با جل را ي و داخل شود در صفا و موصوفين همچنانكه
 مرويت از حضرت امام محمد باقر عليه السلام كه رحمت كند خداي صفا شيعه را ابد رستي در ان
 اهل تسليمند از براي ما پس حوط قبول تو سوه مذكوره است همچنانكه تصریح كرده است بان نظر
 محط الرقعه پس تدبرنا و صفا كن پس بد رستي در اين مقام لغزش كاه اقامت انهي ترجمه كرده
 و ايضاً در بيانها كه مي فرمايد اذ التوب و عز واحد والرسول محمد صلى الله عليه و آله
 النبي و احد و الشريعة واحد و حلال محمد حلال و حرام محمد حرام الى يوم القيمة يعني روز
 قتل و عز يك است و رسول او محمد صلي الله عليه و آله خاتم النبيين است و شريعت او يك است و حلال او
 حلال است و حرام او حرام است تا روز قیامت و هر روز بتدبير خداي براي و انظار و احكام
 و افكار و **منهم** است و له كل بين الصادق باطن بين الخالفين امر عم النوف اصحاب
 القضي و انجمن الشيخ ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة الرازي رفع الله درجته في علي
 عيلين و در او اندك حال معترضا به است پس بتدبير خدا و لغت مذمبه حق اماميه را نمود
 و در نقض الله مخالفين تصفيات جبهه فرمود و در قدما اماميه و متاخري اثنا عشرية

الشيخ محمد بن قبة

مثل نظري ندارد و شيخ طوسي عليه الرحمه در فهرس مي فرمايد محمد بن قبة ابو جعفر الرازي من
 مشكته الامامية و هذا قيمه و كان اذ لا معترضا ثم نقل القول بالامامة و حسن بصيرته و دكت
 الامامة منها كتاب الانصاف و كتاب التبيين نقض كبري استند لاد القاسم الخبي و كتاب
 التوفيق عبا الزيدية و غير ذلك من الكتب **وقال** لعقمة الكرا باري نور الله مرقد محمد
 بن عبد الرحمن بن قبة الرازي ابو جعفر متكلم عظيم القدر حسن العقيدة قوي في العلم كان
 من اخوة و تقوى و انتقل صفة جش و كان هذا شيخ الامامية زمانه صفة له كتب في العلم و قد
 سمع الحديث و اخذ عنه ابن بطه جش و عروة الاسلام المحدث اقام شيخنا التمدد في حاله
 در جاته در كتاب كمال الدين اربع شيخ محمد بن قبة رحمه الله حكایت مي فرمايد كه او فرموده
 و مذمب الاماميان الاحكام منصوصه على الوجه الذي شيق على القلوب و لكن
 المنصوص عليه بالجل التي من فهمنا الاحكام من غير قياس و لا اجتهاد خلاص كلام ان زبده
 اعلام انكه مذمب اماميه است كه احكام الله لها منصوص است بروحي كه صفت مبكر
 بسوي دلها و لكن منصوص عليه است بجل و قواعدي كه هر كه فهم كند ان بجل و قواعد ابو جعفر
 احكام را بدون عمل بقياس و اجتهاد **و منهم** عروة الاسلام قدوة الاعلام رئيس محمد بن
 المنول بدعا خاتم الوصيين الشيخ ابو جعفر محمد بن حسين بن موسى بن بابويه القمي
 الرازي طاب ثراه علامه استرا بادي رحمه الله مي فرمايد محمد بن حسين بن حسين بن
 موسى بن بابويه صفة است القمي ابو جعفر نزيل الري شيخنا و يقيننا و وجه الطائفة حقا
 و رد بغداد سنة خمس و ثمانمائة و سبع مئة ثبوت الطائفة و هو حدث است صفة
 جش كان جليل حاله لا حديث بصير بالرجال ناقد الاخبار لم ير في القيين مثله في
 حفظ و كثرة علمه له نحو من ثمانمائة منصف صفة است جليل القدر بصير بالفقه و الاحكام
 و الرجال الخ صفة است و بالجله جلالت قدرش زبده از است كه در اين مشهور است

الشيخ بن بابويه

کند و بر متن کتب صدوق خصوصاً در باب حرم الاخصافه ائمه ظاهر معلوم است که طریقه تنقیح اشرف طریقه
 اهل اصول و اجتهاد است مولانا فضل متقی طاب ثراه در روضه المتقین که شرح عربی من لایحیر
 در مواضع عدیده تقریح باخبار صدوق فرموده و در شرح قول او که غسل جمیع و حیث است
 میفرماید ان اعتدوق قائل بالجوبح یکن ان ینزل علیها لیس فی الاضغان الاخبار
بمقلوب منجز و لا یجوز غالباً شیء و یقولون من تنوی الوجود البذی اراد الله کل من
 هذا الخبر اعم من ان ینزل و یجاب بالیس المتعارف ام لا الی اخره ما فادوا و احد یصل الی
 که صدوق قائل است بوجوب غسل جمیع و ممکن است که بجهت عبارات صدوق از رای بینه
 در غسل جمیع آنکه در اخبار سابق است در غسل جمیع بدینست که در اخبار پیشین است که غسل می
 کنند متن حدیث را و غالباً خود حکم نمیکند بخیزی و میگویند که مایه مرتکب و جوبه را که
 حدای تقاراده کرده است در این حدیث اعم از آنکه بجهت و جهت متعارف باشد
و منهم الشيخ السعید ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان لم یجد الطائفة ائمه اذی نور الله فروع در
 فضل و مرتبه او همین گانه است که حضرت قائم علیه السلام او را لقب بجهت فرمود و توفیق رفیع
 بر افزایش او از ناحیه مقدسه برون آمد و در او اهل مایل شد بجهت بن جید و نصرت
 او نمود و از طریقه ائمه ائمه خود شیخ صدوق متخوف گردید چنانچه ظاهر در شرح عماد
 صدوق پس برون آمد از ناحیه مقدسه توفیق رفیع در تحذیر او در ترک طریقه سلف صالحین
 بدو سال قبل از وفاتش پس از طریقه ابن جید طریقه سلف صالحین رجوع فرمود و در این جید
 در اجتهاد رای و بر قائلین کجی اخبار را حدیث چنانچه شیخ ابی العباس احمد بن العباس
 النجاشی رحمه الله در ترجمه آن حدیث تقریح فرموده است و در کتاب عمیون و قال فی ترجمه فرموده
 در داهل اجتهاد در رای و قاس چنانچه بالفاظه الشریفة در این وجوه مذکور خواهد شد
 انشاء الله **قال** رحمه الله فی العمیون و حکایت عن المرتضى طاب ثراه فی کتاب الفصل اللطیف

ما العظم

ما لفظ و انما تعمدت زعمت بالوجه علی غلبه الطین و لا بد ان یحل لغلبة الطین سبباً بحکم ذلك
 الطین و لم یکن لغلبة طریق و مینا قد سلک التعمد علی الطین فی الشریعیه بالدلیل علی انه علی
 فیما زعمت و ما استلزمه ارناءه فانما لفظ الیک به کما طاب لیس هذا الرجل یعنی الموعظه الکبری
 التعمد و العلة التعمد و وصف فان او حد تناسع کک و ان لم یوجد ناه یصل ما عمدت
 علیه فقال سبب غلبه الطین معروفه و می کارجل الذی لعلته غلبه ان سلک هذا
 بنی و ان سلک غیره ملک الی ان قال فقلت له ان هذا الذی اوردته لانه غلبه و
 بین الشریعیه و ذلك انه لیس شیء منه الا و لعل فی عاده و به معروفه و انما یغلب من غیر
 عادتهم و اما است ذلك ظاهره لهم و لعل فی کون فی اکثرها و ما یختلفوا فیها فلا خلاف
 عادتهم خاصه و اما الشریعیه فلا عاده فیها و لا اماره من درجه و مش بدله لان
 قد جادت منها باخلاف متفق فی صورته و ظاهره و معناه و یختلف اتفاق یختلف
 فی حکم و لیس للفقول فی رفع حکم منها او اجماع به مجال و اذ لم یکن فیها عاده یصل غلبه الطین
 فیها الی ان قال و کان الاتفاق حاصل علی انه لا عاده فی الشریعیه الخلق الی اخرها
 و احاد و **مولانا قطب المحدثین** و عماد الاخبار یتم الیم الزاهر و النور الزاهر الملبس
 الموشح بقرة نور الله مرقد در مجلد ششم بحار الانوار در باب سبب التمسک علی الله الی
 رساله از شیخ مفید علیه الرحمه تمام حاصل میفرماید و در رساله منبره فرموده است الحدیث الی
 روة الناصبه و المقلده من شیخان التمسک علی الله الی سبب التمسک فی صلوة فستف کتبت
 الی ان قال من الاخبار را الاحاد التي لا تترجمها ولا توجب عملاً و من عمل عیاشی منها فعلی
 الطین یعمد فی عملها دون البقی و قد نبی الله عن عمل الطین فی الدین و حدیث
 القول فی غیر علم و فاس و قد نبی الله عن عمل الطین فقال وان تقولوا عیاشی الی ما یصل
 و قال عیاشی من شهید بالحق و من یعملون و قال و لا تقف ما لیس لک به علم و قال و ما یصل

در حدیث
 سبب التمسک
 علی الله
 الی

اكثر اسم الاطلاق لفظ لا يعني من الحى شيئا وقال ان يتبعون الاطلاق وان هم الاطلاق
 وامثال ذلك في القرآن مما يقتضي الوعد على القول في دين الله بغير علم والتمسك
 عمل فيه بالظن واللوم على ذلك الى اخر ما افادوا جاد في خانه الكرسى بك حرف
 بس است **ومنه** السيد السند ذو المجد بن علم الهدى الشريف المرتضى صاحب
 شراة ومذهب ان سيد بزرگوار در نفی تحت اخبار احواد و اقيسه واحتماد
 بين الخاصة والعامة الشهير من ائمة است خصوصا قياس اولوية ومنصوص العلة والحق
 الحال وبعض اخبار است ان بزرگوار در اعيان مذکور خواهد شد ان شاء الله
 تا معلوم شود که ان بزرگوار قائل باجتهاد ظنية و امارت اجتهاديه نبوده است
 و متکلم بودن من اخبارى بودن مبنی مستلزم اجتهاد و اسم غلبه شد شيخ الظاهر
 عليه السلام در خبرت در ترجمه سيد بعد از اطر السيار و مدح بشمار بغداد
 تصانيف او را مي فرمايد بد از جمله و المسئلة في القياس و ابطاله و در کتاب عده
 در تحقيق اقصيا بحال مي فرمايد وقد اختلف في ذلك فذهب التمسك بها
و اكثر من اقصيا من اصحاب الحنفية وغيرهم الى ان ذلك ليس بدليل و
هو الذي يصره المرتضى الخ و علامه حقا رحمه الله عليه در نهامة مي فرمايد در باب
اخبار احواد و لم ينكره سوى المرتضى و اتباعه بشبهة حصلت لم مؤلف كونه كخصيصة
نفي عمل باحواد السيد و اتباع او توهم محض جل متقدمين كل كلمه في عمل باحواد
احاد و قياس و احتجاج و راى و اجتهاد ذلك لا يعني صاحب مابرين استهم قال رحمه الله
في كتابه في جوار الكعبى بالقطعة و ان من عول على الظن فقد حطط على وضل عن
العقد يعني كسى كه اعتماد کند بر ظن پر تحقيق كه اجتناب شده است عمل و و كراه شده است

از هتد وقال رحمه الله موضع اخر و اما الاحتماد و القياس فغيرنا اطلاقها
 في الشرع و انما لا يجران فائدة و لا يتجان عملا و لا يظن فضلا من ان تكون اشراف
 محفوظه تبعا يعني و اما اجتهاد و قياس پر تحقيق كه بيا كردم لطلون انها لا
 در شريعت و اينكه قياس و اجتهاد دشمرفانده نيتند و نيتند نيتند نيتند
 نه ظن را بعلو و اينكه شريعت محفوظه است باجتهاد و قياس و قياس
 معالم در محبت قياس مي فرمايد كه و اما المنصوص اعلمه فعلى العمل به
 بينهم و ظاهر المرتضى المنع منه و در محبت حجة استصحاب بحال و عدم ان
 مي فرمايد كه المرتضى و جماعة من العامة على التمسك و در محبت مفهوم
 مي فرمايد كه و ذهب السيد المرتضى الى انه لا يدل الابدليل مفهوم و
 تبعه ابن زهره الخ و در محبت مفهوم القصة مي فرمايد كه و تفاه السيد و
 و العلامة و اكثر من الناس و در محبت مفهوم غائب مي فرمايد و خالف في
 ذلك السيد رحمه الله انتهى وقال السيد رحمه الله في جواب سؤال التمسك
ان علم ضروري حاصل كل مخالف للامامية موافق بانهم لا يعملون في العيرة
بخلاف اوجب العلم فان ذلك شارحا لهم يعنون به كما يعنون نفي القياس
الشريعة قد صار شارحا رسم الذي يعمل كل مخالف لهم انتهى **ومنه** السيد
عز الدين ابو القاسم حمزة بن علي بن زهره الحسيني طهري الحلبي رحمه الله
قال في صليوف العاد الامة محمد باقر الداماد رحمه الله في حاشية شارحاته
الرضا عية ما لفظ صاحب غيبة الزوع في الاصول والفرع هو السيد
الامام ابو القاسم حمزة بن علي بن زهره الحسيني الجعفري الحلبي لا ابي
احيه قدوة المذهب السيد محي الدين ابو جاد محمد بن ابي القاسم

السيد مرتضى
 في جواب سؤال التمسك
 (10)

مختور في الشريعة وما لا يجوز ان يتبعه الحكيم به والكلام على ذلك موجود مشهور في كتب اصحابنا رحمهم الله المتقدمين والمتأخرين ونحن نذكرها ههنا موجزا من الدليل على بطلان ذلك لسلاخين به جله والذي يدل على ان القول بالاجتهاد مخطو في الشريعة هو ان الاجتهاد في الشريعة عندهم هو طلب غلبة الظن فيما لا يدل عليه والظن حال ان يكون له مجال في الشريعة ولا يصح ان يغلب الظن في فرضي منها وظليله لان الشريعة منبثية على افعال الله تعالى من مصالحنا التي لا عمد لنا فيها ولا عاده ولا جبره الا ترى انه تعالى قد حرم شيئا وباح شيئا فلهذا ما هو من جنسه وباح شيئا وحظر مثله وما صفاته كصفاته فكيف يمكن ان يستدرك بالظن اكلال الاحكام من هذه الشريعة وما يوجب الظن ويقتضيه مفقوده فيها **وقال** في موضع اخر فان قيل ان ما يؤدي الى اجرة والى ان الناس قد كلفوا اصابة الحق من غير دليل اليه من جهة قيل له ما كلف الله تعالى الا ما يمكن من الوصول اليه من شريعة وغيرها فما نقل من الشريعة عن عليه السلام نقل ظاهر لقطع العذر كلفنا فيه الرجوع الى النقل وما يمكن فيه فعل ولا يقوم مقامه من الحجج لتعميمه اما لان الناس عدلوا عن نقله ولا نعلم في الجواب وعول بهم على قول الامام القائل مقام الرسول صلى الله عليه واله كلفنا فيه الرجوع الى قول الائمة المستقلين بعد الرسول ولهذا نجد الحكم في جميع ما يحتاج اليه في

الحوادث

الحوادث موجود ايضا منقولة الشيعة عن ائمتها عليهم السلام وكما يتكف خصونا في الاجتهاد والاراي في نقص اما محل او مفصل وهذا يسقط ما ظنوه **وقال** ايضا لان كثيرا ما من احكام ما عدناه لا طريقا للاجتهاد فيه بل المرجع في العلم به الى النص **وقال** في العدة ايضا واما ترجيح احد الطرفين على الاخر حيث ان احدهما يقتضي الحظر والاخر الاباحه والاخذ باقتضيه الحظر او لا والاباحه فلا يمكن الاعتماد عليه على ما ذهب اليه في الوقف لان الحظر والاباحه جميعا عندنا مستفادان بالشرع فلا ترجيح بذلك وينبغي لنا التوقف فيها جميعا او يكون الاثران فيها محيرا في العمل باحدهما **وقال** دة ايضا ذهب اهل العدل من المتكلمين وكثير من الفقهاء الى ان الامر بالشئ ليس ينهي عن ضده وذهب الحنابلة وباقي الفقهاء الى ان الامر بالشئ ينهي عن ضده **ومنهم** محمد بن ادریس الخليلي صاحب التشرار علامة سمرقند في شرحه في الدرر المفرايد محمد بن ادریس العملي الخليلي كان شيخ الفقهاء بالحلقة متقنا في العلوم كثيرة النفاذ وشيخنا محمد بن ادریس درمقند صاحب المتين در نقل منجز واحد ورد ان مفرايد وابن ادریس والكثير قد ما ناضوا في علمهم وابن ادریس درمقند سرار بعد از ذكر ادله شرعية مفرايد عن هذه الطرق يوصل الى العلم بجميع احكام الشريعة في جميع مسائل الفقه فيجوز الاعتماد عليها والتمسك بها الى ان قال قال السيد

رضي في جواب المسائل الموصلياً الثانية الفقيهية الى ان قال فقال اعلم انه لا بد في احكام ^{الشرعية}
 من طريق يوصل الى العلم بها لا نامتي لم نعلم احكم ونقطع بالعلم على انه مصلح حوزنا
 كونه مفصلة فيقع الاقدام متاعليه لان الاقدام على ما لا يؤمن من الخطا كونه
 فساد او قبحا كالاتمام على ما يقطع كونه فساد او هذه اجمله ابطلنا ان يكون
 في الشرعية الذي يذهب غالفونا اليه طريق الى الاحكام الشرعية من حيث كان القياس
 يوجب الظن ولا يفضي الى العلم الا ترى نطن لجل الفرع في الحرم على اصل محرم شبهه
 بينهما انه محرم مثل اصله ولا نعلم من حيث ظنت انه شبه المحرم انه محرم ولذلك ابطلنا
 العمل في الشرعية باخبار الاحاد لانها لا توجه على ولا على واوجبنا ان يكون العمل باخبار
 للعلم **وقال** ابن ادريس في موضع اخر فاما الطريق في معرفة كون الخطا مبذواً
 الرسول صلى الله عليه واله والائمة عليهم السلام فهو الشافعية والمشاهدة لمن عامهم **وقال**
 فاما من نأى عنهم او وجد بعدهم فمن اجزالتواتر لم يفضي الى العلم المزيل للشك **والرب**
 كاحاديث كتب بغيره وغيره من كتب القندوق وغيره نزلت فيهم وكل حديثي متاخرين ومعه
 رضوان الله عليهم جميع متواترت يا مخوف بقرآن قطيعه جنانكم سيدنا سيدنا محمد الله فرموده
 كدان اكثر احاديثنا المرئية في كتبنا العلوية مقطوع على صحتها اما بالتواتر من طريق الاشاعة
 والاخذ اعد واما بعلامة واما بدلت على صحتها وصدق رواياتهم **منهم** السيد
 جمال الدين علي بن طاهر رضي الله عنه صاحب القامات والكرامات دركت بطرافهم

عاشق من خطا في حكمه فادعوه

ومن طراف ذلك انهم يقولون كل جهنم يجب بل زادوا على ذلك فذكر محمد بن
 في الجمع بين الصحيحين في الطهارة الثالث من مسند عمر بن العاص انه سمع رسول الله
 صلى الله عليه واله يقول اذا حكم وجهه وخطا فله اجر واحد ففتح بذلك
 باب اباحة الخطا والترطق الى نقض الشرعية انتهى **ومنهم** المحققون
 اثره في الشرح مشتم الجواني قدس الله سره النور في مضاف شرح مشهوره
 نبع البلاغ صغير وكبير **قال** رة في شرح الكبر قوله عليه السلام فرضاه فما
 بقى واحد وسخط فيما بقى واحد وفيه ما الى ان رفع شي من الاحكام الشرعية
 بالقياس والراي لا يجوز كما سبق بان مذهبه عليه السلام في ذلك وقوله انه لا يرضى
 عنكم شي سخط من كان لما سبق الى ان ما سخطه ونهى عنه القبحه مثلاً فمن يرضى
 بفعله نفس لكم ان تجزوه وتخلوه باجتهاد وكذلك ما رخصه لهم وامرهم به فليس
 يسخط عليكم لفعله حتى تحرموه باجتهاد **وقال** رحمه الله ايضا لا يجوز الاختلاف فيه
 حتى يحكم احد الجاهدين في الشيء الواحد بالكل والاضرفيه بالحكمة وتختلف القناني
 بل الحكم في تلك القضية اما مسخها او مرضي ويكون ذلك نهيما منه عليه السلام
 في الفتوى كما علمت ذمه لذلك فيما سبق من العهول **وقال** رحمه الله في شرح
 قوله عليه السلام ولكن الحلال ما حل الله والطاهر ما حرم الله قال بعض اشراف
 اشارة الى ما ثبت من طريق النص او العادة شهد بها النقص في بيان الرسول صلى
 عليه واله لا يجوز ان يفيض بالقياس والاجتهاد بل كلاماً ورد به نفس ففتح فيه مورد
 النص ما كان حلالاً بفضي النص وعمومه في عام الماضي فهو في هذا العام حلالاً وكذا
 في الحرام وعموم هذا الكلام يقتضي عدم جواز نسخ النص وتخصيصه بالقياس وهو مند
 الامة لا عرفاً وهم بطلان القول بالقياس منها عرف وما احده ان من اشارة

القصاص انتهى ما اردنا نقله من كلامه اعلم انه في اخلاص مقامه **ومنه** الحق ان الواجب على كل
روح الروح بعد الوفاة هو ان يلقى في دار المؤمنين ثم لهت في شرح اشارات
فرموده است اذ اجرة في علوم و المعارف باليقين و السديد لا بالظن و التقد
و در نقد حصول در جواب اعتراض خرازي در مسئله بدو مي فرمايد و عند هيلم
الاماميه ان خبر الواحد لا يوجب علما و لا علما **ومنه** كما ذكره في كتابه في تفسير
خود كونه مستحب بل ان في تفسير القرآن و تفسيره ما يراه مباركة شري في تحت اية
شريفية و ما خلفتم فيه من شيء محله الى الله سبحانه يعني ان في شان در ان خلاف كسند
حكم ان خدا است از احكام دين و كارون و دنيا كبر ان رسد كه در ان حكم كند
چه خدا عالم است بصاح الصلوة و اين ايه دليل است بر انكه حكم در شرح بنفسه توان
کرد از جهة خدا و اياتي حكم و يا خبري متواتر **ومنه** قدوة في تفسير شيخنا ابو الطيب عليه
قال في تحت اية لا تقف باليس لك بعلم و استدل جماعة من اصحابنا على ان العمل
و خبر الواحد خبر لا يثبت به العلم و قد نهى الله تعالى عن اتباع ما يخبر به علم **ومنه**
الفصل الحديث الشيخ احمد بن ابو طالب الطوسي رحمه الله تعالى بالاحتجاج **ومنه** الحق
الشيخ ابو القاسم احمدا نورا مرقدته قال في مخرج الاصول فما قبله الاصحاب و ذلك لان
عاصمه عمل به و ما عرض الاصحاب عنه اوسد على طراعه لوجه **احدا** ان منع صلوة عن
المرأة يكون جواز صدقة مس و يا جواز كذب و لا يثبت الزرع باحتساب كذا **الله** اما في نقل
اولا في نقد و عيا التقدير لا الفعل به اما بتقدير عدم الافادة فتقوى عليه و اما بتقدير افا
الظن بمنز و وجه ثلثة **احدا** قوله لا تقف باليس لك بعلم **الله** قوله فان الظن لا يقتضي
الحق و **الثالث** قوله فان ان تقولوا عيا الله لا يعلمون **الثالث** انه ان حق دليل
عنا كان عدو لاعتق ميقن الى مظنون و ان نقل عن حكم الاصل كان عسرا

منقول

و حرجا و هو منفي بالهدى ولو قيل هو مفيد للظن فيعبر به تقصيرا في الفرز لفظون لمعنا افادته لظن
لقوله عليه السلام شكر على القائله الا فاذا جاءكم عن حديثنا فاعرضوه على كتاب الله العزيز فان وفقه قالوا
به و الا فردوه فخره صدق فلا خبر من هذا القيد الا تحجر ان يكون من القيد المكذوب لا يقال هذا خبر
واحد لا تقول ان كان الخبر حجة فهذا احد الاخبار وان لم يكن حجة فقد طلب الحجة **وقال** في الخبر
اعلم انك محبر في حال فتو ان عن الله و ناطق بك شرعه فما سجدك ان اخذت بالجزم و ما
اخبرك ان بيت علي الوهم فاجهد نفسك لتقا قولها و ان تقولوا اعلى الله ما لا يعلمون
و انظر الى قوله قل ادعيتهم ما انزل الله عليكم من رزق فجعلتم منه حواشا و حللا فل الله
اذن لكم ام على الله تقرون ففكر كيف قسم مستند الحكم الى القسمين فمال بحق الاذن
فانت مفرى انتهى ما اردنا نقله من كلامه **ومنه** اية الله البركة في العلمين جمال الله
حسن بن يوسف بن مطهر احمدا رضي الله عنه مشهور بعلمه صل ولد احمد بن محمد بن محمد
طاب ثراه در كتابه في شرح دهرشدين مي فرمايد كه انما افقرت على هذه الاصول و لم
اذكر العبادت لسعوية لان والدي جمال الدين الحسن بن يوسف قد سبق ذكره ما
عليه اهل البيت وهم الائمة المحصون عليهم السلام و ما صح نقله عنهم بالطرق الذي
له الى الشيخ الطوسي و من الشيخ الى الائمة عليهم السلام بالطرق التي لا شك
ولا ديب فان والدي لما ذكر ناله ان لهيت لا تقول له قال اني اثبت لكم ما

الحق من الخبر

الحق من الخبر

عليه السلام فلاجتاج الي التقليد احد بعد معرفة واجبه الاعتقاد في عدل
 الخيرة فقد عدل عن يفتين الى ظن وعن قول معصوم الى قول محمد **مولف** ^{س. 3. ك. 6}
 كمراد از كتاب يدك و كتاب ستمقصا اعتبار في ترتيبها بالاضراب بما يصحج الانوار
 يا كتاب الدر والمرجان في احاديث الصحاح وكتاب است وبالجملة از كتاب مروره
 اسمر في مانه است بلا اثر وان كتاب مروره در كتاب حال مطور در ترتيب علامه
 حكوز اما احدى از علماء محدثين الزمان هذا حديثي انه ان كتب لفرغ منه ابر و در ترتيب
 باقر علوم اهل البيت عليهم السلام من بوده است زيرا كه در بجا رانوار از كتاب مروره لفرغ منه
 ظاهر اسوده صدر از كتاب فانه علامه برون نيانده و نسخ مقدم شده و كسى هم نبوتين
 و نسخ كردن اقبال نموده لعن الله مبغضى حقوق اهل الرايين و تارك تصانيفهم في كلام الله
 الظاهرين حتى اصحبت كتبهم في الحديث اسما بلا اثر و در منهاج الكرامه في معرفة الامامة
 فرموده است و انما كان مذهبا لامامية واجبا لاتباع لوجه الى ان قال واخذوا
 الاحكام الفرعية عن الائمة المعصومين عليهم السلام الناقلين عن جدتهم رسول الله
 صلى الله عليه واله الاخذ ذلك من الله تعالى بوحى جبرئيل عليه السلام اليه فلما قتلوا
 عن الثقات خلفا عن سلف الى ان تنصل الوايزين باحد المعصومين ولا يلتفتوا
 الى القول بالرأى والاجتهاد و حرموا الاخذ بالقياس والاستحسان

وقال

وقال ايضا الاجماع عندنا ليس صلا في الدلالة بل لا بد للمجتهدين من ان يستندوا الى
 دليل على احكام حتى يجمعوا عليه ولا كان خطأ **وقال** رة في المختلف في فضل الاذان
 اما اوله فلقبح العقبة بالظن **وقال** في فضل الصلوة لانا نقول التكليف يستدعي
 علم العبد بما كلف به قبل ادائه والا لزم التكليف بالجمال **وقال** ايضا لانا نقول
 التكليف منوط بالعلم **ومنهم** قطب الحدیثين ميثبة الله الراوندى رحمه الله كما يظهر من رسالته
ومنهم الفاضل المحقق المدعى الشيخ زين الدين بن الشيخ العالم الفاضل الشيخ حسن
 بن العالم الترابى الشهيد الثانى رضی الله عنهم على ما نقل عنه صاحب اصل الاصل
 طاب ثراه وكان تعجيبه جده الثانى رة ^{الشهيد} ومن اشهد الاول ومن اصحابه في
 كثرة قراستهم على العلماء العامة وكثرة تتبعهم كتبهم في الفقه والحديث والاصول و
 عندهم وكان ينكر عليهم ويقول قد ترتب على ذلك ما ترتب على الله عنا **ومنهم**
 الفاضل الموطو صدر الدين الشيرازى في شرحه على الكافي في ذكر ادلة الاجتهاد
 ومنها ما استنبط من احتجاج ابن شريح فانه اورد حجة لوجوب العمل بالجملة ^{استفاد}
 منها ما جرى في وجوب العمل بالظن وهو ان مخالفة ما طئنه المجتهدين من الله مظنة للضرر
 ودفع ضرر المظنون واجب **واجاب** علماء ما استفاد من كلام المحقق في صولة

في معنى العمل بالاجتهاد هو منع ان مخالفة الظن مظنة للفرد وهذا انا علما بوجوب نصب
 الكدالة من اشارة على ما يتوجه التكليف به يؤمننا الفرد عند صدق الجزم ثم ما ذكره
 منقوض برواية الفاسق بل برواية الكافي فان الفقه يحصل عند خبره لا يقال لولا
 قلنا به لا نأقول حيث وضع الاجماع من اطراف هذه الحجة يدل على بطلانها لان الدليل ^{الحق}
 لا يخلف طبيعته اشهر **ومعهم** الفاضل العالم الحق المدقق الرباني الا قال جمال الدين
 الخوانساري عليه رحمة الملك الباري قال في حاشيته على هذا الشرح الصحيح منع الوجوب
 بل هو اول الاحتياط وعلى تقدير تسليم فاسلم في العقليات الصرفة لمعلق بالبرهان دون المسائل
 المتعلقة بالمعاد فان العقول مستقلة عن عقليات دون اشعيات **ومعهم** الفاضل الحق الباري
 المدقق الرباني الا قاضين الخوانساري رحمة الله عليه قال في حاشيته ^{في حاشية الفقيه} ان القداما من علمائنا رحمهم
 كانوا يفتنون ما وجدوا بخط ابني بابويه قدس سرهما رواية لتقدم بان يزين الشيخين ^{العلمانيين}
 لم يقبها لم يصير اليها من اهل الذكر عليهم السلام رواية فبما راتهما مضامين الروايات **ومعهم** ^{شهد}
 العبد الثاني نور الله مرده وجدت بخط الشريف حاشيته كتاب القضاة كتاب من لا يخفى ما لفظه لا
 تناقض بين هذا وبين الخبر السابق المضمن للاذن في القضاة لمن علم شرايع القضاة لان الحكم لفقهاء
 حكومهم في الحقيقة لان الحكم على من يفتونهم لا يخفى عندنا والاجتهاد انما هو في معرفة حكم اشياء **ومعهم**

ومعهم

ومعهم العالم الحق الرباني الشهيد السيد محمد بن علي العاصم طاب ثراه قال في كتاب الذكر عند
 استدلاله على وجوب اتباع مذهب الامامية ايدهم الرضا **التاسع** ان قال والادب في تبيين
 بنسبة ما نقل عنهم عليهم السلام ان قال والادب في تبيين ذلك كما مره فخصه وتقصه **ومعهم**
 الفاضل المغيرة الرباني الشيخ ابو الفتح الحسين بن عبيد بن محمد الخزازي نور الله مرده كما مره
 كثير الا انوار شريفة وجوار حضرت عبد العظيم رضي الله عنه واقع استنباطه في شرحه في حاشية كتاب
 الطائفة من جميع المملقات فاضل مير نور الله نور الله مرده در مجالس المؤمنين ميكويد قدوة ^{المفسرين}
 الشيخ ابو الفتح الحسين بن عبيد بن محمد الخزازي از علماء العشير وكلام وعظما ادباء ^{انما كانت}
 واز خاندان فضل و بزرگوار اولاد اجداد بديل بن ورقان حضرت از كبار صحابة اكار
 وجد او خواجه عبد الوهيد مصنف كتاب علوم بروضة الزهراء فمما قبل از استاذ علم بان
 خود بوده و فخر الدين الرازي اسبقه كبر خود را از تفسير شيخ اقا قاسم كرده و از جهة دفع مخالفت
 از تفسير خود را بران افزوده اشهر ما اردنا نقله في كلام القاضي شيخ نجف الدين در فريه خود
 ميكويد الشيخ الامام جمال الدين ابو الفتح الحسين بن عبيد بن محمد الخزازي عالم وعظما ^{المفسرين}
 له تصانيف منها تفسير المستسرى بروح الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن عشرين مجلد او و
 الاجابات و روح اللباب في شرح الشهاب قراتها على اشهر علماء مرده و باجملة در محله ^{المفسرين}
 فارسي مفر ما يد از عبد الله بن عباس روايت نسبت كه اول من قاس الله في حطاه العاصم ^{الشيخ}
 قاسم الدين بن عبيد بن محمد الخزازي مع ابيس بن عبيد بن محمد الخزازي عالم وعظما ^{المفسرين}
 روايت كرده است **ومعهم** الفاضل الشيخ مفيد السورى در شرح باب جاد عشر در حاشية
 ميكويد الحافظ مشرع اما الكتاب او سنة المتواترة او الاجماع او الازالة او القاسم او الخزازي
 او القاسم وكل واحد من هذه غير صالح للحاشية اما الكتاب و سنة فلكونها غير و فتن كل الكلام
 ومع ان لغة كل واقعه حكما يوجب تصديده و اما الاجماع فلو جهين **الاول** تعذره في اثر الواقع

و مع ان تعلقها فیها حکما **اشنا** انه علی تقدیر عدم المعصوم لا یكون الاجتماع غیر مفید لجواز الخطا علی کل واحد منهم فلذا عن الكل طوار الخطا علی کل واحد بقوله علی فان مات او قتل نعتبتم علی عقیبکم وقال النبي صلی الله علیه و آله لا تراحموا بعد کفار ایضاً بعضکم قابض فان هذا الخطاب لا یتوجه الا علی من یجوز علیه خطا قطعاً اذ لا یقال للابن لا یظن ان السام العدم جواز ملک علیه **ان البراءة** الا صلیه فلانه یلزم منها الارتفاع اکثر الاحکام اذ یقال الاصل براءة الذم من وجوب او حرمة **وان** التمسک بالبراءة فلیست کما فی افادتها لکن و التمسک لا یغنی عن الحق فی شایء خصوصاً و التمسک فی منع القصاص لان مبني شریفاً علی اختلاف التفقات کون الیقوم فی اخر رمضان و غیره اول شوال و اتفاق المختلفات کوجوب الوضوء من البول و الخطا و اتفاق قتل الخطا و الظاهر ان کتبه هذامع ان الشایع قطع یدسارق العقیب دون فاصب اکثر و جلد بقذف الزنا و اوجب اربع شهادات دون الکفر و ذلك کلمة فی القصاص و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله یعمل هذه الامة برمة بالکتاب و برمة بالسنة و برمة بالقصاص فاذا فعلوا ذلك فقد ضلوا و اذ ضلوا اشی کلامه علی الله فی الخلد فقامه مخلص معنی کلمه حافظ شرع امام معصوم منسوب از صاحب هذا رسول است زیرا که قرآن و سنت متواتره و اجماع و براءة اصلي و قیاس و خبر و اصد و صحیح بحدیث صحیحیت حافظت را ندارند اما کتاب و قرآن است و سنت و احادیث رسول خداست در جمیع احکام غیر وافی اند با کما فی هذا حال و در هر واقع حکم است که و حسب مقتضی ان و اما اجماع ان نیز صحیحیت حافظت علی ندارد و غیره است در جمیع احکام و براءه اصلي نیز چنین است و از حدیث ان اکثر احکام لازم اربع و ان سه دیگر مفید ظن اند و ظن سودمند است از تحقیق خبر

چه حق عبارت است از تحقیق شی و ان مدرک بشود مگر تعلیم و یقین و ظن و توهم را اعتبار نیست در معارف حق و دلیل قائم است در منع از عمل بقیاس زیرا که بنا بر شرع ما بر خلاف تفقات است مثل روزة اخر رمضان و حرام بودن روزه اول شوال و اتفاق مختلفات مثل وجوب بودن وضو از اول بول و غایب و اتفاق قتل الخطا و ظن در کفاره و شرع امر بقطع است در زخم نموده و قاصب و املاک یا حد معترف نموده و امر بجلد قاذف زنا نموده و وجوب گردانیده در اجراء حد بران چهار شهادت بعد از رادون کفر و همه اینها ضایع قیاس است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است در عمل میکنند این امت پاره از زمان بقران و پاره از زمان سنت و پاره از زمان بقیاس و چون چنین کنند پس تحقیق که گواه میشوند و گواه میباشند مردمان را **توافق** گوید که سنت اجتهاد و خطا در عمل با جماعات حدیثیه و براءة اصلي و خبر و اصد و احادیث و قیاسات فقهیه و امامت ظنیه و سزا مدرک اجتهادیه که لا یخفى علی المطلع بقوله صلی الله علیه و آله و کلام شیخ مفید در حدیثی که در حدیث مطبوعه و قرائین منبوره اجتهادیه است پس چگونه خود مجتهد است با از راه تفقیح و حدیث و بقیاس و رای و اجتهاد بقیاس اما مگر که انما یسألونهم و بعضی از مقلده چون مطلقاً در تفقیح اند و بعضی از قواعد اصولیه را در کتب ایشان دیده اند لکن کرده اند در ایشان مجتهد بوده اند مثل کلام شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف و مبسوط اما از دیباچه مبسوط غافل اند در مضمون بیدار اهل سنت همیشه ظن بر شیخ میزنند و میگویند ایشان از اهل حق و مناقضه اند و قوه استنباط احکام ندارند و انحصار است بقیاس و براءة اصلي و سزا مدرک اجتهادیه و ان بسبب جهل است بحدیث و قله تأمل در اصول ما و اگر نظر کنند در اخبار ما و فقها ما میدانند که کل آنچه ذکر کرده از سبب دل درستی خود بطریق اجتهاد و رای موجود است در اخبار ما یا خصوصاً بعموماً یا بطریق تصریح یا بینه یا بقرینة قیاس بلکه بطریق وجوب علم است و وجوب عمل بان اخبار و احادیث ائمه اطهار و در قدیم الوقت کتاب نهاییه الاحکام را تا لفظ کردم و ذکر

نمودم در آن جمع روایات اصحاب از مصنفات ایشان بالفی نقل قول و اگر تشکیک ضربی
 بخبری از جهت مناسبت از راه قیاس است و بر وجه حکایت از مخالفین است دون اعتدال
 الصبی المشی بر وجه تلازمه و عارضت مرسومه بالفی لفظه لفظاً اما بالمره در وجه مذکور
 خواهد شد که در کتاب **ضمن** مرغان را از او وصف شود بر مراد مرغان که واقف شود
 که با موزی صغیر بلبلان توجه در آن کوه دارد با کلمات **و منهم** الشيخ فی الدین علی طریقه
 الخفی رحمه الله صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مرتجع کتب الخبایط لفظه انقیاد شریعت
و منهم استیلاست الاجل العلامه استیلاست بن استیلاست همان الکتاب در حقه **و منهم**
 استیلاست الحدیث الامام الربیع السید عبد العظیم بن السید عباس الاسترابادی رحمه الله در کتب
 در بطلان اجتهاد و قیاسی تألیف فرموده در رساله در وجوب جمع **و منهم** الفاضل المفسر الزاهد
 الموطع المالك الشافعی رحمه الله در تغییر کبریه بنیام القادین معروف است در تحت تفسیر کبریه
و منهم الاذیتون میگوید که گاه استیلاست در اطلاق ظن میکنند بر رأی و اعتقادی غیر واقع
 باشد و اگر صاحبان با آن جازم باشد مانند نقله و از حق بجهت شبهه او را عارض
 شده باشد و این آیه دلالت دارد بر آنکه تقلید در معانی کتاب و در طریق علم جازم نیست
 و اقتضای بر ظن در ابواب دیانات جازم نیست و جهت بر جمع ظن و حجت قائم است
 و اگر چه عالم نباشد چنانکه در بردار نیست پس بدلیل و حجت **و منهم** دقتی که در آن
 ذلیم من عمل ما جاء نکم الینات میفرماید پس اگر بلغوید شما از دخول در اسلام و جاه
 شرع و احکام از پس مدون بشما آیات و حججی که در آنجا اندر آنکه دین اسلام بر حجت
 و ان آیات بینه استیلاست تکلیف است و از اقدار و نمکین و از احاطه علم و لفظی که عقیده و حجت
 انبیاء و انزال کتب و کونید مراد بیان احکام حلال و حرام است **و منهم** تفصیل و الامداد

الامر

الامر محمداً قرآناً و نوراً مرقدہ قال رحمه الله فی کتاب السبع اشاد لقد تفتت کلمه الاقوام
 علی ادراج الفقه فی جنس العلم و تحدیدہ بانہ العلم بالا حکام الشرعیه النوعیه استیلاست علی اعیانها
 بادلہ تفصیلیه و مناکرک مفضل مشهور و هو انہ انما نسبت الفیقه و تدینہ افضال احکام الشرعیه
 الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه لظنیه فکیف یکون الفقه من جنس العلم الذی هو البقیة علی
 الاصطلاح الشایع فی جمع العلوم عامه و یعتبر عنه بالعقل لضعف عقل ان العقل و
 احکامه الخاصه و کیف یکون الاحکام النوعیه المأخوذه عن ادلتها لظنیه معقولیه عقلاً علیها
 و معلومیة علی عینها و الاصولیون عامیة و خاصیة سلکوا فی سبیل حله علی مسکلتهم لیکون
 الامان حتی سلکوا قالوا انما الظن مناکرک فی الطریق و ظنیه الطریق لا ینال قطعاً حکم عم
 اختلف مذاهب الاقوام فی طریق تحریر فتره ثم ذکر عبارة الحصول و المناب و التلویح
 و بعض شروع المناب و قال و هذا التقریر فاسد التصویر و باطل التقریر و حقه الی آخر
 ما فاد و اجاد **و منهم** مجال المحدثین و صفوة الاخبارین و قدوة العارفين شیخ الفاضل
 العالم الترابانی الموطع فی المجلسی الاصفهانی قد سره النورانی و الدیلمی باقر العلوم
 المودینی فی القیوم رحمه الله و جمع از تفصیل امر استیلاست تصوف بان عالم ربانی
 داده اند حاشا ثم حاشا ثم و ولد الجیش رحمه الله در حاشیه عقاید اشترکیه الدیلمی
 خود فرموده میگوید ایماک ان لظن بالوالد علامه نه کان من القویة او حقیقة **و منهم**
 من الکلم و مناهم حاشا عن ذلک و کیف یکون ذلک و هو کان الشریک زمانه با حاشا
 اهل البیت علیهم السلام و اعلمهم بما بل کان مسلک الزهد و الورع الی ان قال و انما اعرف الفیقه
 و عندی خلوطه فی ذلک و بر ظاهریست در جناب بر احوال و کلماتی بخود علم و میراست
 اورا فهم بودند ان اهل البیت بما فی البیت ادرك و علامه شریک مولانا مدیح صغیر و نون
 و شیخ منصور است که جمع علی محدثین من تاخر غنم در اجازات و تلقایف و رجال خود

درست میندازم و بعد با اصول عقلیه که از کتاب سنت مستنبط نباشد درست میندازم و لکن
وقوع عقلیه از عقوبات کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارضه نص بخصوص اینها مست
مدانم و تقصیر این امور در جلد اخر جارا الاورد مذکور است اشبه الامم رحمه الله من ملك الارض
و در کتاب صراط النجاه در فهرس هم که در انواع معاصی نوشته میفرماید و دیگر از کتاب
که هرگز امر زنده نمیشود نه تقصیر الهی و نه بشفقت شفقت کندگان و نه با اعمال حرکت
که از عامل این صادر شود و امیدجات از ان نیت و متوجه شود در جهنم است سنت که
کسی کفر و شرک و نفاق و رشک و ریب و الحاد و عناد با خدا و انباشت و انیمه علمم هم زرد
و بدعت در دین خدا کند و احداث مذمت زده کند و فتوای ناحق در دین خدا
و منکر باشد بکسب یا بکفر از او امر و نواهی الهی تا آنجا که میفرماید و یا آنکه از روی
قیاس و رای و اجتهاد و تحقیق فتوی دهد و یا این فتوی را با اجماع بدون عقل
مقصوم بزرگداند و بخل و با انزال اله حکم کند و در فهرس چهارم میفرماید و دیگر
گویند یعنی امامیه که قیاس و اجتهاد و رای است که در مذمت با جرات است بخلاف
منافقان و ستمکاران در جائز میدانند اشبه الامم رحمه الله الخلد الکلیه مقامه
مؤلف گوید که این غیر کلام جناب از صراط النجاه بیشتر از فقه اجتهاد است یعنی بعضی
مشتمل بر تحقیق تالیفات شیخ احمد بن زین الدین اللاحق ادا الله تعالیه و مستند است
الحق الامم رحمه الله اللودع الاقا سید محمد الطباطبائی دام مجده و غیره با حق
الجهتین و افاضه الاصولیه فرمودند مراد از وجهها در اجماع اجتهاد است
و مخالفان است نه اجتهاد عملاً یعنی با شیخ سابق الاقاب هم گفته اند در رساله
که در جواب سوالات فقیر نوشته است میفرماید اقول ان المعروف من بعض مشایخ
ان الاخذ محمد بن ابراهیم و اما لم اطلع علی شیخ کتبه و ما اطلع علی علیه السلام

بم

فیطعننا عما احدثه العلماء الاصولیین و الاخباریین و اما طریقه فطریق الاخباری العلم و سبب تقیید نسخه
طریق اهل الاصول الی ان قال فی بعض ما نقل فی اول کلامه سلامه الله علیه فی ایام من نسخه
قلت مراراً ان اصل شیخ اهل الاصول استیجاب مردم بود مخفی نماید که مخصوص تحریک اجتهاد بود
مخصوص شیعی و بعضی مثل خصوص تحریک لواطت بقوم لولا علیهم و خصوص تحریک عبادت بخل بقوم موسی علیهم
و بعضی نجات و مولانا مجلسی رحمه الله بیان حقایق معاصی است و آنچه ترتیب میبرد ان عقاب از اظهار
که شد و دعوی اینکه اجتهاد بجهتین امامیه و استیلاط انشان از قواعد اصوله فرموده و در مشایخ
عقلیه و معانی غیر مقصود اجتهاد مذموم نیست حکایت با اینکه معلوم است در تصحیف نشان و شیخ
بیان اصاغ و کار برش این که اجتهاد در احکام و حقیقت است و مردمان نصف از جهنم و مقلد و سنی
که اجتهاد کند و اصحابی که کذب و راه اجرت و اگر خطا کند یک اجرت و حدیثی در دنیا نقل کرده اند
اینکه الحدیث از طریقه سنن است و رادی ان عربین عاصمت چنانچه سندی ط و علی الترتیب در
طراف نقل فرموده است و ان گذشت و با وجود ان معارض است با اخبار صحیح از امامه اطوار و گویند
که در زمان حضور مردمان نصف از چنانچه شهید است در اوایل شرح الفیه و در رساله اجتهاد و تقلید
میگوید بجهت و مقلد در صورت تقدیر وصول بخدمت مصوم اما در صورت امکان وصول از مصوم است
سوال نمود و معاصرین نغمه برین طنبور افزوده اند و میگویند در صورت امکان وصول هم اجتهاد واجب
بود و این عین مذمت است و با وجود تحقیق اجتهاد و صحت ان و وجود کتب مربوطه نوشته اند
و اینکه اجتهاد امامیه اجتهاد مذموم نیست نامربوط است و الله اجتهاد است و الله اجتهاد است
و مصلحت و عرفا و دعوی انظار امیه فایده تشخیص عماره علامه محمد علی بن محمد زاهد و اگر در اوقات
بودی حد و ذمه یا بالعرض هر اینه است میفرمود چنانچه در باب ان جناب سائر تحقیق است در
مشتقات و مکتب نیست که تعریف بدون است به اجتهاد امامیه و دلیل است بر دخول ان در اجتهاد
مذموم زردان مرحوم و لکن در کتاب جناب بلذی از این تقریر شده است خصوصاً در کتاب الفی

السيد الاوله الرباني المولى عبد الله التوتري الحارثي على الله سبحانه كتاب الوافية قال لمحت الشا
 الاجماع يطلق على معنيين احدهما اتفاق جمع على امر لقطع بان احد الجمعين هو الموصوف
 عليهم السلام ولكن لا يتميز بخصه وهذا القسم من الاجماع مما لا يكاد يتحقق لان الامام عليهم السلام
 قبل وقوع بعثته كان ظاهرا مشهورا عند شيعته كل عصر بعينه كل منهم وبعد الغيبة منع
 العلم بمصلي على هذا الاتفاق وما يقال من انه اذا وقع اجماع علماء الرعية على النظر
 وجب على الامام ان يظهر ويباشرهم حتى يرد بهم الى الحق لسلب الفضل الناس فهو كما ينبغي
 ان يصغى اليه لان جمل الاحكام بل كلها معطر كما مر بالمعروف والنهي عن المنكر واقامة
 الحدود وغير ذلك ومع ذلك فهو لا يظهر واليه اجماعهم انما يوجب ضلالة الناس
 اذا كان وجب الاتباع بدون العلم بدخول المصوم الامام عليهم السلام فيهم وقال بعد غيابه
 اتفاق الصحابة الائمة عليهم السلام واما بعد من تتبع احوال ائمة الهدى حصل علم العادى فانهم
 اذا سمعوا شيئا من الامام عليهم السلام سيدون الله ولا يقفرون على محمدمصومهم وتما سنده
 الى الامام عليهم السلام في الفروع من الامور الماتمة معتمده نفعه نقدة بحدوث كالمحدثين الثلاثة سيما
 فيما يحتاج فيه الى نقل الاجماع فصار هذا النظر الاعتمادي على الاجماع لمنهولة سيما في غير الومات
 وسياتذ الم يكن قنواك الاصحى الائمة عليهم السلام فيه معلومة ولم يكن ورد في اصله وقال
 لمحت الرابع الحق التوقف على الاجماع لمقول بحز الواهد لما عرفت ولا حصل في الاصطلاح
 في الاجماع فان الاجماع فالظاهر من حال القيد انما لا يسد الرضى من الشيع وغيرهما اطلاق الاجماع
 على ما هو عند العامة من اتفاق الغرة الغير لمبده ولو في زمان الغيبة على امر وح كلف الوثوق
 بالاجماع في الوافية كلامهم وزعم بعض علمائنا في زمان اجماعه اذا انعقاد امره وكانوا يخطئون
 في علم الامام ان يظهر لهم ولو لم يجز لا يعرفونه ويباشرهم حتى يرد بهم الى الحق ولطالما
 ما لا يحتاج الى البيان بعد ما خطه انما لا يحق للاصحاب والامور التي لا بد من اجماعهم

الفاضل

الفاضل الحديث السيد سند علامته الا وحدي الرباني الاميرزا محمد الاستر ابادي
 طالب شراة صاحب كتاب الرجال قال المولى المحقق المدقق الحق الرباني محمد
 بن محمد شريف الاستر ابادي رحمه الله تلميذ السيد الاجمل المذكور في او اخر فوايده
 ما لفظه **قصته حسنة** قد بلغني ان بعض علماء العامة طعن على الظالفة المحمديان
 افضل اهل الاجتهاد والاستبانت بكم علامته الطي و قد رآه بعد موته ولده في
 المنام فقال لولده لولا كتاب الالهيين وزيارة حسين لا يمكنني الفاء في علم ان
 مذمبكم باطل وقد اجاب عنه بعض فضلا بان هذا المنام لئال عينا فان كتاب
 الالهيين مشتمل على الف دليل لاثبات مذمبنا وعلى الف دليل لابطال مذمبنا
 ولما ان يقول قد اشترى من الهذا ان تذهب علامته الحقة مخففة الحرف الخبيث
 وهو مخففة من المنهني الحبي وهو مخففة من احكام الامدي وهو مخففة من محمول الحرف
 الرزاي وهو مخففة من محمد ابي الحسن البصري وذكره السيد سند الا وحدي استرجال
 الذين الاستر ابادي ره في شرح تذييل لاصول عقلاية الحاشية قال فرما يكون
 السبب بارواه ولده في المنام انه اعجبته من قواعد الاصوله والاستبانت
 الفقهية المذكورة في كتاب العامة فادخلها في كتبه وهو في حقه عن ابتناء على
 مخالفتها من ضرورة الظالفة المحمدي كلام الاميرزا محمد رحمه الله بن محمد بن
 اجتهاد السيد سند علامته الا وحدي رباني ميرزا محمد استر ادي طالب شراة صاحب كتاب
 رجال كبريائه المقال معروفات كتبه ورجال و صغر نزار الخباب است
 محبسي حمد الله در مجلسه دهم حار ال نور رازان بزرگوار نقل کرده است در طول
 كونه حضرت قائم عليه السلام املايات کرده و حضرت يكطافه كل سرخ در غرض
 بان سيد بزرگوار عطا فرموده و عايشه و با محبة مولانا محقق تدقيق محقق عالم رباني

محمد بن محمد شرف استرآبادی ره که شکر در میرزا محمد مذکور است در او
 فواید مدینه نقل کرده است که قصه حسنه یعنی قصه است نیکو تحقیق که رسید
 بمن که بعضی از علمای سنجان طعن زد بر طائفه محققه که شیعه اثنا عشری اند
 باینکه افضل اهل اجتماع و استنباط میان شما علامه حلی است و تحقیق که
 دید او را بعد از موت او پس او در خواب سیر گفت به سیر خود که اگر بود
 کتب الفنی و زیارت امام حسین علیه السلام بر اینها ملاحظه میگرد
 مرا فتوا ای که داده ام پس از این دانسته شد که مذکور شد که شیعه
 باطل است و جواب داده است بعضی از فضلای ما باینکه خواب نبی است
 بر بطلان مذهب شما نه دلیل است بر بطلان مذهب ما زیرا که کتاب
 الفنی مشتمل است بر هزار دلیل برای اثبات مذهب ما و هزار دلیل بر
 بطلان مذهب شما و از برای قائلی است که بگوید که تحقیق که شهرت
 یافته است میان علمای مذهب علامه حلی مخیر است از مخیر حاجی
 و ان مخیر است از منتهی حاجی و ان مخیر است از احکام آمدی و ان
 مخیر است از حصول مخیر زاری و ان مخیر است از معتمد ابراهیم صبری
 و ذکر کرده است این را سید سنده و حد جمال الدین استرآبادی رحمة الله
 در شرح مذهب الاصول علامه حلی و بعد از آن گفته است پس با
 که در اینچنین روایت کرده است پس علامه در خواب دیدن او بدو خود
 این باشد که علامه ~~را در خواب دیدن او بدو خود~~ علامه را در خواب دیدن او بدو خود
 استنباطات فقهیه مذکوره در کتب فقهیه در اصل گردانید ان قواعد اصولیه
 و استنباطات عامیه را در کتب خود و او مخالف بود از بنای این قواعد

حسنت میباشد و میبود
 به ص

کلام صالح المحدثین طاب ثراه فی الامتداد

که مبتنی است بر مخالفت ضروری مذهب طائفه محققه یعنی شیعه اشعری است
 کن در عبارت میرزا محمد طاب ثراه **و منهم** صالح المحدثین الفاضل
 المحقق الطحی الربانی المولود محمد صالح الملا زنده رانی قدس سره النورانی
قال رحمه الله فی حاشیه علی العالم مالفطه و القول بان الاصول الالویه
 مستنده الی اثباته رضوان الله علیهم و التواتر لا یحصل لقوام مدونه
 بان العدد غیر معتبره التواتر بل المعتمد حصول العلم الصحیح نقل و لا یفتی
 علی المذهب ان مولود الایمانه اذ یفقت دلالة روایاتهم مع اختلاف
 المسنون او یفقت التواتر مع اختلاف السنة یحصل العلم بالتواتر اما نقل او
 معنایا اذ اصرحوا بان ما ذکره ما خود من عدة کتب من الاصول
 المدونه فی الاحادیث لان العادة قاضیه بان هو لا مع
 کمال و رجحان و شده اهتمام فی الدین و تقدم علی الفقه الاچیه
 لا یکتفون فی ذلك ولا یفرون علی الله کذبا و انما القول بان
 دلالة الاحصاء و كذلك دلالة الایات الدعیه ظنیة فلا یفرون
 انضم انما یدعی ان وجوب العمل موقوف علی التواتر لا علی قطعیة
 الدلالة فتم یقولون اذ اثبتت الاصل بالتواتر و علم انه کان من
 الشارع و جوب اتباع مدلوله و ان کان ظنیاً و لا یلز من اعتبار هذا
 النسخ الحاصل بالاحادید مع توجیز ان یلک الاصل من الشارع و الفرق فیها
 ظاهر **وقال** ره فی شرح الکافی تحت بنی عن احمد بن محمد عن النورانی
 عن منی الحنط عن ابيه بصیر قال قلت لابي عبد الله علیه السلام ترد علینا
 الاشیاء الا لفرقنا علی کتاب ولا نسمة ففسر فیها ای فسرنا علیها لان

وتخرج حكمها بقياسها على غيرها مما يناسبها قال لا تنظروا
 فيها بطريق القياس اما انك ان اصبحت لغيره او جردى
 ان اصبحت حكم الله تعالى في تلك الاشياء بالعلم القياسي لم تجز
 بتلك الاصابة لان الاجر انما هو الاصابة حكم الله تعالى بطريق
 مخصوص قرر له للوصول اليه فلو وصل اليه احد الامم هذا الطريق
 ليس له استحقاق ذلك الاجر نظير ذلك من قال كل من دخل على
 من هذا الباب فله درهم فلو دخل عليه احد من غير هذا الباب
 ليس له استحقاق اخذ الدرهم بل يستحق العقوبة لتدخل عليه بغير
 اذن وبالجملة الجزاء والاجر مشروط بامور ومن جملة شروط
 التوصل اليه بالكتاب والسنة وائمة الدين لا يرى القياس
 وايضا صاحب القياس وان فرضنا اصابة في نفس الامر لا يعلم
 انه مصيب ام لا فلا يجوز له الاعتماد عليه والعمل به فلو جعل به تحقق
 العقاب ولا يستحق الاجر لوجه من الوجوه ولا بالاسترخاء
 ولا بالعمل وان اخطأت كذبت على الله تعالى فعلمت
 العقوبة باعتبار الكذب او لا وباعتبار العمل ثانيا وباعتبار
 محل وزر من تبعك ثالثا ومن اظلم ممن افترى على الله
 كذبا ليضل الناس غير علم والله لا يهدي القوم الظالمين
 وقال طاب ثراه في شرحه على الكافي بعد كلام طويل

ما لفظ

ما لفظ بعض المحققين الذي يعتمد برأيه شارة حكم الشيء والعمل به ويجعل غيره عليه ثم يرجع عن رأيه ويحكم
 بعد ذلك بشي اخر فاحد من الحكمين كذب واخره لا يحاله فكانه لم يسمع قوله ولا يقول
 لما انصرف اليك الكذب هذا حلال وهذا حرام لتغير وعلم الكذب ان الذين يفترون على
 الكذب لا يفنون آتاع فليس لهم عذر بل لهم فوج على كل حال متدين ان يقول ما يعمل ولا
 ما لا يعمل ويسكت ويطلب حقه بقرامه عن اهل العلم ولله في اسكات اجر عظيم ونواب حزين
 ولله اقال بعض الاكابر لا ادري لصف لعلم وقال في رواية اخرى انما هذا
 من باب العلم وحركت للامام المروي عنه والافتقار له والرضا به لا يوجب عقابا
 بانه حكم الله وظنك به وسعك ان هذا ذلك وقال في شرحه ومن اراد ان يتقرب
 الى الله يكون دينه حقا رامته وعباده فانه من سبب سبب العلم اني حاسبه فيهما
 فعمل بعقله ما رآه حسنا مثل القياس والاصالة الزادة ومفهوم اللقب ومفهوم الضم الى غير
 ذلك من الحنات العقلية في اصول العقائد وشرحها وقال في شرحه باب التعلية
باب التعلية عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد بن عبد الله بن يحيى الطاهري قال
 وكان وجهها عند الحسن عليه السلام عن ابن مسكان عن ابن بصير عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال قلت له اخذوا الجوارح وورثها ثم اربابا من ذلك اليه الا حارطوا ولا يهود حارطوا
 الجربا لكبر او اخطر بالفتح وهو العالم والاول اشهر ونقص والثاني اشهر ابو عبيد قال والذين يفترون
 انه اخطر بالفتح ويحصى عوارض العلم غير الظاهر والعلوم حسنة والربان عباد القضاة كسبح الله
 وهو العابد والزمير العقيد فقال اما الله ما دعوتهم اذ عبادة انفسهم يعلم ما لم يسمع
 الصوم والصدقة والنجود وسائر العبادات لم تصد القدر منهم ولو ادعوتهم انما يعلم
 يعلمهم بالحق لا يحقون العبادة وهم انما يحق بها والحق ولكن اهل الامم حارطوا
 يعلمهم حلالا اما حلالا لاعتقادهم في الاطعام شرعية اذ انهم الفاسدة او لاعتقادهم عن

في الخلق

نسبة محمد النبي او لمسلمه اذ الدنيا ومنها فمخلوق ذلك وسيله للوصول اليها او غير
 ذلك من الخواص الفاسده فعبدهم عباده الله استنده اذ اقول الم ودرانه او
 بالانقياد لهم والرجوع اليهم ويقول اراهم واقوالهم من حيث لا يشعرون ان تلك
 العباده او ذلك الانقياد عباده لهم في حقيقه اما كون عباده لهم عبارة لهم في حقيقه
 فاذن مقصودهم عباده وادفع تلك الاحكام والامر بها وترجموا بالمعصيه وعلوم
 الشكر في امر الدين ان واضعها والامر بها هو الله تعالى واحكامها عزه وهو ان عباده
 والرحمان فرجعت عباده لهم اذ ذلك الغير وهم لا يشعرون واما كون الاقبياد
 لهم وقبول اوامرهم ونواهيهم عباده لهم فلان من اسقى الانسان يطعمه ولو عن غير
 لا يشعرون ذلك ورضي به فقد عبده ومن جعل الله سبحانه الشيطان فيما يوسوس
 عباده له فقال بل كانوا يعبدون الحق وقال الم احمد النيك مايت آدم ان لا عبده
 الشيطان انه لكم عدو مبين وقال جليل الرحمن يا ايها الذين آمنوا لا تعبدوا الا الله وان
 من اتبع منكم ممن لم يحكم بالانزال الله وتلقه من لم يكن يهودا بنور الهي وتوقفا باللهام رباني
 فانظر حرك الله على يد فضل فيه الجهد المظلم وحمله ام لا ومن ذم على النسخه لا بد
 له من الاتقان بنفسه لوجب احضارها عن هذا الحكم والله هو المتعان **وقال** ربه اني
 قول الصادق عليه السلام ما خلق الله حلالا ولا حراما الا وله حد لان الله تعالى علم حلالها
 الاكله ومقدورها واحضرتا منها فمضرا وبصالح العباد جعل بعض تلك الاشياء حلالا
 المعينه حلالا وبعضها حراما لئلا يظلموا فيها لظلمهم وجعل على اطفال والارامل واليتام
 عليه وحدها معينا لا يجوز التخلي عنه وتبين جميع ذلك لسرور الله على العبد المومنين وانه الله
 بالانعام والافضليه والسيح وغيره ولم يحد شيئا غير حلال ولا حراما ولم يجعل
 اطار العباد كما ذم اليه الفرق المتدفعه وقالوا ليس لهم كما حكم في الواقع وانما الحكم

ما شجبه الجهد برأيه وهذا باطل قطعا لانه يستلزم في المظالم وتبدل الاحكام وشرف
 الملل وفسخ الشرايع اختلف الاراء ونقود الينام ويوجب ان يكون الشيء حراما
 وحراما وكروما ونسبا حراما من عقده وذهب اليه فقده افترى على الله كما ينبغي
 انما قال ضيق ولم يبق جعل الشارب ان حسن الافعال وقبحا امر ذمها لها ليس **مظلم**
 فاحول حلال بالذات وله حد ذاتي والحرام حرام بالذات وله حد ذاتي وانما
 صنع الباري تعالى الحاي والاشيا وانه فتمت الوجود من دون نصيرها وجعلها اياتا
 اذ الذم له لشي لا يعبر **ومنهم** المحقق ابو علي هذا القول ونحوه انه در تبيين الاحكام
 ميفر ما يدك عدم جواز نقوض دلالت برابطال طريقه خطيه يعني جبري كجمل محلات
 ما انزل الله كه هر چه خواهد بقل وهر چه خود بكونيد و اين مناسه عدل و رحمت
 وكرم است و تخييل دلالت برابطال طريقه مصونه كه ان اقدار بجهت در امر
 دين تا اينكه فتوى دهد براي و قياس خود و اين مستلزم مضافه الله است در
 ربوبيت و اخراج اوجانه از عزت و سلطنت و تقاطع عن ذلك ولا يتم ميگو
 كه مراد از شرك قائل شدن بتعدد و جبريت يعني موجودي را كه بتعدد وجود از خود
 نموده باشد و قول بتعدد صانع يعني فاعل القدرت و قول بتعدد الله يعني بتعدد
 كه ان تذلل است براي كسفي كه اعمازا و اذن نداده باشد و تذلل براي او
 و اين قول بتعدد موجود است و مستلزم قول بتعدد رب است يعني كه از براي او
 اشترک است در احكام عبادت عباد و معاملات اش و خدای تعالی ميفر ما يد
 در قران مجيد به جبري خود كه متابعت كن الجبر كه وحى شده بسوى تو از
 جانب پروردگار تو كه نيت تهي برتشي مكر او و اعراض كن از شركان و
 هم چنین ميفر ما يد كه گرفتند احبار و رهبانان خود را يعني يهود و نصارى علماء

خود را پروردگار را بغیر خدا و در تفسیر این آیه کریمه فرموده اند که نه بخدا کند
 که احبار و رهبران آن بخوانند و بپوشانند و نصاری را بعبادت و بندگی خود و اگر
 بخوانند اجابت نمیکردند ایشان را و لکن حلال کردند بر ایشان حرام را و حرام
 کردند بر ایشان حلال را پس عبادت ایشان کردند من حیث لاشیرون و در
 در دو شق اولند مجوس که قائلند باینکه از برای خیرت مدبر و صانع است
 و اجابت داده و نامیده اند آن را از برای بزدان و از برای شرور و بد
 و اجابت داده و نامیده اند آن را از برای من و گفته اند که آن شیطان است
 و نامیده و در بعضی آیه که قائلند باینکه از برای خیرت مدبر است و اجابت
 داده و آن نور است و از برای شرور مدبر است و اجابت داده و آن
 ظلمت است و داخل در ثبات اند و ثبوتی با اعتبار عبادت ایشان اوست
 یعنی بتان را در هم چنین در این شق سیم که بت پرستیدان
 مقلدین فتوی دهندگان بر ابهامی خود در نفس احکام الهی است
 متابعت ایشان بغیر اذن از جانب خدای تک و فتوی دهندگان
 بر ابهامی خود نیز داخل در صنف بت پرستانند باعتبار متابعت
 نفسهای خود بغیر اذن الهی که انتهی ترجمه کلامه اعی الله تعالی
 مخلصا و قریب باین مضمون ملاحظه فرموده است عالم ربانی مولانا
 موطی محمد صالح ما زنده رانی قدس سره التورانی که از مشایخ علمای
 متافوس است در شرح اصول کافی در باب عقیده چنانچه
 بالفاظه الشریفه مذکور شده **و این کعبه اند** در تکلیف عقلی
 حیث هو بشری است یا لا بشری است یا بشری است و در هر حال است

چه لازم دارد تکلیف غفل و جاهل و فاقد قدرت و اراده را و آن قبیح است
 عقل پس منتهی شد در قسم اول و آن شی در مانی فیه یا بحال است مبحث
 هو یا علم که رایج است با استماع احتمال مرجوح یا فطن که رایج و تجویز مرجوح
 باشد و قسم دیگر قابل ندارد پس اگر قسم اول است لازم می آید که در عقل
 مختار در افعال ارادیه خود بای وجه کان عاقل تکلیف و ما جور و مشاب
 باشد هر چند که قائل انبیا و اوصیا باشد چه در قوانین عقلیه است
 که شی تا رجحان در نظر قائل بهم نرسند از اوصاف غنود و الا ترجیح
 مرجوح و ترجیحی غیر مرجوح لازم آید و این حال است و اگر قسم سیم
 لازم آید که عامل علم مانند انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم عامل تکلیف
 الهی نباشد زیرا که شرط عمل مظنه تعب و منقذه از افراد لا علمت و حال
 ایشان عامل علمند پس منتهی شد که تکلیف شرط علم است که شق اول است
 پس عامل لکان که از افراد لا علم است عامل میسرت تکلیف الهی خواهد بود
 العالم **و منهم** الفضل المحدث المقدس الماهر المولود محمد طاهر العقی رحمه الله
قال رحمه الله في كتاب الاربعةين الدليل الواحد والعشرون الايات التي
 فيها از جرمن المعاصی ان قال فنده الايات ونحو الايصول التي فيها
 الا موصوم اذ الكتاب و اسمة مشتراك على الجملة و لها ثبات و تقوی
 استخراج ذلك الى الاجتهاد المختلف باختلاف الايات فیه تعطيل لا قوة
 التكليف بغیر المقدور و الخوف بز عدم الصابة الحق **و قد نقل** ان رجلا
 دخل على فخر الدين الرازي في موضع فوجده يبكي فقال ما بك فقال
 مسند حكمت بها ثلثين سنة فوضعها في مصنفاتي و سار بها الركب

والان نظرا انها خلافها فلو لم يكن جمع ما منصفه والفتة كذلك فهذا
 خوف امامهم مع كونه فتنه فان قيل يلزم من قولكم بطلان الاجتهاد
 قلنا نعم هذا قولنا وقول علي بننا المتقدمين والمتواترين اسمه المصومين
 وقد تقدم ان حالنا في زمان ائمتنا من اهل مكة واليمن
 كالانظروا من الطيوسين في سجن الظالمين وكالاسراة في ايدي المشركين فالواجب
 علينا العبد بما تعلم والوقوف فيما لا تعلم كالواجب عليهم وهكذا حكم الله في العباد
 حال الاضطراب لاجل الاختيار فيجب ان جعله نفاة اجتهاد فاضل في حديث
 مقدس ما هو مولانا محمد طاهر شيرازي مشهور بقرعة جرد الميثية ومولانا
 مذکور استاد مولانا محمد باقر مجلسي رحمه الله عليه صاحب درجته ثلثم
 بحار الانوار که شتم است بر اجازت علی الصریح فرموده است و گفته است
 کتبمانا الموطا لاجل العالم الورع محمد طاهر مشهور بقرعة خطبة الشرفا الفهم
 وبالجملة در کتاب اربعین میفرماید که دلیل است و یک امانیت که باجر و غایت
 از معاصی و بعد از ذکر آیات گفته است در باین آیات و فخران میزند کسی
 بحقیقت انها مکرم معصوم ز سر ابر که کتاب خدا و سنت رسول خدا است عمل اندر محلات
 و مشایخات و تقوی استخرج آنها بسوی اجتهادی که مختلف است با اختلاف
 اما است تعظیم امور کلینت بجز مقدور و خوف از عدم رسیدن بحق تحقیق است
 که نقل شده است که مردی داخل شد بر خضر الدین رازی که از افاضه علم علیها عین
 در خانه او پس یافت او را که میگوید پس از آنکه خضر الدین گفت از چه خبر است
 گریه تو گفت که مسئله حکم کردم بان کسی سال قبل ازین پس در مصنفات خود
 ان را ذکر کردم و مردم بالاعمال کردند پس الان ظاهر شد از برای آن که ان

مسئله

مسلطت بر این نیستیم از آنکه جمع آنچه تصنیف کرده ام و آنچه مختصر
 باشد پس نیست خوف امام ایشان با وسعت فضل و فهم او پس اگر کسی گوید
 که لازم می آید از قول شما بطلان اجتهاد گوئیم اری بطلان اجتهاد بقول
 ما است و قول علماء و متقدمین ما و متواتر از ائمه معصومین و تحقیق که گفته
 از پیش که حال ما در زمان غیبت امام مثل حال تصنیف است از اهل
 و ایضا حال ما در زمانی که امام غایب است مثل حال مظلومین محبوسین
 در زندان الظالمین است و مثل اسراة در دستهای مشرکین است پس
 و اجابت بر ما که عمل نمایم با آنچه علم دادیم که از خدا و رسول با آنچه رسیده
 و از ائمه با و توقف نمایم در آنچه علم نداریم مثل و چه بعضی بر مظلومین
 و محبوسین و اسراة در دستهای مشرکین که آنچه دانند باید عمل نمایند
 ندانند باید توقف کنند تا علم برای ایشان حاصل شود و هم چنین است
 حکم خدا در باره بندهگان در حال اضطراب در حال اجتهاد و قال طاب
في شرح التمهيد قد بين ان الاجتهاد عند مذموب الامامية طوعا
درجه الاعتبار و قد ثبت على بطلانه الامات الطحقات و الروايات
المواترت فاطق ان الطعن عندنا ليس مناطا للاحكام بل مناطا للحكام
مدلول الروايات فاعلم ما اخترناه اجتهاد التجري و اجتهاد المطلق سواء
البطلان فظهر بما ذكرنا بطلان ما ذكره صاحب المعالم في هذا المقام سيما
ادعاء الاجماع في اعتماده على المذهب المطلق مع كثرة الامات و تواتر الروايات
عن الائمة الهداة و نص قد ما بنا التفات على عدم جواز العمل بالظن

بعضی گفته است در شرح تفسیر احکام تحقیق که بیان کردم که اجتهاد دنیا
 بر مذمت امامیه ساکت است از درجه اعتبار و تحقیق که دلالت کرده است
 بر بطلان اجتهاد آیات حکایات و روایات متواترات از ائمه
 و الحق ظنی نزد ما مناط احکام نیست بلکه مناط احکام مدلول روایات
 پس بنا بر آنچه چهار کرده ایم ان را اجتهاد مجتزی و مجتهد مطلق است
 در بطلان پس ظاهر شده بود که ما ذکر کردیم بطلان جمیع آنچه را که ذکر
 کرده است صاحب معالم یعنی شیخ حسن پیرشده فی رحمتها در آن
 مقام خصوصاً ادعای اجماع در اعتماد لفظ مجتهد مطلق با کثرت آیات
 و تواتر روایات از ائمه هدی و نقل قدمائے ائمه بر عدم جواز علی
 بطل **وقال** ره فی فوائد الدغیه بدانکه نفوس قرآن و احادیث متواتره
 افاده علم قطعی میکند و دلیل عقایب نیز هرگاه ضل در ماده و صورتش نباشد
 افاده علم قطعی میکند و این بدیهی است که در مفید قطع معارضی مسمیست
 بود پس هرگاه لفظ هر مدلول دلیل عقایب مخالف نقل قرآن و حدیث
 متواتر باشد جزم باید کرد که ان دلیل عقایب نیست بلکه شبهه است و در صورت
 و ماده اش ضل نیست و سبب ترجیح نقل آن است که در دلیل عقلیه استنباط
 بسیار واقع میشود و بنا بر اینست که متفلسف و متکلمین در غایت آنکه با
 اثبات ان کرده اند با کمال مهارت در علم منطق اختلافات عظیم کرده اند
 و اما نفوس قرآن کتبیه عنی باید بنا بر آنچه گفته ایم جزم نباشد
 که در صورت معارضه سبب ادله عقلیه نفوس قرآن و احادیث متواتره

باید

تا دلیل نماید چنانچه متفلسف سبب اولی که تخفیف ضعیفه که از عقول علییه مرصه است ان شده
 و نفوس داله بر چهار و عموم قدرت باری تک و حدوث عالم غیر ان روایات و بیانات بعدیه
 قیحه کرده اند و خود را مستحق عقوبت الهی ساخته اند و جماعتی از متکلمین بدلیل قیحه
 شده نفوس داله بر جهل و کفر را تا ویلات بعدیه کرده اند و الله میدی الی مراد است
والیه در قوا اند میفرماید که بدانکه آنچه از من علی الصول نفع که دلیلش آیات حکایات قرآنی
 و احادیث صحیحیه بود است بدان علی جایز است و آنچه دلیلش آیات نظیه است علی
 جایز نیست **وقال** رحمه الله علیه کتاب الاربعین **الدلیل الثامن والعشرون**
 قوله ان هذا مراد علی مستقیماً فاستبوه و قوله قل اننی هدایتی الی مراد استقیم و قوله
 اهدنا الصراط المستقیم مراد الذی الذی الاله و وجه الاستدلال ان هذه الایات تدل علی ان
 لیه دنیا قیماً لا اختلاف فیها و طریقی استقیماً لا عوج لهما و یح علینا اتباعه و هذا لا یکن الا
 بنصب امام معصوم هر طریقی علی الدین مرشد الی سبیل القیاس و عیض مذمت مخالفین لایات
 القابلین بان الامامه بالاجتاز لیس لیه مراد استقیم علینا اتباعه لان منفسهم و رؤس
 مخلوقون فی کتاب و السنه و الدین عند هم ما اقتضی از او بجهتدیم فالعالم ما صلوه و
 الخیر ما حرموه لان الخیر لغتاً فی احکام الله لغتاً علی قولین **منهم** من قال ان الله
 لیس لیه حکم علی تعیین علی الاحکام تابعه لاراد الطهیدین و کل مجتهد صیبه فاما راه **د**
منهم من قال ان لیه تکلیف و اقله حکام معینا و لکن لم یضیعوا الا الاحکام اوله بر طریقه
 یعمل بالامارت فان اصحاب فداجران و ان اخطا فله اجر و احد و قد ترتب علی
 فتح باب الاجتهاد مفسد عظیمه من الحروب و القتل و نهب الاموال و قذافی
 مجتهد و هم خصوصاً ابو حنیفه بما منکوا به حرمة الاسلام و اهلک و سبب انهم کما فی
 بعض فتاویم کثیره ثبت حقیقه امامیه القابلین بان الله تعالی فی کل واقعه حکام معینا

معلوم عليه دليل قاطع وجامع الاحكام كلها ائمة اهل البيت الاثنى عشر عليهم السلام لان مراد الله
 ذموا الكهنة واتباعهم بالرجوع الى ائمة اهل البيت وجميع ائمتنا واما في حال غيبة
 فقد يتكلمون بشيئها بانهم كالمشركين من اهل مكة وكالمهاجرين من اهل الحبشة يعملون بما
 يعملون ويحاطون فيما لا يعملون وقد ثبت رمولنا ومقداننا امير المؤمنين عليه السلام **باراه**
 في بيع اهلنا الى اهل الجاهلية واولئك قال عليه السلام ترد على احدكم قضية في حكم
 الاحكام في حكمها برانه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله في
 القضية بذلك عند الامام فقضاهم فيصوب رايهم جميعا اجمع واحدا وبنيتهم
 واحد ولكن بهم واحد فامرهم الله سبحانه بالاخلاق في طاعة الله ورسوله وبنيتهم
 ام انزل الله سبحانه وبيانا قضاهاستعان بهم على اتمام الامور الشرعية ولا فلهم يقولوا
 وعليه ان يرضى ام انزل الله سبحانه وبيانا قضاهاستعان بهم على اتمام الامور الشرعية ولا فلهم يقولوا
 والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه ببيان الكل شيء ذكر ان الكتاب بصيغ
 بعضه بعضا ولا اخلاف فيه فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وان
 قلنا انهم لا يتفقون بالظن لا نفى بحجابه ولا نفى عزائمه ولا تكشف الظلمات الا لله وقد وردنا
 في التواتر الاول نقل عن كتب الخلفين عدة روايات عن حرمه العبد بالرائي النبي صلى الله عليه وسلم
موافق كونه فاضل بعد ادى عبد الحميد بن ابي الحديد في شرح ابن كلام معون في قوله
 واحد او الكتاب واحد او يجب ان لا يكون الحكم في الواقعة الا واحد كالمملك
 الذي يرسل امره رولا يكتب باسمه فيباو امره لقبضها ملكه وامرته فانه
 لا يجوز ان يتناقض او امره ولو تناقضت لرب السيف والجل **وانها لا يكون**
 الاختلاف الذي ذهب اليه المجتهدون اما ان يكون ما موراه او منها عنه والاول
 باطل لانه ليس في الكتاب وشيئ ما يمكن الحكم ان يتعلق به في كون الاختلاف ما موراه **وانها**

لا يخفى ان كل من جمع ما في الكتاب العزيز على خلاف ما في غيره من ادراكه امره بالحق والراد الذي اصل الامتثال في الاصل
 الشرعية وانما في قولنا ان كل ما في الكتاب العزيز على خلاف ما في غيره من ادراكه امره بالحق والراد الذي اصل الامتثال في الاصل
 الشرعية وانما في قولنا ان كل ما في الكتاب العزيز على خلاف ما في غيره من ادراكه امره بالحق والراد الذي اصل الامتثال في الاصل

حق ويلزم منه تحريم الاختلاف **وثالثها** اما ان يكون دين الاسلام ناقصا واما فان كان
 الاول كان الله سبحانه قد استعان بالملكفين على اتمام شريعته ناقصة لرسوله صلى الله عليه وسلم
 يسئل اليثابة عنه او يسئل المشركين له وكلها مكروه وان كان الشافعي فاما ان يكون الله سبحانه
 انزل الشرع تاما فقصر الرسول عن تبليغه او يكون الرسول قد بلغه عينا تامه وطامه فان كان الاول
 فهو كفايهم وان كان الثاني فقد بطل الاجتهاد لان الاجتهاد انما يكون فيما لم يتبين في الجملة
 للاجتهاد فيه **ورابعها** الاستدلال بقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله فانه بيان لكل
 وقوله سبحانه ولا يظن ان الله يترك الامور التي هي هذه الايات والله على اشد اشكال الكتاب العزيز على كل
 فكل ما ليس في الكتاب وجوبه ان لا يكون من الشرع **وخامسها** قوله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا
 فيه اختلافا كثيرا فاجعل الاختلاف دليل على انه ليس عند الله سبحانه بالادلة التي علمه الله سبحانه
 النبوة فوجب ان لا يكون فيه اختلاف وعلم ان هذه الوجوه هي التي تتعلق بها الامامة وقفا
 القياس والاجتهاد في الشرعيات وقد تكلم عليه صاحبنا في كتبهم اشبه كلامه محقق فانه كنعني
 قياسي واجتهاد خاصه اما على وجهه وبحسب معروف بان له اندر في الخلفين ان محقق قوله
 ودر شرح كلام حضرت در ذكر قران فيكوبه قوله فرضاه فيما بقى واحدا معناه ان لم يرض عليه
 صرحا بغيره في الزمير ليس يجوز للعلم ان يجتهدوا فيه فلهذا بعضهم ويجزمه بعضهم برفضه الله سبحانه
 امر واحد وكذلك سخطه فليس يجوز ان يكون شيء من الاشياء يعني فيه قول بالكل وقوم بالمرم
 وهذا قول منه تحريم الاجتهاد وقد سبق منه عليه السلام مثل هذا الكلام مرارا اشبه بالردن فلهذا
 العجب ثم يجب ان يتبين تشيعه في خود راتبه ائمة يدريد ائمة وعين مذمومين راجع اشارة
شعبه را که مذموم است **ثاني** في تشيعه من دين است **وهم** سيد احمد الفاضل
 الرباني سيد نعم الله الخزانة التي استمدت منه ابو طالب عزاه وكان هذا سيدنا
 محققا حدثنا واسع الدائرة في الاطلاع على اخبار الامامية وتبع الامامة خصوصا في تصانيفها

قوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله فانه بيان لكل وقوله سبحانه ولا يظن ان الله يترك الامور التي هي هذه الايات والله على اشد اشكال الكتاب العزيز على كل فكل ما ليس في الكتاب وجوبه ان لا يكون من الشرع وخامسها قوله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا فاجعل الاختلاف دليل على انه ليس عند الله سبحانه بالادلة التي علمه الله سبحانه النبوة فوجب ان لا يكون فيه اختلاف وعلم ان هذه الوجوه هي التي تتعلق بها الامامة وقفا القياسي والاجتهاد في الشرعيات وقد تكلم عليه صاحبنا في كتبهم اشبه كلامه محقق فانه كنعني قياسي واجتهاد خاصه اما على وجهه وبحسب معروف بان له اندر في الخلفين ان محقق قوله ودر شرح كلام حضرت در ذكر قران فيكوبه قوله فرضاه فيما بقى واحدا معناه ان لم يرض عليه صرحا بغيره في الزمير ليس يجوز للعلم ان يجتهدوا فيه فلهذا بعضهم ويجزمه بعضهم برفضه الله سبحانه امر واحد وكذلك سخطه فليس يجوز ان يكون شيء من الاشياء يعني فيه قول بالكل وقوم بالمرم وهذا قول منه تحريم الاجتهاد وقد سبق منه عليه السلام مثل هذا الكلام مرارا اشبه بالردن فلهذا العجب ثم يجب ان يتبين تشيعه في خود راتبه ائمة يدريد ائمة وعين مذمومين راجع اشارة شعبه را که مذموم است ثاني في تشيعه من دين است وهم سيد احمد الفاضل الرباني سيد نعم الله الخزانة التي استمدت منه ابو طالب عزاه وكان هذا سيدنا محققا حدثنا واسع الدائرة في الاطلاع على اخبار الامامية وتبع الامامة خصوصا في تصانيفها

بعده لقايف علامه محلي رحمه الله منها كتاب شرح تذييل الاحكام كبر واسع المحتويات
 شرح التذليل صغير كتاب شرح الاستبصار كبر شرح التجميع كتاب شرح الاضواء كتاب
 شرح غوامض الاسرار كتاب شرح الفقيه كتاب شرح نهج السراج شرح
 عيون اخبار الزمان رسالة تتخلف في الصلوة كتاب غرائب الاخبار وادواتها كتاب
 رياض الارباب كتاب منج الطيور وغيره كتاب نزهة القلوب وبعده طرفة النظر كتاب
 طرفة علامه محلي رحمه الله في كتاب غرائب الاخبار شرح تذييل الاحكام مقرر ما تدل عليه
 دعوات الناس الى العبد الطوبى والارادة والاجتهاد هو اهل هذه المذاهب لا يوجب استطلاع
 مدون بزمنه في الهمم والعهد باقوا هم حتى انه لو نظر للناس حديث من النبي صلى الله عليه واله عن خلاف فتدبرهم
 رساله من طلب اولوه او طرحوه او كلوا اخمين رواه حتى تمت البلية وتهدت اركان الدين واما
 كثر يد الجوع الذي روعاهم الى العبد بالانبياء والفقهاء فهو انهم لم يعملوا بالكلام اهل البيت عليهم السلام
 ممكن الخوان في جوانب الفارسيين الذين انتهوا الهمم من اهل البيت منفضا الى ما فعله اهل سلاطين زمانهم
 من الاحترام والاعتبار لمن لم يأخذ الحديث من الاسماء العظام فلم يكن عندهم من الاخبار
 النبوية ما يغني بالوقائع الواردة في العبادات والمعاملات فاضطر والى العبد بالارادة والاعمال
 واما شيوه اهل البيت عليهم السلام فعدوا الفقه الاحكام وكتبوا عنهم كتب كثيرة في الاخبار المشتملة
 على كل الابواب ولم يقبلوا الفقه والادب الا تزيان احسن امور الان الذين
 من روعاهم الى العبد بالانبياء والفقهاء فهو انهم لم يعملوا بالكلام اهل البيت عليهم السلام
 هذا المنوال فلا يحتاج في العبد الا الاخبار باسم عليهم السلام **اما الاجماع** فما ائمت حجة
 الالهية بنو اعراب الذين باثبات خلافة الثلاثة واما عندنا فقد نفس الامارات عليهم
 السلام مشروط بحصول العلم لفظي بدخول الامام عليهم السلام في جملة الخلفاء وهذا غير موجود
 ومما تقدم وجوده يكون راجعا الى حديث **وقال** رحمه الله في كشف الاسرار شرح الاستبصار
 در صاغية جزاير من اعلى الله في سنة خمسين بعد الفاتح فهاك م

ما لفظ

ما لفظ فاعلم ان المتقدمين رضوان الله عليهم كانوا يعولون باندراس اصطلاحهم بسبب ركن المصطلح
 الاربعة والكتب التي فيها اربعة الملاف وحدث اصطلاح جديد حتى يصحوا هذا الاصطلاح
 عبارات تخص كل نوع منه باسم بل كانت عباراتهم مخصوصة بذلك الاصطلاح الذي كان معروفا بينهم
 فاذا ارادوا ان يذكر واحد الرواة بالصحة والتوثيق ذكروا على انما تختلف وذلك انه اذا كان
 ثقةنا بطا فان ارادوا ذكر حاله على طريق اللجمال والاحتمال فلو اشتهر بالثقة او عدل او نحو ذلك
 ولذا ارادوا بيان احواله على طريق التخصيص ذكروا بسبب ثقة وحسن حاله قالوا انه كان وكذا لو اوردوا
 الاسماء عليهم السلام واثني عليه او انه فاضل او انه اول من نشر الحديث ببلد كذا كما في التبراهيم
 فمرادهم من ذكر هذه العبارات تقيح اخبارهم هؤلاء الرجال بل يمكن ان يقال ان دلالة هذه العبارات
 المفصلة على التوثيق الحكم من دلالة تمولم ثقة وذلك ان هذه العبارة دعوى غير دليل فانه ربما كان
 السبب فيه ما لو ذكر ذلك اسبب لم يكن كاف في توثيق ذلك الرجل بالاصطلاح الجديد كما هو معروف
 بين من فرض اصحابنا مثلا ما ذكره ابن خنبله ولم يقبل الفقه عليه بحجج جرح ولا تقدم قالوا ان
 الشهد التامة بقرينة من قبله فقبلوا التوثيق ولم يسئلوا من اين اخذته ثم قال ولله
 الحق سبحانه التسبيح حسن الله اليه وجدت بخطه والورث بعض مؤايد ما صورته بحرف خطه
 المذكور بحرف ولا تقبل ولكن الاقوي عندي انه ثقة لقول الصادق عليه السلام في حديث الوقت اذا
 لا يكذب علينا والحال ان الحديث الذي اشار اليه ضعف الطريق فيعلق به في هذا الحكم مع اعلم من
 انفراد به غير من عمل الوقت في الكلام الاضواء في الخطا ان الاعتماد في ذلك على هذه الحجة
 مع احتمال ان يكون قوله عليهم السلام اذ لا يكذب علينا في خصوص هذا الاحوال اشهر الوقت وهو
 عتا وبالجملة فانه لما ذكر سبب التوثيق ورد عليه الاعتراض بعدم الدلالة عليه من هذا الناحية
 المحققين من اصحابنا الذين توثقوا من الرجال الذي استعرض لهم المتقدمون والذي استغادوا
 منه عبارات تضمنت مدحا كما قالوه في التبراهيم بسبب ثقتهم لان الحديث مدحهم في بار الوقت بقرينة

توثيق خطه

التبراهيم

الحاجية
في قوله تعالى
علم

وكذا وثقوا البرهانين بجزاير الالهوازي لان سيدنا الطائوس قوله في ربيع اشيع من سفراء الصالحين
ونحو ذلك مما تقدم في مقدمات هذا الكتاب بفسار احوال من هذا التحقيق ان الشرحيات المدعى
تدل على التوثيق فيكون الحديث صحيحا لكن جرينا في هذا الكتاب على طبع الجتهدين وهو ان العلم
الاجمعيان وربما بنينا في بعضا عينا سيدنا الربيعا عما ذكرناه هنا **وقال** رة في غاية
المرام شرح تهذيب الاحكام فان قلت قد استدل الجتهدين على صحة طرقهم ببعض الاضار
فمنها ما رواه ابن ادريس قدس الله روحه في اخر ابواب كتابه من جملة ما اخذه من صاحب
البر نظر صاحب الرضا عليه السلام من ابن ابي عمير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما علينا ان نعلم
الاصول وعلينا ان نتقوا **انما** محمد بن ابي نصر عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال علينا ان نعلم
الاصول اليك وعلينا ان نتقوا **فقد** استدل الجتهدون رضي الله عنهم على طريقتهم في جواز ما
استنبطوه من الاحكام **والجواب** عن هذا ظاهر وهو ان المراد بالفروع جزئيات القواعد
القلبية لا الظاهرية وذلك ما لونه عليه السلام كشي في حلال وحرام فهو كحل من تعرف
احكام بعينه فتدعه وقوام علمهم العلم الكافي بعد الاضمار لا يلتفت اليه وامثال هذا
فروعاية هي جزئيات الجتهد في الامام والدمور وذلك لانهم علمهم العلم الكافي لا يعلمون
شيعتهم لا يمكنون من سواهم عليهم السلام والرجوع اليهم في كل الجزئيات اما بعد الدار اربعة
اولا استدلالهم الزمان عليهم السلام واما القواعد الاصولية المذكورة سابقا فلانها ليست
من فروعات القواعد التي وردت عنهم عليهم السلام بل هي قواعد براسها ويندرج تحتها من اجزاء
مثل القواعد التي روت عن الامام عليهم السلام بل اشرح القواعد المذكورة ان الفروع هو الذي
يكون صفر في القياس والقاعدة الكلية يكون كراه حتى يحدد لا يتجلى كما تقول هذا مطلق
كل ما مطلق لم يعلم مباشرة بنحو ظاهر فيكون هذا ظاهر وامثال ذلك وهو اصل هذا العلم ان
الطريقة الواضحة هي اخذ الاحكام من الاضار ومن ظهور القواعد سواء اذاد العلم او الطرف

الراجح

الحق
في قوله تعالى
الحق

الراجح وسواء كانت الأدلة مطابقة وتفصيلا او التزاما فهذه طريقة وطى است كطريقه عمل بقوله
الاستنباطات والادلة العقلية ولا الطريقة صاحب الفوائد المدنية القابل بشرط القطع في الاحكام
والاجتهاد التوقف ولا يجوز عنده العمل بظواهر القرآن بل لا يخرج من باب التمسك به عند عدم
الاجتهاد اليه الى فرافاد واجاد **ومهم** الفاضل اخذت بسيد احمد الزمالي لا بغيره فحق
الاستبصار رحمة الله عليه تلميذ شيخنا محمد بن الحسن بن جلاله وشيخنا باقر العلوم وشيخ صفوة محمد بن
ابراهيم است در رساله که در بیان اجماع تأليف فرموده است بغير ما يدک بعين انما ان كلام
اجماعه تحت ايات اتفاق جمع است بانه اكر اتفاق كل است شرط بانها شديت
که راضی شود با ما مر او امام شان باشد پس نزاع امير المؤمنين عليه السلام با معاوية عليه السلام في
بجانب نزاع امام حسين شهيدنا بيزيد عليه السلام والعذاب الشديد وجهه شديت ودر رساله که عقده
بجانب اجماع حديثي است که از حضرت رسول صلي الله عليه واله رويت کرده اند که لا يجمع الى
الخطا وبرابر عقل واما فضل تحت است که جمع است صدق عمر كمنه مكر كانه اهل السلام
ظهور حضرت شهيد الانام تا قيام قيامت وحين اجماعهم كتحقق بخبر اهل البيت واهل بيوت صحیح
باشد بخلاف ان است که خطا است بخبر اهل بيوت است از عهد ظهور علم الى انقراض القواعد
والمعنى راجح في المدعى في العلم من حيث وجوه اجماع تحت بنحو حال انك بعينه از عهد اوند عالم
ما شديت اطمینان مگر کسی که خبر الی معلوم باشد عصمت او پس خواه يك كس وخواه بيشه كس
اخبار امر فاما احتمال خطا در ان ميروند وهرگاه خطا باشد متابعش نیز خطا باشد وديگر
اگر اجماع شرط باشد علم با امت مهم امامي هم ميرسد الا بعد از تحقق علم بان اجماع واثبات
اجماع بر امامت امير المؤمنين عليه السلام باين طريق ممکن است چگونه ممکن باشد وصال انکه
معيونه وامتاع او مخالفت نمودند و اگر گویند اجماعهم که ميگویند اجماع اهل صل عقد است
ومعوية داخل در آنها نبود کونم در حدیث تحت اجماع عام است وخصاص باهل صل وعقد

215

نادر و چگونه معاویه و اضر در آنها نباشد و حال آنکه کتاب وصی و مجتهد عن الاطلاق بود و
اتباع اجماع بر خلافت ابابکر نیز ممکن نیست و حال آنکه جمیع فرق شیعه و بعضی از فرق خوارج
منکرند و بعضی از اهل سنت نیز انکار کرده اند و بجهت تک کسرا کما فی الاستدلال و از
مفسدان فافند و دیگر آنکه اگر اجماع حجت میبود ابوبکر حرار را بر وصیت نمود و عمر بن
اندخت اما اجماع که نزد امامیه حجت است آنست که اتفاق کند جمیع را بر هر که علم ظهور
رسد که یکا از آن مجموعین معصوم است و لکن تمیز دلالتش در شخصی او بعینه و بعضی اجماع محقق
نمیشود زیرا که امام قبل از وقوع غیبت ظاهر و مشهور بود و نزد شیعه در هر عصر از هر طبقه
امام عصر خود را میشناختند و بعد از غیبت جمیع است حصول علم بمثل چنین قائم **و منهم**
الفاضل المحقق المدقق الربانی الاقارصی القزوینی رحمه الله و صاحب کتاب بیان الطوائف
و کتاب بیاضه الاخوان و غیره در بیان الطوائف میفرماید اهل اهل الاجتهاد فیقولون
متمکات فان تکو ابان یقتضی العلم بالامر الاحکام المذكوره معتقد را با وجود ان و هو ان
قیام الظن مقام علم عند تعذره معلوم عقلا بخوابهم ان معتقد انما هو یحصل العلم بنفس الکلام
فی الواقع و اما یحصل العلم بطریق العمل سواد واقع حکم الواقع لا یغیر معتقد و هو مکلف
فلا یحتاج الی یحصل الظن بالحکم الواقع و ان قالوا ان مخالفة الظن حاصل با حکم بعد التبع و عدم
حصول علم مظنه للمواخذه الاخریه و دفع المضده المظنونیه و جعل عقلا بخوابهم انما اذا
علمنا طریق العمل و علمنا علی طبقه بکون عدم المواخذه معلوما و لعل اتباع الظن ح کون
سببا للمواخذه باعتبار عدم المبالاه مع عدم الخیال لظهور الدلائل المانع من اتباع الظن و ان
اعتمدوا علی اجماع علی جواز او محاربه الاثم علی الخیال فی غیر اهلهم انه محض دعوی و ان
استدل بکثرة اهل الاجتهاد و بما روید در آنکه از طریق العامة کقول البیضاوی علی العده و ان
لعروض العاصی حکم بعضی القضا یا فقال اجتهاد و انت ما فرضت ان نعم ان اجبت فلک

المحقق الاقارصی فی بیان الطوائف

اجران و ان خطرات فلک احد واحد و امثال و من طلاق الخاصه کما ذکره محمد بن ادریس در شرح
ابواب شهر از من جمله ما اخذه من جامع الزنط من حب ارض علیهم السلام و یافن لبه عبد الله
قال انما علينا ان نعلم انک الامول و علیکم ان تقربوا و عن الرضا علیه السلام قال عین الفاعل
الاصول و علیکم التوفیع فی اجماعهم ان لا عبرة بالکثره و الاخر یکن تأ و یلها نیز لها عین
الا جتهاد فی محل حکم و هو جائز کما ستعرف او علی توفیع اجزئیات عن القوانين الحکمیة للملحق
علیهم السلام و السامع انهما معارضة باجماع الطائفة المحقة علی خلافها کما یاتی و بالایات و الا
النهیة عن الاختلاف و التفرق المانع من اتباع الظن عن ان امثال هذه الدلائل فی هذا
المقام من قید المصادرة لان غایة ما یحصل منها لیس الا لظن برحمت ان قطرات اتفاقا
منه لان تجزیه اسم اتباع الظن انما هو فیما عدا هذا الاصل الی اعدا الامول العقلیة علیها عند تحقیق
و اما اهل العلم فتستند به طریقتهم طولاً و کتب بل فیوضه و متواتره الاخبار و الآثار الدلیلیة
و جوب العلم الناهیة من الاختلاف و التفرق من الدین القرینیة فمدته امتناع الظن و ان
لا یغنی عن الحق شیء و اجماع الطائفة المحقة الداخل منهم ارباب العینة من اهل البیت علیهم السلام من
ظهور رسم ال وقت حدوث هذا الزمان فی جماعه من هذه الطائفة و ثبوت منوعه و منظر اتم
حالی فیه من ذلك بالآثار المتواترة معنی عنهم علیهم السلام الموجبة للقطع بان طریقتهم كانت نفرا لاجتهاد
للقطع بالآثار الاخران طریقه اید حقیقه و اثبات الاجتهاد **فان قلت** بعد الظن منهم عن اجماع
لا یستند به الا رایح المعجزه الاجتهاد الاطلاق الظن علی المرجوح و علی ما یحصل من جوارحه کما فی
المبته و کذا العلم للمورد بل علیه لا یحقق الخیر من بعد الظن رایح خصوصاً ما علم بالمرم و لا یستند
الحاصل من تتبع المدارک المعلومه الحقیقه و یح یکن ان یرجع الخلف فی هذا المقام حقیقه ان خلاف
خیمه طوائف الاجتهاد مع العامة من اتباع الطوائف انما یصل من امثال القیاس و الاثنان و
المصلح المرسله فیه مال طریقه اهل الاجتهاد من الخاصة مع طریق اجماع اهل العلم **قلت** هذا

توصيها بالرفاد فان تنبع الحقائق اللغوية والشرعية المضبوطة عند تحقيق علمي الواسع والاصول
 وتامل في وجه المجازات والمخاطبات العلمية ثم الفقه في نفسه علم ان العقل العلي لا يمكن ان
 يتجاوز احوال قديم الالام الا ان فيما كان نزاعهم فيه لفظيا لا لاطال بحتة **فان قلت** جواز
 اتباع الظن والاجتهاد في بعض المواضع من ضرورات الدين كما في جهة القبلة وقسم المسلمات
 واروش اجنابيات **قلت** ان اهل العلم يفرقون بين نفس الحكم ومجمله ويقولون ان الاجتهاد
 في مجال الحكم يخص فيه اتفاقا وانما المنوع منه المشايخ فيه علينا وبين اهل الاجتهاد
 هو الاجتهاد في نفس الاحكام وصل مبالها واليه حصول الظن في تلك المجال مثلا في حصول
 العلم بجواز العدم مقصودا بلا خلاف فمع العلم على العلم اليقيني وان توسط الظن وما توأم
 من اجراء لفظ ذلك في الظن الحاصل بالاجتهاد واشتهر ان ظنية الطرق لا ينافي علمية الحكم
 وبني عليه العدم بحتة في التمهيد عند العقدة من العلوم مع كون مبدء اجتهادية مبنية
 على دعوى ان المظنون بعد ذلك الجهد في الطلب معلوم جواز العلم بما يشكك الدلائل التي
 عرفت حالما فتدبر الى اخرها فادوا جاد **وفهم** العالم الرباني الموطع محمد بن
 الكاشاني رحمه الله ومنه من اجناب بدر واجتهاد مشهور تراد استراجيح بنابر
 عبارات او شبه سفيهة النجاة والاصول صليمة او شاد صدق استبراهم عا در حصول
 الاصلية بغير ما يد **وصل** العلم بالضرورة لا تدعو الى الاجتهاد وبالمنع المذكور في احكام
 قط ففضل عن تعلية المحمديا كان او ميتا لان محلات الكليات وسنة واحدا لمتنا عليهم اما
 مضبوطة والفتوا بط الكليات عنهم عليهم السلام منقولة مقررة ثم ليس الاجتهاد المحمديا ومعرفة اجتهاد
 لتقلد من فقه قنوا وراجهدين من عباراتهم باسهل من فهم محكمات الكتاب وسنة واحبار اهل
 البيت عليهم السلام بل الامر بالعكس فان الفاظ الكتاب واسمهم في الاجتهاد في حق مضبوطة
 اكثر الا ان ديت اجوبة لا سولة والسؤال قرينة قوية على فهم المراد من اجل ذلك فهم

الجملة من اولها

الاصول الموضوعة ولها عاتق لم تدر
 ثم معرفة كيفية صناعتهم ثم الطريق في الاجتهاد لمن اراد ان يوسع في الاجتهاد ثم معرفة
 به لمن اراد التعليل او فهم فتاوى المجتهدين من عباراتهم المشافهة ففي غاية الصعوبة لعدم
 الضابطها ورشدة الاختلاف فيها ولو لم يكن على المقلد الا هذا التميز كان حرجا كبيرا
 فكيفها استطاعوا اما التعارض والاختلاف في مشركه كل هرفق اقول المجتهدين اكثر منها
 في اجزاء اهل العصمة صلوات الله عليهم مع انه لا اختلاف الا في الاخبار والفتاوى وقواعد مقرونة و
 قد حكم فيها التمسك بالحدوث وغيرهم وفسروا وينوا ووقعوا بين مختلفا بما وكفوا ثمرته ذلك كذا
 عليهم خلاف في اجزاء المجتهدين وحلاف فتاويهم الجردة عن الدين والنقل الموضوعة في اجزاء
 لها والشهرة ليست بحجة سماه الشهرة التي هي في البيهقي اليوم فانها شهرة بين المتأخرين المجتهدين
 بحون القدماء الاخباريين وما قد افرغ علوم ورت شهر لا اصل له ورت اصل الشهرة كما
 يعرف من خبره واليه قد ورد عنهم عليهم السلام في حديث التعارض الا في الاحكام او الخبر او
 غير ذلك وهو اذن للكلفين عامة بالتحيز بالاجتهاد المختلفة الواردة عنهم عليهم السلام على التمسك
 ولا اذن لجهة الاجتهاد بل ورد المنع منه فضلا عن الاخذ بفتاوى المجتهدين الجردة على
 سنة الامم عليهم السلام خصوصا مع سطراب فتاويهم لفتاوى الواجد منهم كحفت وادوات
وقال في كلمات الطرف **تجيب** كيف يجوز في سنة ائمة الشريعة ان يكون الاجتهاد على
 المقتول المختلفة والاراء الغير الموثقة شرعية الدين ومنها ما او يكون شي منها ولا اذ المحمدي
 فيه رواه وعلاها وبغير خلاف ان الاراء لا تكون مترواق والظنون قليا تطلق والافهام
 تتناكس وجوه الاجتهاد تتعاكس والاجتهاد يقبل لشكك ويتطرق اليه ركك فيقتضيه
 ما يقوم ليس منهن ويدخل في سنة محمدي من هو يوشرك عنهم كما نرى في ابناء الزمان وسبح
 الذين حلوا من الاخوان ومن ثم تزلزله في علم اراءهم يعيون وفي جاقا ويلهم يفرقون

بأنه نفعهم بعضا ويعين بعضهم بعضا
بمنه
بمنه
بمنه

له عليها يتقانون وبعضهم ما بعض سيجون ان ربك يقض عنهم فيما كانوا فيه يخلفون
ابن ابي الفاضل المصنف الحديث الرباني الا قال في الكافي في رحمة الله
في مقدمته شرح المصنف ما لفظه اما بعد فان اول الامور بالرعاية وبعثها واهتم الاوار
بالانذار واقدامها هو العلم بالشرائع الدينية والديانات الشرعية اذ به يفوز الفاضلون
ويستحقون يقولون وما ذاك الا بالنسبة لما سنه الله من العباد والاتباع لما دعا اليه اولئك
الذلة والنجت عما يؤدي اليه الزينج والوسوس من اتباع الراي والظن والقاس
ومنهم العالم الرباني الشيخ عبد علي الجوالي قدس سره النوراني قال في كتاب
الاجازة في معالم الشريعة بالفاظ الرفعة والادب العرف ففسره بالاصحاح والبراهة الا
وعرفوا الاصحاح بانته ثبوت الحكم في الشريعة الثابتة بقولنا علمنا في الزمان الاول وشكوا
له بالحكم بصحة صلوة ابيهم الواحد له في اثناء الصلوة استغنى بالصلوة الثانية قبل الوجدان
وارادوا بالبراهة الاصلية صلوة الذم عن الشواغل والكلمة عند عدم الدلالة الشرعية
في عمود الالف العقل حكم فيها بالحقية ولما فهم شأنه ذلك بعض تحقيق متاخر بالاصحاح
اذ لم يكن الشرع يتوقف على صدور النظر في العقل ما شابه وانما مستند السنة و
الكتاب **ومنهم** السيد الفاضل الجليل السيد المصنف في الدرر الزكية صاحب
كتاب تنقيح العلوم وقد تبصروا في هذا العلم **ومنهم** صاحب كتاب تنقيح العلوم
ظنه واجتماعات حدسية في توالي اصوله **ومنهم** الشيخ الفاضل الحديث
المعظم الامام الشيخ جعفر بن محمد بن موسى جعفر الله ورسيه كدره من المؤمنين مسكونه
بدره من دراهن زمان ان را در وقت كونسيد شيخ عبد الجليل بن زينة در بعض الفضا
كوبد كخواجده جعفر بن يحيى در فضول علوم مشهور بهم و مصنف كتب وراوي اخبار اسيان
و در سائل تشدد بجزر در وطن خود وفات فرموده و در كتاب تنقيح العلوم اجتهاد فرموده

كما نقله

ومنهم

ومنهم الشيخ العالم الحديث الرباني الشيخ عبد الله بن نور البجائي رحمة الله عليه صاحب كتاب علوم
يكصد جلد است در احاديث و احوال حضرت سيد الانبياء والمرسلين و رتبة طاهرين صلوات
عليه و عليهم جميعا بن تاليف فرموده و در كتاب نزور احاديث لسير در ذم اجتهاد و
راي و عمل الظن و قياس ذكر فرموده مثل السقوي اجتناب الظن ارياب **ومنهم** صاحب
المخطوط فاقد **وايضا** لم يزل يفتي بالظن و **وايضا** الظن بخلي و **وايضا** لا يصيب **وايضا**
الظن الكذب الكذب **وايضا** من ظن او شك واقام على احد ما فقد حبط عمله الى
غير ذلك من الاخبار **ومنهم** الشيخ العالم الحديث الشيخ عبد علي بن جعفر الطوسي رحمة الله
و قدس سره نورتهن وغيره **ومنهم** الشيخ الفاضل الورع الحديث الرباني المولى عبد الله بن
رحمة الله تعالى اجتهاد و قياس و عمل باخبار اهل البيت في در مقدمه ابن و حيزه كذبت
ومنهم الفاضل العالم الحديث الرباني الشيخ عبد الله بن صالح التميمي در كتابه منتهى
في اجوبة الشيخ ياسين در تولد البرج من سنة است كما في الحديث الفاضل الشيخ عبد الله بن
الطاج صاحب بن جعفر التميمي رحمة الله وكان قدس سره اخبار با صير فاكهة الشريعة على
اجتهاد و علمه والدره فقد كان مجتهدا في كبر الشريعة الاخباريين وقد عرض بذلك في
الرايين المتبعين رديهما على الشيخ عبد الله المذكور و الحق كما ذكرناه في كتابنا الدرر النجفة و قدما
الطابق موصد هذا الباب و رضاه السر وونه الحيا طافية من المفاد الرباني لا يخفى على اولي الابصار
ومنهم قائم الحديث العالم المتبحر الرباني الشيخ يوسف بن احمد البحراني صاحب الجواهر والدرر
اللولوة وغيرها وكان وفاته رحمه الله في مشهد سبط شهيد عليه السلام سنة ثمان مائة و ثمانين
المائة الثانية من الالف الهذ و دفن رحمه الله عند اقدم شهداء علمه في مشهد و الثمانين في الرواق
و در حدائق در باب نجات ابوال دو ابنة ميمون يدك و هم صنف في علمي طهارت
يتعملون محالهم عليهم السلام و در مقدمات حدائق و در النجفة اوله و **وايضا** في اجتهاد
ظنية ذكر فرموده است **ومنهم** المصنف الرباني الاقح الجليلي بدر الاصفهاني رحمة الله عليه بن زيار

تا نسخ وفات صاحبها

اولی هر شود و باطله اگر خواهد که بی و عبارات هر یک از علما را در قیاس نویسم که بخواهد
 در خانه اگر کسی است بگوید نفعی اجتهاد و عمل قیاس و اخبار را در میان امامان
 ظهور و وضوح داشته که عبدالمجید بن ابی سعید با وجود سن و فاضل در مغانه با صریح میدانی
 و سراسر فضلا مخالفین در کتب خود در وجه استماع ما میباید ذکر کرده اند و در کتب معتدین
 تخصصها بر نفعی اجتهاد در ای و اخبار را در دو قیاس خصوصاً اولی و منصوص علم در علم مرتبه
 مکرر است چنانکه بعضی از آن مذکور شد با این که در ظاهر است و در ظاهر است که انانیت
 مطالب اصول دین را بر مخالفین نظر حضرت از امام علی است بر چند حقیقت فکریه و تحقیقات
 نظریه میفرموده اند و ایشان در فروع دین مرتبه هم اند که نظر را در جمع بین آروایات
 المعصومین بطریق مرویه از باب عزیمت میدانند و معتقد بر کرمه فیستعملی حسن بوده اند
 با تقریحات عدیده بر تعبد بظن و رای و اجتهاد و قیاس و جمیع منصوص علم و اخبار
 و غیر ذلک مرجع امامان اجتهاد و ایشان را مکتب امام علی اصول الدین و حدیثین زنجیر
 اثنی عشره بحسب فروع دین می نامیده اند و هر طایفه از اصول مرتجع فروع بجهت آنکه هر عاقل
 اصول مسلم الفروع بجهت و اول کسی که احادیث معصومیه را نسبت با حاد داد این او
 بود و اول کسی که احادیث را چهار قسم نمود یعنی صحیح و حسن و متواتر و علامه صاحب و ظاهر
 منظور نظر شریفش بیان اول و حق نمودن در عمل است و اول کسی که حدیثین امامیه اخبار
 نامیده عقده صحاح بود و هم چنین اول کسی که طایفه طریق را مضافه قطعه حکم ندانسته اول بود و او
 کسی که خطی در فتوی را معذور دانسته و او را مجور دانسته او بود و از زمان او امامیه را
 مجتهدین و حدیثین گفتند و طایفه اصول و اخبار را نامیدند **و باید دانست** که مناظر حدیث
 صحت صدور بیان تکلیف است بدلیل هر چند نوع **اول** آیات حکمیه باعتبار دلالت از نص
 و صریح باقی حکم و عدم نسخ آن **دوم** آیات ظاهره الدلاله بالفصام بیان معصوم یا فرشته
 دیگر که تعیین مراد الهی را بر **سوم** احادیث نبویه از طریق ائمه معصومین که باب مدینه علم اند

و در کتب اصولی

چهارم احادیث ائمه هدی علیهم السلام که مضبوط در چهار صد اصل و شش هزار مفصل است در
 زمان حضور ائمه هدی است که مجموع اخبار را شیخ طوسی در کتاب شیخ محمد با بویه در سنن کبیر و شیخ
 العلم شیخ ابوجعفر طوسی در تهذیب و استنصار جمع نموده اند و مرجع این چهار دلیل است
 حدیث متفق علیه شیعه و سنی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که میگذارد میان شما دو
 چیز بزرگ و آن کتاب خداست و عزت من و این هر دو از هم جدا نیستند تا در حقیقت
 کوشش بر من وارد شوند دلیل اول و دوم کتاب الله را جمع است و **سوم** و چهارم ما به است
 علمیم **و باید دانست** که مجتهدین شیعه بر دو طایفه اند یک طایفه در قیاس تعبد بظن و نفس حکام
 با قدامت است که در اندک و فاق طایفه بعد از اقیع آن را شرع میدانند نه عقیده که این مذ
 محققین معتقدین است و بنا بر قیاس شرعی قابل تخصیص میدانند و گویند اجماع طایفه بعد از آن
 باب علم بر عمل ظن مختص بر شریعت و قدر متیق از آن ظن مجتهدی را میدانند و لهذا
 تقلید نیست تجویز میکنند و عده دلیست که اجماع است چنانچه عده دلیست که در حواظ
 اجتهادیه نیز اجماع است و اول مدعیان اجماع ابو عبد الله تحجین ادرش شافعی است
 و در کتب اصولیه ایشان مقرر است **طایفه دوم** از مجتهدین تصریح بر تقلید بظن کنند و منا
 تکلیف را ظن مجتهد دانند و علت است با علم اخبار طریق شرع را در الفاظ
 دانند و لهذا تکلیف اهل حضور و غیرت را در مظنه بنذارند و تقلید میت را با بر نهند
 و این که خطی در اصول را مانند خطی در فروع بعد از استنفاع و معذور میدانند
 لهذا عده اصنام و بیهود و نصاری و مجوس و سائر ملل مختلفه را بعد از فرض استنفاع و مع
 بپیم و بین آن معذور میدانند و کوفتشان را کوفت حق میخوانند و فاضل محقق ربانی را
 ابوالقاسم حدیثی قدس سره النورانی در رساله فارسیه خود و همچنین در کتاب فرائض این بیان
 تصریح فرموده است و قابل بیان مذکور است و با این که جمعی گشاده غافه طلبه این مذ
 احتیاج فرموده اند و بنا بر اخبار ایشان ببدل و مع در سجوی حقا علمه نامه وصول حقا

نیاست و بعضی خلاف بران عقلی و صریح مدلول آیات و روایات **فدکه** پس سالی علی
 که نام اجتهاد نظمی و اجتهاد حدیسی و قواعد غیر رومی اند علی الاجمال المبتدعین
 اذین **ب** حرزین عبد الله صاحب کتاب **المعلوه** **ج** شیخ فضل بن شاذان نیشابوری
 شیخ ابوالقاسم بن روح **د** ثقة الاسلام محمد بن یعقوب طینی رازی **ه** شیخ بن قتیبه رازی
 ز شیخ ابوسهل النوبختی **و** شیخ صدوق محمد بن بابویه **ط** شیخ مفیدی **ی** سید مرتضی **ب** شیخ
 ابوجعفر طوسی **پ** ابن ادریس **ج** سید بن زهره **د** قاضی بن البراج **ی** سید جمال
 الدین بن طاووس **و** شیخ عباس مشیم کرانی **ز** خواججه نصیر الدین طوسی **ح**
 محقق **ح** **ط** علامه **ح** شیخ سعد بن عبد الله قمی **ک** شیخ نعمانی **ک** شیخ ابوالقاسم
 بن قولویه **ل** شیخ ابوالفتح کراچی صاحب کنز الفوائد **ک** شیخ ابوالفتوح مفسر رازی
 مزاع **ک** شیخ منجی الدین **ک** شیخ زین الدین سروی **ز** شیخ ابونصیر طوسی **ک**
 شیخ بن رطبه سوراوی **ک** سید مجتبی بن داعی **ل** شیخ العباس هاری **لا** سید مرتضی
 رازی **ب** شیخ ابوعلی طوسی **ج** سید فخر الحارثی **ل** شیخ جمال الاسلام صمدی
 احسن بن علی بن محمد بن بطریق الاسدی **ط** مولد دروش محمد نظری **و** شیخ
 جمال الدین احمد **ز** مولد عبد الله تستری **ک** سید ماجده علامه **ط** سید یحیی الله
 جزائری **م** شیخ داود بربلسا **ن** شیخ فخر الدین طریحی **ب** سید محمد مؤمن استرآبادی
ج شیخ زین الدین علی سلیمان بجز **د** شیخ صلاح الدین بجز **ه** شیخ سلیمان
 بن عبد الله شراوی **و** شیخ عبد علی حمزه **ز** شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن شیخ
 حسن بن شهید ثانی **ح** سید محمد بن محمد بن حسن شهرمان قاسم **ح** سید عبد العظیم
 استرآبادی **ن** سید شمس علامه **نا** شیخ فخر الدین الرجبی **ب** قاضی میر حسین **ج** سید
 میرزا جزائری **ند** شیخ سلیمان صالح **نه** شیخ عبد الله بن صالح **س** شیخ الامام
 حسین بن سعید الاموزکی **ف** فاضل محقق محمد بن محمد شریف استرآبادی **خ**

شیخ محمد بن حوالی **ظ** مولانا محمد تقی مجلسی **س** مولانا محمد باقر مجلسی **سا** مولانا محمد باقر شری
 شهرور نجفی **سب** مولانا محمد صالح مازندرانی **سج** سید عبد الله تستری **سد** مولانا عبد الله
 توست **سه** سید صدر الدین همدانی **سوا** قاضی شارح مفاتیح **سز** مولانا محمد
 خلیل قزوینی **سم** قاضی قزوینی **سط** مولانا علی الصفور قزوینی **ع** شیخ حسن بن
 الدین عاملی **ع** شیخ عبد الوهید اصفهانی **عب** علی بن محسن فیض کاشی **ج** شیخ محمد بن حسن صفه
عد شیخ احمد بن محمد بن خالد برقه **عه** شیخ ابوالعباس عبد الله بن جعفر حمیری **عو** شیخ ابوالعظیم
 عین ابراهیم قمی **عز** شیخ علی بن بابویه **و** الصدوق **ح** شیخ محمد بن سعید العیاشی **عصر** **ط**
 شیخ محمد بن عمر بن عبد العزیز کاشی صاحب الرجال **ف** شیخ محمد بن علی الجعفی **فا** الشرف محمد بن حسین
 الرضی **فب** مولانا ابوالحسن لغوی صاحب فوائد غریبه **فی** الفاضل المصنف صاحب رسال
 التفهیم **فد** ابوالحسن بو حیان تهجدی در کتابات **فد** و المونسه **فد** که مولفان اخوان التفهیم
 خندان الوفایین **فد** ابوالطیحه عوفی **فد** ابوالحسن نرجوری **فد** ابوالحسن بن محمد بن زین الدین
فد زین الدین رفاعة **فد** شیخ **فد** ابوالحسن الموقوف بالمقدسی **فد** بعضی گفته اند که حضرت بوده اند ابوالحسن کندی
فد ابوشیبه یوسف نخوری **فد** لکن از این جهان ظاهر می شود که زمان کندی مؤخر بوده و بعضی گفته اند که ایشان
 از هم بجز مفارقت کردند و همیشه بطریق مفاخره در مشوره و فاعودت با هم صحبت داشته اند و در بعضی
 علوم از هم تنگ ف فرموده اند و فاصله میان تولد هر یک زیاد از یک ماه نبوده و **فد**
 اینکه بعد میان رحلت هر کدام بهمین مقدار بود و بحکم اسم خود در کتاب مذکور شده اند
 تا محض نظر باشد از ایشان به رجحان و گویند که رسول **فد** ابوعلمین سینا از ایشان مستفید شد اما از
 تو از این جهان متفاد می شود که درک زمان ایشان ننموده مگر از این کتاب فائده گرفته باشند و در
 بعضی از کتب معتبره دیده ام که ایشان در عهد هرون الرشید علیه اللعنه بوده اند و این الصحت و صحیح
 و مولانا عروه الاسلام محمد امین استرآبادی طالب شراه در احقر فوائد مدینه تصریح فرموده است که
 بیه است صاحب اخوان الصفا یعنی با هم بعد از حضرت کاظم علیه السلام قابل بوده است و اولی عالم

ابو سلیمان صح

و بالجمله در سائل بیان لغات تفریح نفی را در او اجتهاد فرموده است **فد** الشيخ عز الدين ابي مازن
 شرح نهج السلف **فد** السيد العلامة ميرزا محمد اسرار ابدی صاحب جمال کبر و وسيله وسع و ايات
 الاحكام و شرح تفسیر التمول **فد** الشيخ الفاضل علي نقی کرمی **فد** الشيخ الحق شيخ محمد طه
في الفاضل المرحوم تقي كشميري **فد** المولى محمد الدين شيرازي **ص** الشيخ عبد الله الدرزي
 الجواني **ص** الشيخ الفاضل شيخ مبارك قطيبي **ص** شيخ يوسف جبراني صاحب دعوى **ص** شيخ ابو
 جعفر محمد بن عبد الله بن طيفور الدامغانى المولى **ص** الشيخ حسن بن محمد السترى **ص** المولى
 محمد قاسم تبريزي **ص** الفاضل المحدث يوسف بن محمد الدهخوارقانى صاحب كتاب كشف الغموض
 بيان الرموز **ص** السيد الفاضل السيد سليمان الحلبي **ص** الشيخ الفاضل الشيخ محمد المقاتل شارح و
ص الشيخ حسين بن عصفور الجواني **ق** الشيخ الفاضل الحقى الحاج آية الله العظمى آقا
 عيان الجواني قدس سره الزوراني والد السيد العلامة الرباني الشيخ حسين الجواني آقا
 الرعيلى شيخ ياب جوده الجواني وغيرهم من ساطن الفضلاء و اعيان اهل **فان** **ششم** در بيان
 بحلى از ايات واحاديث وارده در ذم اختلاف و اجتهاد و ظن و راى و قياس و مخالفت
 كتاب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و تكليف بغير كتاب و سنت است باطل و ضلالت است
 اما لا به ان الظن لا يعنى من الحق **ششم** ان متفقه دليل شديت تاكيدت و ظن در لغت عرب
 كيف نفسان تحمل اختلاف التوهم الكونيه كما اذا ما رهاصل شود و در اين كره اسم جنس است عينا
 حقيقه شريكه بنما و الف لام حقيقه در تعريفات و اسم جنس محلى بالف لام بافقا حقيقين
 اناده عموم در افراد ميكند و لا يعنى فعل مضارع معنى است كه افاده تجد و نقى را ميكند انفا
 و شيئا مفعول به و منكر است و نكره در سياق نفى افاده عموم ميكند و من ميانيه است و حق
 صفت شبهه است بمعنى فاعل از باب حق بفتح يعنى ثابت نفس الامر است و مجرور است بمن بيان
 شئى منكر است و تقدم بيان بر مابين از باب تسو در حروف است و مفيد حضرت **وقال** **تعا**
 يا ايها الذين امنوا اجتنوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم يا حروفند است يا ايها

دايم شيخنا العلامة الرابع العبد المذنب
 رحمه الله و اولادنا و اولادنا
 شريف و در حقيقت اين صفت بايقافه جدا با هم ليس الا الله الواحد
 اسم

الذين

الذين امنوا اجتنوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم
 محذوفه كه قائم مقام موصوفه محذوفه است يعنى اجتنوا اجتنابا اكثر من الظن جاز مجرور و قائم
 مفعول به است ان متفقه دليل شديت تاكيدت در مقام نقل است امر متقدم است بعض الظن
 مركب اضافى اسم ان است اثم جبران است و اين سخن مانند است از صحيح شقيق بن ابي يعقوب
 كه اجتنوا اكثر من الظن ان بعض الظن اثم كونه كذا بعض بايد در مقابل كذا باشد و قليل در مقابل اكثر كونه
 بعض متضمن معنى فلكل است كه بعض شئ ليقين ان شئى است و الظن اسم جنس و محيا بالف لام نظر
 بهوم تفرقاتى متضمن معنى فلكل است كونه كذا بعض افرا و ظن است كه كنهه و اثم است كونه كذا
 بنا بر توهم تو ان بعض محلى است و اجتناب از فرد مجمل در ضمن محلى ممكن ثبت بر سبب عيني كونه كذا
 از كل و هرگاه اكثر از مفعول بديكرى معنى جنين ميشود كه بهر چه زياد بسيار از كل ان بعضى از
 كان اثم است و در اين صورت بيان علت در محلى خود نخواهد بود ب با شد كه بسيار از كل
 بهر چه زياد بعلت كنه بعضى از كل ان كنهه است بعلت بنا بر و ده باشد و حال كنهه ان بعض در ضمن
 فردى چند است كه از ان اجتناب واقع شده است و اين امر كما كه معقود غرض از امر حكم باشد در
 حكيم فرزند ان صلا حقيقه است كه استناد اعلامه طلب نراه در كتاب ميزان ان كنهه علم العزيز فرموده
 و ايات نامه از عمل بظنون اجتهاد بسيار است و احاديث از هزارانجا و است و در اين رساله
 بخند حديث الفا ميشود **اول** محمد بن ادريس صاحب الرواه در مستطرفات كتابه سر الراى وى از كتاب
 حياى شريفه روايت كرده است كه حضرت صادق عليه السلام فرمود اياك و حصيلتين مملكتين ان
 الناس بر ايك او يقول بما لا يعلم يعنى بهر چه بزرگتر و حصيلت كه مملكت اند اوليك نكته شريفه وى در
 براى خود دو تم كنه بكونى چيزى كه علم نداشته باشى **دويم** نكته الاسام عظمه المرقمه در كتابه مستطاف
 كانه در كتابه عقل روايت كرده است كه راوى گفت سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اعرفوا منازل الناس
 على قدر روايتهم يعنى شنيدم امام جعفر صادق عليه السلام را كه ميگفت شناسيد ما را به منزلت مردم
 در شنوي و تقديما بنا بر كى و بسيار در روايتش ان از احاديث را بايغى كه هر كه در جوار جبر است

در مسند بکاره اختلاف در آن و در دلیل آن مرود و در محکات قرآن نیز گفته بقیل حدیث ما
 میکند و تصرف در معنی و لفظ که میکند و بعضی از صحفان گفته اند که توضیح آن به پنج مقدمه میوه **اول**
 جمعی از لغات اصحاب علمه علیهم السلام با یکدیگر اختلاف می کرده اند در قنای مثل اشیا که در میان
 محمد بن ابوعبید میان ابومالک خضر و قثم بن العاصم واقع شد و مثل اشیا که در میان فضل
 بن شاذان و یونس بن عبد الرحمن واقع شد **دوم** آنکه ممکن نیست که هر کس از روی علم باشد
 پس التیبا یا هر دو از روی ظن است بنا بر آنکه هر کس که منقسم بطل بر کسب و سبب است و تقلید و غرض
 ظن قوی است چنانچه در مجلس مقرر است **سیم** آنکه قوی از روی ظن در وقت ستم یکی از اصحاب
 میدانند که از روی ظن است و آیات نامه از پر وی ظن در باب انگیخت و دیگر اکمال حاش
 از کمال قوه ظن پندار که علم است چون فرق میان علم و ظن قوی فردی نیست و این است
 تفسیق حاشی نشود **چهارم** آنکه اختلاف در لغات اصحاب علمه علیهم السلام بر آنکار مضمون آیات
 محکات نامه از پر وی ظن و از اختلاف از روی ظن نیست زیرا که آن منافی اعلان است **پنجم** آنکه
 مستفیحتی محتاج است در معرفت بحال بعضی اختلاف در فتوی بر بعضی قاعده کلیه معلوم شود و از
 آنکه رایج کلام است و مرجوح کلام و اینجذب برای آن قاعده کلیه است اشیا که در علمانی اخلد
 چنانکه گفته است حکیم قنوی **انکس که بداند و بداند که بداند** **اسب طلب خویش کردون**
بچاند **وانکس که نداند و بداند که نداند** **اولا شتر خویش بمنزل برساند**
وانکس که نداند و نداند که نداند **در جمل مرکب بعد التمهیر بماند** **سیم** خطبه است که حضرت فاطمه
 صلوات الله علیها در باب غصب فدک فرموده در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحداث
 خاصه و عام حکم بجهت آن کرده اند علی بن حسین مسعودی رضی الله عنه در کتاب مروج الذهب
 و معادن الجواهر که معتبرترین کتب تاریخ است و علم الهدی علی بن زراره در کتاب مستطاب شامی
 و سید احمد بن ابی الطاهر در بلاغات النساء و غیر هم بر این علم غرض از روایت کرده اند و در آن علم
 شریفه بلیغ میفرماید و حال آنکه کتاب الله در میان شامت و امور آن ظاهر است و حکام

ان واضح است و نشانی ان پیداست و او امر و لواهی ان للبح و هو بدست انداختید ان را
 سر ایامت بقرآن نذارید یا حاکمی غیر ان بخوانید و بدست برای ظالمان حکمی که مخالفان باشد
چهارم در کتاب حاشی و کتاب قرب الا سناد با سند صحیح روایت کرده اند از امیر المؤمنین
 علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم ارحم خلفائی اللهم ارحم خلفائی اللهم ارحم خلفائی
 قبل رسول الله من خلفاک قال الذین یأتون من بعدی و یروون احادیثی و سنتی بر علیها
 امتی **پنجم** توقع قائمیه عمل اله فرجه بر روایت قاسم بن اهل لا عذر لاحد من موالینا فی شکک
 فیما برویه ثقاتنا و قد عرفوا باناف و ضمهم و محکم ایاه الیه **ششم** از حضرت صادق علیه السلام در روایت اشبه
 روایت کرده است که من شک او ظن فاقم علی احد ما فقد جفط علی ان حجج الله الی الارض
 چشم تو چون ز من غفلت فراز نیست **تتمت چه منتهی که در بعضی بار نیست**
هفتم هموار تر بود ز کف دست راه عشق **چون راه عشق پر ز نشیب و فراز نیست** **عقل ص**
بچودی میگفت در پیش خدا بس **کای خدا فردی بر من کش بس**
را بچه یگانه بنشسته بود **کف ایفا فلک این در بسته بود**

هفتم در کتاب مستطاب کافی در کتاب عقل روایت کرده است از سلیمان بن هرون قال
 سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما خلق الله لاهلا ولا حراما الا وله حد کحد الدار فما کان من
 الطریق فمومن الطریق و ما کان من الدار فمومن الدار حتی ارش طرش فاسواه و الجله و
 الجله مولانا محمد حلیل الحق القروینی رحمة الله میفرماید که ارش بفتح همزه و سکون راء و همزه
 معجوب است و قدش بفتح فاء معج و سکون دال و همزه و شین معج حراش و الجله بفتح جیم و
 لام یعنی کف که کشیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود نیا فریده الله تعالی حدال و عوارک
 مکرر است که برای ان مانع آشته است مانند مانع آشته سر که دیوار است بیان این آنکه هر
 باشد از راه پس بد است که ان از راه است و هر چه باشد از سر پس بد است که ان از
 سر است تا دیه حراش پس آنچه پائین تر از حراش است حتی یکتا زیاده و لاتفق تا زیاده

قال صلح المطبقين طالب تراه تشييعه قول مجوس لزيادة الايضاح والقرقران الله سبحانه بنى لعباده
 مدينة الشرح وبين حدودا وعين طريقها وليس لحد غيره تغيير تلك الحدود والدخول فيها من غير
 هذا الطريق وفيه ما الى قوله صلى الله عليه واله انما مدينة العلم وعلي بها كما ان صاحب الدارين
 حدودا وعين طريقها وليس لحد غيره تغيير تلك الحدود والدخول فيها من غير طريقها كما قال
 ولان تواتر ابيوت من ظهورها وانوار ابيوت من ابوابها وفيه رد على من تفرغ في الشرح بعقله
 من جهة التماس او الترجيح او الاحتقان وغير ذلك فان ذلك التفرغ موجب تغيير الحدود ويجعل كل
 حراما واطرام حلالا ثم اكد عليه السلام ما هو لصدده من انه سبحانه بين جميع الاحكام وعين حدودها
 بعض الاحكام الصغار فقال حتى ارشط الطوش اشي كلامه على انك قد قامة **بيت** جز بنور سنت
 رهنون **ك** كما توان از تريك امد برون **ب** پر توي از سنت شمع رسل **ب** ميگذر وشن طريق
 جزو كل **ف** فاضل وعظما كاشفي التبرواري در جوابه تقيمي ميگويد كه در جوابه الحقايق از ايد برده در
 نقل ميگند كه صراط مستقيم راه حضرت رسالت صلوات الله عليه واهل بيته عليهم السلام وجامع تزييني
 علم شريف كويند نسبت كه صراط مستقيم راه پيغمبر واهل بيته صلوات الله عليه واهل بيته عليهم السلام
 ايزد سجانه در حق آنحضرت فرموده و يهديك صراط مستقيما وال و اصحاب كه ملازم جبار رسالت بودند
 چنين بسود كه و يهديم صراط مستقيما پس صراط مستقيم بنا شد مكر راه روشن نشان الكفر عزراه رسالت
 ان است كه سلف صراطين بران راه رفته اند و ان طريق سنت ميواند بود زيرا كه هر چه بعين
 بان راه باشد ان صراط را مستقيم صفت نتوان كرد كل بدعة ضلالة **ب** هر چه بعين بخير قرآن و
 جمله ران حق شناس و خطا بطلان كش در ان **ب** راه حق هيت و نموانم انفتن راه راست اشي
 كلامه **هشتم** اليه در كافي از حماد روايت كرده است از حضرت صادق صلوات الله عليه كه
 گفت شنيدم كه آنحضرت مي فرمود ما من ستمي الا وفيه كتاب او سنة و با نمفون ده حديث در
 كافي است حكيم عارف مدق در حديثه ميگويد **ب** دين و سنت جو كه تا اوسه كدر زانك است
 هر چه جز دين مردك و هر چه جز سنت حزن **ب** موي در چشم سنان چون سنان تيز باد **ب**

۱

كرسني زندگي خود زمانى بسنن **ب** قال ابوالمحدث الرباني محمد صلح المازندراني نور المبرقه
 شرح هذا الحديث فخذوا ايها الناس ما تصابون اليه من معالم دينكم و غرامين الكتاب و سببه و ارجعوا الى ايها
 ان كنتم لا تعلمون و لا تعلموا ما لا تعرفون و لا تعرفوا ما لا تعرفون فان اكثر الحق فيما نكفون و من الكفر
 اذا خالف طبعه او بناء عنه فهم اوسق اليه فيها و ضده لشبهه و تقليد و قياس و استحسان فهو من الخاسرين
 الذين ضلوا انفسهم في الدنيا و الاخرة فالله في الاخرة من ولي ولا نصير **هم** فيلوف الهماد الامير محمد
 القادوري رحمه الله در شرح تعويم الايمان از نهج اهل باغ روايت ميكند كه خطيب جامع بالمدينة يصف من تصدي
 للحكم بين الامم و لم يكن يولد لك اهل سماء اشباه الناس عالما وليس به فهو من ليس الشبهات في مثل حج العباد
 لا يدري اصحاب ام خطا ان اصحاب خاف ان يكون قد خطا و ان خطا رجعا ان يكون قد اصاب
 جاهل خطا جهالات عاشى ركا عشتوات **ب** بعض علماء الفرس قاطع يذروا الرواية ذروا الرجوع اليهم
 في رواية يذري الرواية اذرا الرجوع اليهم و روتة اعلم الجمهورية عن علي بن ابي حمزة
 عليه السلام روايت کرده است از علي بن ابراهيم از پدرش از حماد بن عيسى از ابي
 بن عمر الجمالي از عمر بن اذينة از ابا بن ابي عيش از سيب بن قيس الهذلي از امير المؤمنين عليه السلام و حديث
 طويله در ان حديث فرمود من محيى الذكر و اتبع الفتن و با در مخالفة **بازدم** از حضرت باقر
 روايت کرده است كه من افنى الناس بر ايه فقد دان الله بما لا يعلم و من دان الله بما لا يعلم
 فقد ضاد الله حيث اهل و حرم فيما لا يعلم **دوازدم** اليه در كافي في طبيب يات از ابي
 حمزة ثمال روايت كرده است قال قال ابو عبد الله عليه السلام اياك و الرياسة و اياك ان تطأ
 اعقاب الرجال قال قلت جعلت فداك اما الرياسة فقد عرفتها و اما ان تطأ اعقاب
 الرجال فما لئلا ما في يدي الا ما وطأت اعقاب الرجال فقال لي لم تحب تذهب اياك
 ان تضرب جلا دون الحجر فقد صدمت في كل ما قال و ترجمه از حديث شريف كذاست **میزدم**
 بصائر الدرجات محمد بن الحسن القصار روايت كرده است في فضل آل البيت احمد بن محمد بن

بن سعيد عن محمد بن ابي عمير عن محمد بن حكيم عن ابي الحسن عليه السلام قال انما هذا من كان قبلكم بالقياس
وان الله تبارك وتعالى لم يقض بغيره صلى الله عليه واله حتى اكل الجميع دينه في حلاله وحرامه في كل ما
يحتاجون اليه في حيوته ويستغفون به وباهل بيته بعد موته وانه تخفي عن اهل بيته حتى ان فيه
لا رش الكف **بها ردم** في الكافي في باب الرد الى الكتاب والسنة عن عمر بن قيس عن ابي جعفر
عليه السلام قال سمعته يقول ان الله تبارك وتعالى لم يدع شيئا يحتاج اليه الا لله الا انزل في كتابه
وعنه رسول الله صلى الله عليه واله وجعل لكل شئ حدا وجعل عليه ليليل يدل عليه وجعل على من تقدي
ذلك الحد **بها ردم** في باب البديع والرأي والقياس عن حرب بن زرار قال سمع
ابا عبد الله عليه السلام عن الجلال والحرام فقال حلال محمد حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام
يوم القيمة اي لا يكون غيره ولا ياتي غيره **بها ردم** روى في كتابنا في العباد وتكليفه الغافل
في العوام عن تفسير ابي محمد العسكري عليه السلام عن امير المؤمنين صلوات الله عليه انه قال يا
سبعين واثنين ولا تقنا اياكم واصحاب الرأي فانهم اعدوا الحسن فقلت منهم الا حدت ان
يخفوا واعينهم اسنة ان يعوفا فاختدوا عبادا وخولا وماله وولادته لئلا يعلم القاب واطعم
الخلق اشباه الخلاب ونازعوا الحق واهله وتمسوا بالائمة التي تقين به يوم الجزال الكفار
فصلوا عما لا يعلمون فانفوا ان يعترفوا بانهم لا يعلمون فصاروا الذين بارأهم وصلوا فاضلوا
اما لو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين او لا يلبس من ظاهرهما **بها ردم** في كتابنا
في رسالة الصادق عليه السلام ولو كان رضى منهم اجتهادهم وارتدادهم فيما ادعوا من ذلك لم يفت
الله اليهم فاصلا لما بينهم وانما استدلفنا ان رضاه الله غير ذلك يفت الرسل بالامور التي هي
والتحذير عن الامور المشككة لفسده ثم جعلهم ابوابا وصرافا والادلاء عليه فامور مخرجة عن الك
والقياس من طلب ما عبد الله بقباس ورأي لم يزد من الله الا اجودا ولم يفت رسولا قط وان
طال عمره فكل من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبوعا مرة وتابع اخرى فلم يرض بها

به استعمل رأيا ولا مقياسا حتى يكون ذلك واضحا عذره كالوجه من الله وفي ذلك دليل على
لبت وحي ان اصحاب الرأي والقياس يخطون مدحسون وانما الاختلاف فيما دون الرسل لا
الرسول **بها ردم** في الكافي في باب الضلال بانما ده عنه عليه السلام اما انه سئل ان تقولوا اني
سئعوه منا **بها ردم** روى الشيخ رحمه الله في كتابه عن فرائض عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله
عليه السلام قال جعلت فداك ان يقولوا اني لعين علينا يقولون اذا طبقت علينا او طمئت فلفظ
استاء لنا وانتم سواء في الاجتهاد فقال عليه السلام ليس كما يقولون اذا كان ذلك فيحصل في الاربع
وجوه **يقول ابو القاسم** عن النبي صلى الله عليه واله قال سمعنا ابو الفضل شاذان بن جبريل القمي
الله روى في رساله سماها صفحا في معرفة القبلة الموصولة بآياته اعلمه وكان رحمه الله في سنة
ثمان وخمسين وخمسة مائة بالفظ ولا يجوز الاجتهاد والتحرر في طلبها حال ولا ذلك لكم اذ ان
الان في جرد وجودها طبقت السماء باعني فانه يصلي القبلة الواحدة الى اربع جهات مرات
بها ردم روى في الكافي عن الصادق عليه السلام ان الله تبارك وتعالى انزل في القرآن تبليان
كل شئ حتى والله ما ترك الله شيئا يحتاج اليه العباد حتى لا يتطبع عبدان يقول لو كان هذا انزل في
القران الا وقد انزل الله فيه وبالجملة اخبارا وانما رازا اهل بيت اطهارا في سائر سائرهم
حوا هذا كتبنا رجع غايد وزباده اذ ابن طراز ابن وجره نيت **فانك هفتم** روى
ما يفتي به وما لا يفتي به وما ينسب في هذه المقام ودر ابن فائدة ترجمه ان كان القضا
تفضل وسأل الشيخ الكافي في **باب اول** بدرستي كما يري نيت احدى راكع حكم كذا كما
يا كبر وابت كذا حكم اياهم لو لم يسجد في ذلك ودران ده حديث است **باب دوم** در عدم
تصا وانشاء غير علم بورد حكم از موقوفين عليهم استم ودران سعي وشمس حديث است **باب سوم**
در حرام بودن حكم بغير كتاب و سنت و وجوب بودن شكستن حكم باطن هر شدن

تفاوتی ندارد
نه

خط در آن باز و حدیث است **باب چهارم** جایز نبودن قضا و حکم برای قیامها
 و مانند آن از استنباطات ظنیه در نفس احکام شرعی و در آن پنجاه حدیث است **باب پنجم**
 در وجوب رجوع در همه مکملها بوی عصمتین علیهم السلام و در آن چهارده حدیث است **باب ششم**
 در وجوب بقاء عمر با حدیث پیغمبر و ائمه علیهم السلام نقل شده است در کتب معتبره و وجوب آن
 ان و صحیح آن و ثبوت آن و در آن مشاهیر حدیث است **باب هفتم** در بیان وجوب جمع میان
 اختلاف دارد و کیفیت عمل کردن آن و در آن پنجاه حدیث است **باب هشتم** در جایز نبودن
 تقلید غیر مخصوص در آنچه میگوید آن را برای خود و آنچه عمل میکنند در آن بعضی از ائمه علیهم السلام
 و در آن سی و چهار حدیث است **باب نهم** در وجوب رجوع در حکم فتوی بوی
 راوی حدیث از شیعه امامیه در آنچه روایت میکنند از ائمه علیهم السلام از جمله حدیث
 و در آن چهل و هفت حدیث است **باب دهم** در وجوب تفسیر و تخیل در حکم فتوی و در
 کردن در هر مسئله نظری که داشته نشود حکم آن به نظر از ائمه علیهم السلام و در آن شصت و هفت حدیث است
باب یازدهم در عدم جواز در آوردن حکمها نظریه که خارج از نظر استدلالات دارد از نظر
 قرآن و احتمال خلاف مفهوم در آن می رود مگر بعد از دستن تغییر آن از بیان ائمه علیهم السلام و در آن
 شصت و هفت حدیث است **باب بیازدهم** در عدم جواز در آوردن احکام نظریه از نظر اهل علم پیغمبر
 صلی الله علیه و آله که روایت کرده شده از غیر ائمه علیهم السلام مادی که داشته اند تغییر آن از
 ائمه علیهم السلام و در آن چهار حدیث است **مؤلف گوید** که مجموع حدیث ابواب مذکوره بر مطالب نوزده
 باشد و عین و بیخود است در اصل آنها و جمع از اجتهاد است که گویند که اخبار روایان معتبره
 و قیامت در جمع حکام چنانکه گذشت و هذا عقیده منتهی و از اخبار و غیره است که کتب چهار و از آن
 از ائمه اهل اسلام اکتساب غیر از کتب اربعه است که ذکر است می نماید درین کتب حدیث معتبره و غیره
 شد حدیث بر حدیث و درین کتب بعضی از کتب چهار و هفت مستبطل از آثار اهل بیت الهاد اتفاقاً می شود

اول کتب ثقه الاسلام و علم الاعلام نور المرقده کتاب کافی علامه صلی الله علیه و آله در خلاصه الاقوال معروفه
 از رجال معروفه بید محمد بن یعقوب بن اسحاق بن جعفر الطوسی بنون بعد الی او کان فله عدل
 الطوسی الرازی و محمد شیخ اصحابنا فی وقت باری و وجهم و کان اولی الناس فی الحدیث
 و اثبتهم صنف کتاب الکاظمه فی عشرين سنة و مات ببغداد سنة ثمان و عشرين و ثمان مائة
 و قال الشيخ الطوسی ره و قال النجاشی فی سنة تسع و عشرين و ثمان مائة سنة تواتر النجوم و صلا
 علیه محمد بن جعفر الحسینی ابو قریاط و دفن بیاب الکوفة فی مقبرتها قال ابن عمرون و در آن
 قره فی صراط الطایفه و علیه لوح مکتوب علیه اسم و اسم ایه اشعی و شیخ فایم الحسینی
 در لؤلؤة البحرین میفرماید اعلم ان قبر هذا الشيخ الان بل قبل هذا الزمان فی بغداد مزار مشهور
 و علیه قبه عالیه و فاضل محبت ما اهل الموطنه ظاهر رحمهم الله در رساله که در نفس بعضی از خصوصیه
 نوشته میفرماید قبر محمد بن یعقوب چنانچه در میان خواص شهر معروف است در خانه است در
 بغداد که حکم نشین است در زمان کلمات شیخان آن خانه که شیخ در اینجا مدفون است فرزانه
 بهم اگر چنانچه خواهد که اینجی را شخصی نماید اهل بغداد در اصفهان استند و موضع قبرش را
 در بغداد آسینان نمیدانند بلکه عوام شیعه نیز از نمیدانند ظاهر حضرت اخذ میفرماید
 مؤمن جمیعاً از اینجا بخلط افشاده که در کتاب رجال دیده که گفته شده در محمد بن یعقوب کلمه بر
 دروازه کوفه مدفون است و بر حضرت اخذند مخفی نماند که دروازه بسیار تغییر یافته و اگر
 خواهند بدانند تاریخ بغداد را مطالعه فرمایند اشعی و سید سند بر کواری ربانی سید
 مشهور بعد از آنکه در رساله در وصیه الفاروقین بعد از ذکر ترجمه شیخ کلین میفرماید که
 بعضی الثقات من علماءنا المعاصرين ان بعض حکام بغداد در ایامنا و قبر محمد بن یعقوب
 عن البنا فیقول قبر بعض شیعه فامر بهدمه و هو القبر و راه کفنه لم یغیر و مدفون آخر صیغه
 کفنه البقیه فامر بهدمه و بنا علیه قبته فتواطء الان قره معروف مزار او مشهد اشعی و در

له لواء الجون فرموده است بعد از نقل این حکایت که والذو جدته بنقل بعضی ثقیان
 احدثت السید نعم الزمان ابن سبغ ذلك هو ان بعض الحكماء بعد المارا ان افشا
 الناس بزيارة الائمة عليهم السلام جله كتب صاحب قبر الامام الكاظم عليه السلام وقال ان كان كاجون
 من فضله فهو موجود في قبره والا منع الناس من زيارة قبورهم فقبل له ان هذا جلال علم
 المشهورين واسم محمد بن يعقوب الكليني وهو عور وهو من اقطاب علماء ائمه فيلكم الا عا
 بجوف قبره فامر بجوفه فوجدوه بهتة كانه قد دفن في ذلك الموضع فمرتبنا وبنه عظيمه
 وعظيمه وصار من اشتهور اوده كرا شيخ البها في مقدمه دراية الحديث وغيره في غير
 ابن الاثر في جامع الاصول ان من خواص اشعوان لهم على راس كل مائة سنة من مجد وندبهم
 وكان مجدده على راس الالبين عا بن موسى الرضا عليه السلام وعسا راس المائة الثالثة محمد
 يعقوب وعسا راس المائة الرابعة عا بن الحسين المرتضى وعسا راس المائة القلوبانية توف
 سنة ثمان وعشرين وقيل تسع وعشرين وثمنا في سنة توف ابو الحسن عا بن محمد
 السفاء واقتطعت السفارة اشبه وايضا من فضلها همد نقل کرده است که صاحب
 الاصول در اشناي شرح غرر النون بعد از نقل حدیث ان الله سبعت لهذه الائمة على
 راس كل مائة سنة من مجد ولها دينها ميکويد مجد من مذمبا ميه در مائة مائة مائة يعقوب
 كليني بود و در مائة رابعه سيد مرتضى علم الهدى و از اينجا است در چون علامه سيد شريف ميه
 يتور کورکا في نامه نوشت متضمن اسبکه چون در هر مائة ميه بايد مجد دين نبوي صا
 عليه واله بادشاهي از جانب خدا بر روزمان باشد که اجداد دين ميهن حضرت است
 صلي الله عليه واله فايد و در اين مائة ثمانه مجد دين اخضره امير يتور صاحب قرآن
 امير يتور اين نامه را پيش پرخود فرستاد پرا و در جواب نوشت و هذه عبارة مروية
 الدين و اشرف يتور اجد الله عزه بدانند در هر مائة ميه هذا في ذكره كثر لا در

م

سهر صد سال بر مي آيند که دين و شريعت اله را رواج دهد و در مجلس وى حاضرى او در
 که عالم کتاب اله دست بن باشد و در سنة مائة و سلا حضرت باقر عليه السلام و در مائة ثمانية
 حضرت رضا عليه السلام و در مائة مائة ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني رحمه الله را نوشته و در
 مائة رابعه سيد مرتضى علم الهدى را و با جمله كتبه الاسلام غير كتابه كتاب مداواة الجسد
 كتاب الجمع و الجماعة كتاب قيام الليل كتاب الرضاع كتاب الصداق كتاب الاضحية
 الصريف كتاب الوطى ملك اليمين كتاب بيان صل الحيوان من عمده كتاب قسم الزكاة كتاب
 رسالى الائمة عليهم السلام كتاب الرد على القوم طه كتاب بغير الروايات كتاب ما
 قيل في الائمة من اشهر **دوم** جعفر بن محمد بن موسى بن قولويه رحمه الله كنيه او ابو القاسم
 و پدرش طه بن محمد و از اخبار اصحاب حدیث و در عصر خود مرصع شريف است و التارخ
 معينه است و فاش در سنة سبصد و شصت و نه و نجاشي است و در مجد از كتبه ادر در حان
 خود ذكر فرموده است كتاب الجمع و الجماعة كتاب العدد في شهر رمضان كتاب الزيارات
 كتاب الحج كتاب الفقا و اداب الاحكام كتاب شها و كتاب بقيقه كتاب التواريخ كتاب
 النساء و لم تجم **سوم** شيخ عا بن الحسين بن بابويه رضي الله عنه و الذي اخذنا الصدوق عنه در
 خلاصه گفته است که نجاب عراق عرب ابده و حسين بن روح که از نواب اربك ملاقا
 نمود و سوال کرد از او سالي داشت و نوشت مجذمت صاحب الامر عليه السلام و در ان
 ولد رفود حضرت در جواب نوشت که قد دعونا الله لك و سترزق ولدك و كبر خيرين
 فولد ابو جعفر و ابو عبد الله لم ولد و صدوق رحمه الله يدعي اخي مني فخرنا
 صاحب الامر عليه السلام متولد شده ام خدا كه كذبت و فاش در سنة سبصد و شصت و نه در
 سنة تاشرا نجوم در خلاصه فرموده است که قال جماعة من اصحابنا سمعت جماعة من اصحابنا
 يقولون ان عند اجدادنا عا بن محمد استمر عملهم فقال رحمه الله عا بن الحسين بن بابويه

ق
 قبر شريفش در روا
 هم در تحت قدم
 مبارک حضرت
 امام كاظم عليه السلام
 بيگانه و مخلصند
 عليه الرحمه
 قريب با و مدون
 رحمه الله عليهم

فقبل له هو حتى فقال انه مات في يومنا هذا فكتب اليوم في الجزء انه مات فيه اشهر وشيخنا محمد
 درو لوله مفرايد وقبره في مقبرة تم موجود وعليه صدق وقبة وقد شرفت بزيارته في
 السنة التي شرفت بزيارة الامام رضا عليه السلام ولم كتب كتاب التوحيد كتاب الشرايع وهي الرضا
 ابن ابنة كتاب النظر كتاب قرب الاسناد كتاب التلميم كتاب الطب وشيخ ابو منصور طبرسي رحمه
 الله كتاب الاحتجاج توضع شريفه في ايام عسكري عليه السلام سراج فرزان او برون اعدده ذكر الله
 وهذا صورته اما بعد اوصيك يا شيخنا محمد بن الحسن بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 وجعل من صلواتك ولاداهما طين برحمة ربك ان قال والتعقبة في الدين وال
 في الامور الى اخر قوله عليه السلام عليك وعلى جميع شعبا ورحمة الرب وبركاته وحسبنا الله
 ونعم الوكيل نعم الموطوع والتمهيد **حارم** كتب شيخي الصدوق ابو جعفر محمد بن حسين بن الحسين
 موسى بن بابويه زليل الرضا بن الحسين بن علي بن ابي طالب في كتابه في بيان
 في ثمنه في وسع منه شيوخ الطائفة وهو حدث حسن كان خبيلا حافظا للاحداث بصيرا
 بالرجال نافعا للاخبار لم ير في القيين مثله في حفظه وكثرة علمه لم يخرجه ثمنه مصنف ذكرا
 اكثر منه في كتاب الكيفيات رضي الله عنه سنة احدى وثمانين وثلاثمائة اشهر ما اطلنا
 وقال شيخنا العالم الزمان الشيخ يوسف بن احمد الجواز طب نراه في لؤلؤة البحرين وقبره الذي
 بالري موجود وعليه قبو العجب في بعض القاصرين انه كان يتوقف في توشين الشيخ الصدوق
 ويقول انه يزفقه لانه لم يصير بتوثيقه اهدى على الرجال وهو من انظر الاغلاط انه سره
 واشيخ المقالات الحاسده وافضع الحرافة الباردة فانه اجل من ان يحتاج الى التوشين
 كما لا يخفى بخا ذوى التحقيق ولبت شوك من صرح بتوشين اول هؤلاء المؤلفين الذين أخذوا
 توشيعهم لغيرهم في الدين قال الشيخ في سنة بعد وصفه وان عليه نحو ما ذكره اعلامه
 لم يخرجه ثمنه مصنف وفهرست كتب معروف وانا اذكر ما يحفظه في الوقت من اسما كتب

اعلم

دعائم الاسلام كتاب المقنع كتاب المرشد كتاب الفضائل كتاب بلوا وعظ وكم كتاب سلطان
 كتاب الفضائل العلوية كتاب بصا دقة كتاب اطرايم كتاب بلوارث كتاب الوصايا كتاب
 حديث النبي والائمة عليهم السلام كتاب الطحا والخطف كتاب ضد النهج بالنعمة كتاب فضل الحسين
 عليه السلام كتاب اركان الاسلام اهل المعرفة والدين كتاب المحافل كتاب عمل الوضوء كتاب
 علاج كتاب عمل الشريعة كتاب الطرف كتاب النواذر كتاب في اية طالب في عهد المطلب وعبد الله
 وامنة بنت ومهتاب كتاب الملامح كتاب بالعدل غير محبوب كتاب في اجية اهل الرضا والعتيقين بها
 وغيرهم كتاب بمدينة لعلم كبري من من لا يحضره الفقيه كتاب في لا يحضره الفقيه كتاب التوحيد كتاب
 تفسير لم تيم كتاب الرجال لم تيم كتاب المصباح كقوله واحد من الائمة كتاب الرزق لكل واحد من الائمة
 ثواب الاعمال كتاب عقاب الاعمال كتاب معاني الاضرب كتاب العيون كتاب دين الامام علي
 المصباح كتاب كسراج وغير ذلك من الكتب والرسائل الصغار لم يحضره اسما في اجية مجمع تيم
 ور واياته جماعة من اصحابنا منهم شيخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن ابيان والابو عبد الله الحسين بن
 عبد الله والابو الحسين صفوان بن الحسين بن حكمة القمي وابوزنبر و محمد بن سليمان الخزاز كلهم
قال شيخنا في اللؤلؤة اقول ومن ذكره مشهوره الان الموجودة المتداولة في هذه الازمان كتاب
 عيون اخبار الرضا عليه السلام كتاب الفضائل كتاب الهداية كتاب الامال سمي كتاب الحاس
 مات رحمة الله بالري سنة احدى وثمانين وثلاثمائة اشهر وقال في الايض في اللؤلؤة وجدت بخط
 شيخنا ابو الحسن الشيخ سليمان بن عبد البراءة رحمة الله ماصورة اجرة جماعة من اصحابنا قالوا
 اجرة الشيخ الفقيه المحدث الشيخ سليمان بن صالح الجواز اجرة العالم الزمان الشيخ علي بن سليمان
 الجواز قدس له روصه قال اجرة الشيخ اهل البيت الهادي وقد كان يسأل عن ابن بابويه
 رحمة الله فعده له وثقه واشي عليه وقال سئلت قديما عن زكريا بن ادم والصدوق محمد بن
 عمار بن بابويه اتهما افضل واجل مرتبة فقلت زكريا بن ادم لسوا اثر الاخبار في مدحه فرايت

شيخنا الصدوق عاتبنا على ان من انزلك فضل زكريا بن ادم على فافوض اليه وعقد
 قدوة الخديين شيخنا محمد بن الحسن بن ابراهيم طاب ثراه في الفوائد الطولية فانه قد
 في ذكر جلالة الصدوق رضي الله عنه واوردها في ثمانين كتابا في ثمانين كتابا في ثمانين كتابا
 كتبها في كتابها القدام والمؤخرين في ذلك **حججه** كتب شيخنا سعيد ابو عبد الله
 محمد بن محمد بن النعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعيد بن جبر الحارثي البغدادي وذكره
 ورام بن ابي فراس روى ان الشيخ المفيد كان من اهل كبر ائمنا ائمة ائمة وهو صبي مع ابي ابي الفداء
 واشتغل بالقرآن عني الشيخ ابو عبد الله المعروف بجهد وكان منزله في درب رباح من
 بغداد وبعد ذلك اشتغل بالدراسة في باب اسرة باب خراسان من البلدة المذكورة
 الى اخره قال اليافعي في تاريخه توفي في سنة ثمان وعشرين واربعمائة عالم شريف وامام ائمة
 صاحب التصانيف الكثره المعروف بالمفيد وبان اهل العلم يعرفون بالبراع في الكلام والحد
 والفقه وكان يباظر كل عقيدته بالجلالة والظلمة الدولة البويهية وكان كثير لهدقات
 عظيم الشروع كثير الصلوة وهو حشن اللباس وكان يخفا اسمه عاش ستا وسبعين سنة
 وله اكثر من ثمان مئتين مصنف وكان يوم وفاته مشهورا وشيعة فانون الفاضل الرافضة
 الشيعة وارا ح الممن مومة وكان مومة في رمضان **وكتبه** درج قال : و مناقب
 شهيد اجد وفضلها : وفضل ما شهدت به الاعداء : وقال القاضي الشهيد رحمه الله في
 كتاب مجالس المؤمنين وهذه الالبيات مشهورة بحجة صاحب الامر عليه السلام وجدت مكتوبة
 على قبره : لا صوت الا بالغيث ان : يوم على الازول عظيم : ان كنت قد
 غيبت في حديث النبي : فالعلم والتوحيد في مقيم : والقائم المهدي يفرح بكلمة تليت عليك
 من الدرر وسر علوم : واما **الفقيه** كتب الشيخ رة **حججه** ما ذكره النجاشي كتاب الفقيه وذكره
 ذلك ما تروى وثلاث وسبعين مصنفها باسمه منها كتاب مقابلس الانوار في الرد على اهل

الاخبار

الاخبار ومنها كتاب الرد على اصحاب الجمل **حججه** ومسته في وجوب الجنة لمن مات في ولادته الى النبي
 وكتاب في القياس وكتاب في القياس **حججه** ابن الجدي في اجتماع الراي **حججه** سيد شهيد اجد الفقيه
 علم الهدى قال سيد اجد الملقب **حججه** صدر الدين الشيرازي في كتاب الدرجات الرافضة
 في طبقات الامامية من ايشتم باللفظ سيد الملقب ابو القاسم عيسى بن ابي احمد حسين بن موسى
 بن محمد بن موسى بن ابراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام
 الملقب ذا الجدين علم الهدى رضي الله عنه كان ابوه انفق في جده صلوات الله عليه عظيم المنزلة في دولته
 سنة العباس ودولته بويه واما والده الشريف الملقب فاطمة بنت حسين بن احمد بن الحسين
 الناصر الصم وهو ابو محمد حسن بن عيسى بن عمير بن الحسين بن عيسى بن ابي طالب عليه السلام
 وهي ام ابي الحسن الرضي رحمه الله وكان شريف الملقب او جد اهل زمانه فضلا وعلمًا و
 كلاما وحدثا وشرا وخطبة وجاها وكراما ولد رحمه الله في رحمة حسن وحمزة وثالثهما وقراب
 و اخوه الرضي عيسى بن ابي بصير صاحب الخطبة ذكره واما طفلان ثم قرأها على شيخنا المفيد
 وكان الشيخ المفيد رحمه الله راى في منامه فاطمة الزهراء عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه
 واله دخلت عليه وهو في مسجد بالكوفة ومعها ولدان الحسن والحسين عليهما السلام صغيرا فسلمتهما
 وقالت عليهما الفقه فانتبه الشيخ وتبع من ذلك فلما قاتلتهما في صلاة صحت تلك اللدنة
 راى فيها آروا ودخلت اليه مسجد فاطمة بنت الناصر وحوالها جوارا وبين يديها ابنا اعلى
 الملقب ومحمد الرضي صغيرين فقام اليها وسلم عليهما فقالت ايها الشيخ هذان ولدان قد احضرتكما
 اليك لتعلمهما الفقه فيك الشيخ رقق عليهما الحنك ويوطئ عليهما واعلم الله عليهما وفتح الله عليهما
 من ابواب العلم والفضل ما اشتهر في افاق الدنيا وهو بقر الدم و ذكر الشيخ الشهيد في
 اربعين قال نعت عن خطه السيد العالم صفى الدين بن محمد معد الموسوي بالمقدس الشهيد الكاظم
 في سبب تسمية السيد الملقب بعلم الهدى انه مرض الوزير ابو سعيد محمد بن الحسين بن محمد

قال كنت قد غفلت عما تقدم الوقت كتب النهاية وذكرت فيه جمع ما رواه من الصحاح بنات
مصنفاتهم واصولها من لم يل وفرقوه في كتبهم وربطه ترتب الفقه الا ان قال لاور
جمع ذلك او اكثره بالفاظ المنقولة حتى لا يتوحدوا من ذلك واذا ثبتت شيئا بشي انفسا
جته لم يل لانه وجه احد هما على الاخرى ووجه وجه الحكاية عن الخلفين دون الالفا
الصحيح انتهى ما اردنا نقول من كلامه رحمه الله قد روي **بازدم** سرار الحاد في بحر القناد
المطهر في ادريس كسار رحمه الله قال فيما سجد الدين المخلص الاله ذكره هو مخلوق لا يقدر على تصفية
قال شيخ الدين رحمه الله وقد اتى عليه علماء الخوارج ورواه عنه واما كتابه وعنه ما رواه
اخره من كتب المتقدمين واصولهم يروي عن قتله ابا عبد الله الطوسي وغيره وسقط من وجه
لامه ابا عبد الله جعفر الطوسي وام امه بنت مسعود ورام كانت فاضلة صالحة ونقل السيد
مصطفى القزويني في رجاله عن ابن داود في كتابه انه كان شيخ الفقه ابا عبد الله مصنف العلوم
كثيرا تباينت لكنه اعرض عن اخبار اهل البيت بالكلية وانه ذكره في قسم لبعضها قال السيد
ونقل ذكره في تاريخ الطوفان اذ كان المشهور عنه انه لم يعبد غير الواحد وهذا السلام الاله
بالكلية والاله لا تنفق بغيره مثل السيد لم يقضى وغيره ولم اجده في كتاب ابن داود في
المحدثين وولاية المذمومين من النبي التي عند النبي ما اردنا نقول من اهل الابل **دوازدهم**
كتب السيد الحسين بن الطوسي في شرحه آداب علماء الدين رحمه الله في شرحه كتابه في بيان فضل خوي
از جمله كتب مصباح الزائر وجامع المسافر وكتب روح الامرار وروح الاسرار والفرقان
محمد بن عبد الرحمن بن عمار بن زهره وكتب الطراف في معرفة مذاهب الطوائف وكتاب غياث السالكين
الورد في بيان الرضا وفاضل الموت وكتب باقبال الصالح الاعمال وكتاب بهج الدعوات
سيزدهم كتب شيخنا ابو القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الكاظمي رحمه الله في شهر محقق وفات
الجناب در ماه ربيع الاول سنة ۳۰۰ وبعثه وسمي به واز جمله تصانيفه است كتاب شرح

بيان عقائد

الاسلام صمدية وكتب نافع في حقه من الوقت وكتب بالعبارة شرح مختصرا اماما منته وكتب
نكت النهاية وكتب بها في التوبة وكتب بها في المحبرة وكتب بها في اصول الدين وكتب
المعارج في اصول الفقه **جواد** كتب **جواد** في اصول الفقه **جواد** كتب **جواد** في اصول الفقه
العالم الحديث الرباني المولى محمد بن الحسن الكاشاني رحمه الله في علم حديث تلمذ سيد سعيد باجوهر
ره بعلمت مشتهر مجد از تصانيفه را اخبار اهل البيت الطهار وغيره انظر في نسخة كتابه في
جواد در جمله كتاب تفسيره كتاب بحج البضا كتاب مفاتيح كتاب مفهم شعوب احكام الشريعة
ختمه الا غير ذلك **بازدهم** كتب شيخنا مولانا افضل المحققين واورعهم المولى محمد تقي بن مقفوع
الاصغري في رحمة الله وفات الجناب سنة ۱۰۰۰ وبعثه ابيه چون محدث في بعض ازل
شديد دانش سرمد عالم بر شهر كمال في تجويد: كرد احيائي علم دين ازدم: روضه لطيفان
بر نبضش: كرده كل از علم را فرم: عالم سنت وكتاب كبر بود: مشابه زرا او حكم
بعض عاشق بر خلق هذا: همچو خورشيد بر همه عالم: همچو شمس في خم شود از ناره: كشت از
بار علم قدش خم: از جهان خاطرش چو كشت ملول: كرد پرواز تا باغ ارم نفع منقوت
فانذ بقطر: روي علم از جسد نمود چه رم: چون نشست ان محيط علم از جوك كرلاي در
شد از ماتم: خانه مجزا فرين شجب: شد با فوت او همه علم: كشت هر يك ستوده
تاريخي: اين در شرح امد از به هم: مسجد و منبر از صفا افتاد: صاحب علم رفت از عالم
و از جمله تصانيف الجناب كتاب حدقه المصنفين كه كلمة حيا و كتابه با تبر از ان كتب شرح
فارسي من لا يحضره الفقيه في اربع مجلدات موسوم است شرح عربي من لا يحضره كبروت
المصنفين معروف است و شرح الحقيقه و الجناب رسال صغيرة في بيان **شانزدهم** مولانا
محمد صالح ما زنديالي نور الله مرقد در دار سلطه صفهان در جرحه كه مولانا محمد تقي بن مولانا
محمد باقر مجلسي رحمه الله مدفون بستان مدفون است تاريخ وفاتش سنة ۱۰۰۰ ما تقررت بيان

كراهه - صاحب دين محمدته فوت - وازلقانيف اولت شرح برکت بسطها بکافي **صاحب**
 بر معالم الاصول **هفتم** اليم الراخر وجر الما الموطع بقر المجلس نور المرقده وفا
 الختاج رايخ عالم باني بوليف بن احمد بوليه رحمه الله در کتاب لو لوقه البحرين هزار و صد
 يازده فرموده و تاريخش غم و حزن است و ايضا ربيع الفات متواليات ولكن بکافي
 بر لوح مزار کبر الانوار ان باقر علوم اهدت الهم مقوش است **ابنت** **بهر** تاريخ فاصلي
 اين **صبر** نوشت از پسر **مقتدر** از جهان زبا افتاده عالم علم رفت از عالم
 و الختاج در حاشيه جوار الانوار **هفتم** ما بد عند ذکر هذه اسميه و مع العوايب انه واقفي
 تاريخ ولادته عدد جامع کتاب بکار الانوار و بنا بر اين مولود شرفش سنه هزار و شصت
 بيمت و عمر شرفش مفسد و هفت سال بيمت و از لقانيف ان بزرگوار کتاب بکار الانوار است
 و ان پست و پنج جلد است **اول** کتاب العقل **و التوحيد** العدل و المعاد **هفتم**
 الاحقاقات و المناظرات و جوامع العلوم **بشم** قصص الانبياء **تاسع** ولادت نشأ
 صلي عليه واله و احواله **هفتم** کتاب الامامه و فيه جوامع احواله **هفتم** کتاب الفتن و ما خسر
 بعد النبي صا الهم غصبه و غزوات امير المؤمنين عليه السلام **نهم** کتاب فضل امير المؤمنين
 و فضله و احواله عليه السلام **دوم** کتاب تاريخ فاطمه و الحسن و الحسين و فضائلهم و معاجزهم **بازدم**
 کتاب تاريخ عباس بن الحسين و محمد بن علي الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسى بن جعفر الكاظم
 و فضائلهم و معجزاتهم **هفتم** کتاب تاريخ عباس بن موسى الرضا و محمد الطواد و عباس بن محمد المادى
 و الحسن بن علي العسكري و فضائلهم و معجزاتهم **بازدم** کتاب بالعبه و احواله الخاتم عليه السلام
چهاردم کتاب السماء و العالم و هو مشتمل على احوال العرش و الكرسي و اللذنه و اعجاز
 و المواليد و الملائكه و الجن و الانس و الموحوش و الطيور و رؤس احيوان و فيه ابواب
 الصيد و الذبايح **پانزدم** کتاب بالايام و الكفر و مكالم الاغلق **شازدم** کتاب بالادب

السنى

و الحسن و الايام و النواحي و الكبار و مله و منه ابد الجود و **هفتم** کتاب تاريخ و احوال
 و الخطب احکم **نهم** کتاب الطهاره و الصلوة **نهم** کتاب القان و الدعاء **هفتم** کتاب
 الزکوة و الصوم و فيه اعمال السنه **هفتم** کتاب تاريخ **بازدم** کتاب تاريخ **بازدم**
 العقود و الاتقاعات **تنت** کتاب الاحکام **تنت** کتاب الاجازات و هو اخصر
 و مع جملتها **تنت** کتاب مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول و هو شرح الكافي و کتاب
 ملاذ الاجار في شرح تذييل الاخبار الى حدیث بالقصوم و کتاب شرح الاربعين و کتاب
 فوائد الطريفة شرح التحفة بلخ ال شرح الدعاء الرابع و لم يخل و رساله في العقائد
 الفهامة ليله واحده و رساله في الاذان و رساله في الصلوة و رساله و جبهه و رساله
 مشتمله على اجوبه مسائل متفرقة تسلسل الذب و رساله الاوزان و المقادير الشرعية
 هذا ما كان بالقرية و ذكر له من المصنفات الفارسية ثمانه و عشرين مضافا منها صوتها
 اليهود و منها تذكرة الاسمه و منها صراط النباه و منها حيوة القلوب و منها حق اليقين
 و منها جلاء العميون و منها عين الحيرة و منها تحفة الزائر و منها حلية طمحين و منها لمحيك
 و منها رساله و جبهه صغيره فيها ما نزلت **هفتم** کتاب و رساله مولانا محمد طاهر شيرازي
 ثم النجف شيرازي مؤيد من صفاتها العن الصادق مرقد شرفش در مقام بر شام و در قم
 رحمه الله از جلد کتاب و کتاب اربعين است و کتاب شرح تذييل و کتاب حجة الاسلام و
 کتاب تحفة عباسي و کتاب فوائد الدينيه و رساله و جبهه جده الخي را ز صدر و ان
نهم کتاب سيد السند الاجل الحديث الراني سيدنا ستم المعروف بالقله الكنتاني
 رحمه الله در لؤلؤه مرفوعه و مخرمن مضافه کتاب بالادب ان في تفسير القرآن سنه
 جلد ٣ فجمع فيه جملة الاخبار الواردة في التفسير من الكتب القديمة و غيرها و کتاب
 الهاد و ضياء النادر في تفسير القرآن المجلدات و کتاب ترتيب التذنب جلد ان

و منها زاد المعاد
 تاريخ زحلش ابن
 هيت معلوم ملبود
 طهران روفى شيرازي
 چون از سنه که ان
 شرح جبهه شيرازي
 عقل لقا که روفى وقت
 ٦٠٠

قد رتب الاجابة في كتاب المناسبات وكتب تينها ت الادب في رجال التهذيب كتاب
 الرجل والعلماء الذين رجحوا الحق وكتب ببقرة الوط فيمن رأى المهدى عليه السلام وهذا
 السيد كان يروي عن جده من اشياء منهم السيد عبد العظيم بن السيد عباس الاسترآبادي رحمه الله
 هذا السيد كان من العلماء الاضباريين وله رسالة في وجوب الحج **بسم** شيخنا محمد بن حسن
 بن علي بن الحسين المصطفى رحمه الله كان عالما فاضلا محدثا اخباريا ودرته في ايام
 فرقة في در احوال خود که مولد في قرية مشغول به اجرة ثامن جيل السنة الثامنة والستين
 بعد الالف واز عهد كتابخانه است که به جواهر السنية الاوه دت القدسية وقبل از نجاسة
 کي اوه دت قدسيه جمع نموده بود و تصحيف الثانية من ادعيه عيان الحسين عليه السلام غير اخيه
 در صحيفه که مکتوب وکتب تفصيل و سائل الشيعه لجمع سائل الشيعه في مجلدات وکتب هدایه
 الامم اطالحام الاثني عشر مجلدات متخا از و سائل است مع حذف الاستيد و المراسل
 من اول الفقه الى اخره وکتب بقرت و سائل الشيعه شرح على عنوان الباب وکتب بقرت
 و عدد اوه دت کل باب مضمون الاوه دت مجلد و اوه دت وکتب فوائد الطوسيه خرج
 ست مجلدات و اوه دت مائة فائدة في مطالعة تفرقة وکتب اثبات الهداة بالقرص و
 المعجزات مجلدان يشتمل على اکر من عشرين الف حديث من كتب الخاصة والعامه وکتب باطل الال
 في ذکر علماء اهل بحال وفيه ذکر علماء المتأخرين ايضاً ورسالة في الرد على سائر الاقوال المجهه
 بالبرهان على الرد على الرد على الصوفيه ورسالة في خلق الكافر و ما يناسبه ورسالة في تسمية
 المهدر سائر البغية في حكم التسمية ورسالة في الجيم ورسالة في الاجماع سما منزلة الاسماع
 حكم الاجماع ورسالة في تواتر القوان ورسالة الرضال ورسالة احوال القمام ورسالة في
 تنزيه المعصوم عن السهو والسيان ورسالة في الواجبات والحرمات المفصولة من اول الفقه
 اطاحره قال في اخره نصارت الفاد وسمائة وبلقان واهم الحرامات الفاد وارجاعه

و ثمانية

و ثمانية واربعين وكتبت بالفصول المهمة في اصول اللائحة يشتمل على القواعد والحدائق لمقصود
 في اصول الدين واصول الفقه وفروع الفقه وفي الطب وله ديوان شعر يقارب من عشرين
 الف بيت اكثره في مدح النبي والائمة عليه وعليهم السلام وله كتاب بداية الهداية **بسم** وكتبت
 سيدنا السيد العلامة الاوحد السيد نعم الله بن السيد عبد الله الموسوي المتشرع الخزازي
 رحمه الله وكان هذا السيد فاضلا خيرا اذ كان الاطباء على الاخبار وواسم لقاها على طب
 مذکور شد **بسم** و **و د و م** کتبت شرحا لعلم العلامة الرباني الشيخ يوسف الجواني قدس سره
 المتوفى في اربع مائة الف في احكام العمرة القاهرة وکتب سائل الجدي في تفهيم ابن
 ابي حنيفة وکتب بتهاب الشريعة بيان معنى الناصب ما رتب فيه لطالب وکتب بالبرهان
 الخفية عن الملقاه اليرسيفيه وهو کتاب لم يمشه في فقه مشتمل على حقايق راقية واثبات
 فائقة وکتب بالعقد الجواهر النورية في اجوبة المسائل الجرائية وکتب بجليس اخوه و سائل
 بحر بحر المشكول والرسالة للفقوة متنا وشرها ورسالة في الصلوة اخرو والرسالة
 المحمدية في احكام ميراث الابدان ورسالة ميزان الترجيح في فضيلة القول في ما عدل الاو
 بانسب ورسالة فيك الحج ورسالة في حقوق الاسلام والایمان وان الايمان عبارة عن الا
 باللسان والاعتقاد وبالجنان والعمل بالاركان وکتب بلغة الزواجر في تيمم عقد الطهار
 کتبت بالسمات اللاهوتية في الرد على الصوفيه وکتب بتذکر المذکرک يشتمل على الجفوع
 في موضع خط فيها کتاب مسائل اشهر از به کتاب اعدام الفاسدين الى مناهج اصول الدين
 ورسالة القاطع القائل والقيل في نجاسة الماء القليل ورسالة كشف القناع عن صريح المفسر
 في الرد على من قال في الرضا بالشرک وقد تضمنت اجابا ثابته مع الموطا العماد مير محمد باقر
 الداماد حيث انه ممن اخبار القول بالشرک وکتب فيه رسالة نقلت عنه من كلامه وديننا
 ما فيه ما كشف عن ضعف بلطنة وها فيه ورسالة كتموا المودعة في تمام لستوه في الحرم الانجبه

تجارتهم وقرآن

الشيء وهو الباطن عمده نبويه وولويه واليه الكرامة كرده اند از اين قول باينكه خبر باعتبار مرتبه سريه
 كرده است محمول در ضمن بعضي از ادقوتها صدق و در ضمن افراد ديگر كذب پس اين ضرورت يقين
 لطيفه اخباري صفة و نفعي بالعين ان ندارد زيرا كه صدق و كذب لازم هبتيه و جزو و مقوم و لازم
 وجود خبر نيتند بلكه بصاحف لفظه است حكم ميثود بصدق ان باعتبار مطابقة و بگذران اعتبار
 لا مطابقة با اينكه اصل در كلام بحسب وضع حقيقه صدق است و از اينجا است در موهبته الكذب
 اخرج المطلق عن الوضع الالهي اذ عرفنا افادوا جاد و جعل الدين استوعب في كل كتاب
 الاشياء و اللفظ كذا في البقاء العكبري في كل كتاب او در كتاب الله كذا في كل كتاب
 في اجز الكذب ان يكون صدقاً انتهى و استنادنا العلامة اعلم انه في اخلافة مفرق بودند
 كه خبر را به معنى است اول در لغت بمعنى كفايت و دوم بحسب اصطلاح محققين و اصحاب در آن
 بمعنى حديث است بحسب اصطلاح علم ادب و ان در مقابل انشاء است و جزو است از نوع
 و نوع اعلم است از صنف و صنف اعلم است از شخص و هر چه لازم است لازم هم بنت من حيث
 هي كجمل لا محتمل لاخص به حيث هو كجمل كجمل في جوهران نوعيت تجعتر اما ميكوم ان ان لو
 حقيقه و بنا بر اين خبر قسم نوعيت و قول اشيان در حقه صدق و كذب است كتاب است و و
 صنف از خبرند و احتمال صدق دارند از حيث صنفه و بحسب الكذب استند ايا غريبه كه
 انبا صنف اند از انان و احتمال خطا و نسيان در انان غرور و از صنف استند و
 انان من حيث النوعية محتمل الخطا و النسيان است فنقل مثل انان الخطا و در حقه هم
 فرموده است كه كليف حكيم قد برسد كان را با نبياء انبياء و امناء و موصوفين سلام الله عليهم
 اجمعين مثل انان است يا لو كلفه عقده عليها موثوق بهالت يا متواتر و ثابته و اذا عه يا
 لقوان دخليه لفظية و معنوية يا ملاصقة يا خافية و بهيكله ام از مذكورات مستلزم تعبد
 بظنون و كذب نيت و احتمال خطا هم در ان جا نيت سوار كنه از باب سببه يا وكيفية

بمعنى

بوده باشد زيرا كه ميان اخبار مطلقا و ميان ظن مطلقا عموم و خصوص من وجه است بخلاف نكته
 ميان عصمت و نسيان و انان و سواد و بياض است و هر چه نسيان در جواب نسيان
 بعد م عصمت انبا كه هر بنه نسيان است و هر بنه نسيان محتمل الخطا و النسيان است پس هر
 بنه محتمل الخطا و النسيان است كونه جهان جواب است در صدق احاديث امناء است
 و محفوظ بودن ان از خطا و دس و تحريف زيرا كه وجود عصمت بسبب حفظ بيان يقين و
 وصول ان بجليهين غير مقرر است و بنى و امام حافظ بيان اند و بيان شرط سلامت
 كليف است و بقاء كليف دليل بقاء بيان است و بگذرد و مقدار ان معتبر در مورد بيان
 و انتفاع باب علم امناء از حسن در كتب تحريكات خصوصاً در كتاب حجر الباطنة و وقع
 الدرر في رخص اسرار الصول است و فوائد الغرور و كشف اليقين شرح القوا بين
 مذكور است فمن اراد الاطلاع على البرهان فليرجع الى كشف اليقين **فانهم**
 معرفت فرقه ناهية المعروفين مجددة الامامية الاثني عشرية المشتهرين عند الفاطمية بالخبر و لهم
 حصص ثلث عديدة منها قولهم بان اول الذين موفقتهم و كمال معرفتة توحيد و كمال توحيد
 له و كمال الاضلال له في القنات عنه شهادة كل صفة انما غير الموصوف و شهدا ده كل صفة
 انه غير لثمة منها قولهم بان اول الكلف الاقرار بتوحيد لقوله صلى الله عليه و سلم اول الله
 قولوا لا اله الا الله تعظم منها قولهم بان المعرفة لا جالية فطرة مومنه و الثوار عليها تقبض الفصول
 منها قولهم بان المعرفة اخص من الباطن بطرق اسرار و بطرق العقل و من الفهم غيبه الانبياء و الا
 عليهم السلام و صفاته بغيره و بتاسيم قال النبي صلى الله عليه و واله لا احصى ثناء عليك كما اثنيت على
 نفسك و قال امير المؤمنين عليه السلام يا من دل على ذنبة بذاته و قال الحسين عليه السلام تعرفت
 الى في كل شئ حتى رايتك في كل شئ حتى غبت حتى تحتاج الى دليل لي لعلك و متى بعدت
 حتى يكون الاشارة لي توصل اليك و قال عباس بن علي عليه السلام بك عرفتك وانت دلتني

فانهم

عليك ولولا ان لم ادر ما انت منها قولهم نفي الاشتراك اللفظي ومعنى النصوص ولان
 ليتلزم التباين والتحديد والتاثير ليتلزم التركيب وتشبهه وقال عليه السلام وحده لا شريك
 له منها قولهم بان الخليف يعني بمصالح العلية لا طريق اليه الا بالتوقيف الا ان
 المصوم يراين عقلية ودلائل محصية قال تعالى هذا بيان للناس وقال يبين للناس
 ينزل اليهم وقال عليه السلام نحن الناس وشيعنا اشباه الناس وسائر الناس انما نحن
 عليه السلام نحن العلى وشيعنا المستحقون وسائر الناس غما منها قولهم بان نفي القيمة
 في المصوم بشرط وجوب الطاعة بالعضمة من لا عضمة فيه لا طاعة له قال تعالى لا ينال عذر
 الظالمين وقال كونوا مع اقتدارين منها قولهم حفظ الاصول الاربعة حتى وشايد
 الكتاب وشبهه وقيمة نيا كان اوجه وليا منها قولهم بعدم جواز عيب الخبيثة ودعائه اذا
 اضطر الخبيث الى الاستتار وجب ظهوره الا ان كان شتمه بغير حقيقة الغرور وبقوته على عدم
 بين انظر الكفر بعبادة في الخبيث ولو فاعلى المهرج منها قولهم بعد ان يكون الاصول
 والاراء والاجتهادية منها قولهم بالتسليم لما وصل اليهم من الهداية بلفظ الثقات المحققين
 الرواة في اصول المصنفات وقال عليه السلام لا يسع لاحد من موالينا التشكيك فيما
 يرويه عننا نقاسا وقال هذا بارودا ودعوا ما راو وقال الاسلام هو تسليم وقال
 من شك بالعبادة الوثوق فهو ناج قيل وما هي قال تسليم وقال باهما اخذت من باب ام
 وسكن منها قولهم بحجة الكتاب والحكم واستنباط القيمة بافتاد على برد اللفظ وامنائه عليهم السلام
 فقط لا زيادة ونقص منها قولهم يكون حكم النقيض حكما واقفيا لادار العدة وهي دار الاضطرار
 كما تسليم لافقد الما منها قولهم بوجوب النقيض من له السيف والوسط وقرم الملائمة والحقاب
 المدارة منها قولهم بوزوم التورية عند النقيض لا القول بالكلية اعلم ان النقيض تحفة مدار العدة
 بكمالاتها بخلاف اهل الخلاف من الاعمال والاقوال في سلطانهم والمداهنة مع اهل الباطن صلوا

الوجهية كاستمارة عند
 الفاعلة بالادارة
 ص

نفسهم

نفسهم مع الامن من سلطانهم والمدارة مع اهل التدبير والخيبران في البلدان بافناء حقوقهم
 ولما حذت الاستيفاء عنهم والاولة فريضة وجببه والثانية محرمة كبره والثالثة شتمه مؤكدة
 والاشباه في موضوعاتها غير عز واولان على نفسه لغيره وقال تعالى في الرخصة الا ان يعطوا
 منهم نقاة وقال في التخيير ورددوا لو تدبر فيهم يهون وقال في الاشارة لا تنسوا انفسكم
 منها قولهم بصح ما ضبط عن اهل المصونين عليهم السلام في الاصول الاربعة وما اتف منها
 بغيره قطعية صدوره ووجوب العهود وانه هو اليك من امناء الرحمن لما جاء اليه النبي صلى
 عليه واله المصون صحح وشهادت الصحاب قال تعالى قل كذبتم بشهدايتي وبيعتكم ومن عذ
 علم الكتاب منها قولهم بكفر من لم يعرف امام زمانه وصل عن الباب في انات المصنف
 بين الفرقين من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية واهل بيوت السلم
 جاهلية وصدق عنه صلى الله عليه واله كما يعيرونك فتوون قل يحيى ابن نوح في حق الائمة
 ما هذا الفضة وداخوا النفس كفرة عند جمهور الصحابة واما ما نفيتمهم وقال العلامة رحمه
 في شرفه ما داخوا النفس على امير المؤمنين عليه السلام بالامامة فقد ذهب كثر الصحابة
 الى تكفيرهم لان اهل بيوتهم بالمتواتر من دين محمد صلى الله عليه واله فيكون ضروريا
 معلوما من دينه صلى الله عليه واله في حده يكون كافرا لمن يحج وجوب الصلوة وصوم شهر رمضان
 وقال طاب ثراه في كتاب المستفيضة في كتاب الزكوة في بحث انما ان الامامة من اركان
 الدين واصوله وقد علم ثبوتها من دين النبي صلى الله عليه واله ضرورة فالجاحد بها لا يكون
 مصدقا للرسول صلى الله عليه واله في جميع ما جاء به فيكون كافرا انتهى كلامه رحمه وقال
 الضيق والجلالي في توهيم مراد جمهور الامامية امامت لوازل اصول دين داندنيا
 بر الله بقا دين وشريعت لا موقوف داندنيا بوجود امام حتى لا يتبدل شريعت
 موقوف است بوجود ديني ليس حاجت دين امام فبذلك حاجت دين است بنبي النبي صلى الله

وقال الفاضل المحدث الموطع الهداية صاحب محرق القلوب رحمه الله ان من الموقنين **صلى**
 در ايشان است كه امانت از اصول دين است و آنچه در كمال ظهور است الى اخره ما افاد
منها بوجوب صلوة الجمعة والعيدين **و** **منها** بوجوب صلوة الجمعة والعيدين دون اشتراط حضور الامام عليه السلام
 قال الفقيه المحدث الربيع الموطع يفتي المجلسي الاصفهاني قدس سره النوراني في رساله موطع
 الغمها في تحقيق وجوب الجمعة من غير اشتراط **فذلك** فصار مجموع الاخبار ما في حديث الور
 يدل على الوجوب بصريح من القبحان والموثقات وغيرها اربعون حديثا والذكر
 يدل بظاهره على الوجوب خمسون حديثا والذي يدل على اشتراطه في الجملة اعم من ان
 يكون عينا او تخيرا يا شعون حديثا والذي يعمومه على وجوب الجمعة فضلا عن حديثه
 الذي يدل بصريحه على وجوب الجمعة اليوم القيمة حديثا والذي يدل على عدم اشتراط الاذن
 بظاهره ستة عشر حديثا بل اكثر من ذلك كما حوت الاثره اليه تفصيلا في الفصول والركب
 البز يد على وجوب العيني كما اشر اليه فظهر من هذه الاخبار المتواترة الوضوح الدلالة التامة
 شك ولا محوم حولها بشبهة من طرقت سيد الانبياء والمرسلين والائمة الطاهرين صلوات
 عليهم جميعا ان صلوة الجمعة واجب على كل مسلم عدا ما استثنى وليس في هذه الاخبار مع كثرتها تعرض
 لشرط الامام ولا من نصبه ولا اعتبار حضوره في الجا ب هذه التوفيق العظيمة فكيف يفتي
 الذرخاف السكا اذا سمع مواضع امر الله ورسوله وائمة صلوات الله عليهم واجابها على كل
 وعلى كل مؤمن عاقل ان يقصر في امره وسيعمل بخلاف سائر و ابن ادرين فيما مع اتفاق
 العلماء وجوبها و امر الله والرسول و ائمة صلوات الله عليهم حق ومراعاة اوله وليه
 الذين يني فون عن امره **منها** قولهم بوجوب غسل الجمعة تنقيته قال المحدث العالم الربيع
 الشيخ سليمان الجواز رحمه الروفي وجوب غسل الجمعة تردد والوجود لا يخفى قوة وهو متفق
 وظاهر الحديث وما ل الكية شيئا البها وتشهد بصحاح الاخبار بصحة محمد بن مسلم وصحبه محمد بن

وغيره

دعبد الله بن اخبره وصححه منصور بن عازم وعزبا وصححا زرارة وابن يقطين لم يستألفتا في
 استحبابه ولا ظاهرين اذ لا يبعد ان يراد بالسنه فيها ما ثبت وجوبه بها ويمكن حملها على تنقيته
 ايضا كما اوضحنا في رسالتنا المعمولة في سلسلة **منها** قولهم بوجوب اطلاق النور في كل اربعين يوما
 مرة للرجال وفي كل عشرين يوما للنساء **منها** قولهم بوجوب قس ارب رب حتى يلقى باب
 كذلك قولهم بوجوب الجهر بعد كل معصورة للفق **منها** قولهم بوجوب الاستعمال بذكر الله القدر
 تجاه القبلة للحاق للفق للفق **منها** قولهم بوجوب اية النبي والائمة صلوات الله وسلامه عليه في
 عليهم بشرط الاستطاعة ولو لولة العزيمة للفق **منها** قولهم بكون الارض وما فيها لها خليفة
 ومنه يطبقه فله الاخذ من باب تملك فتم سلام ارضهم ملك وشيخهم الحاكم ومواليهم
 مالك ملكون فلا حاجة الى رخصة من الله في رخصة ائمة فلهذا **منها** اشتراط جوار القبلة
 بدل اهل البيت بحكم هو مفسر وستة قامة واشر في قطع القدر والعمد من المزمع الاثني عشر
 صلوات الله عليهم بعد انحلالها ان النظر والعمدة يؤدى الى الفسق لمنصف العترة **منها** اشتراط
 قبول الف يكون التا قبلها فظا لدن من البدع صان لفسن عن الهوى مخالفا عما هو اطلعا
 مولاه **منها** التزامهم طهر الاستاذة في الصلوة مطلقا قال شيخنا المجلسي رحمه الله الحار بعد نقله
 صان بن سيرين كتاب فتر الاستاذة في لفظه اقول ولم ار مستندا لسراره والامام اثبت الروا
 تدل على استحباب طهر صال الامام كما سمي في الخبر وقال سيد ائمة الجزا رطاب في شرحه انه ثبت
 وفي قرب لسانه عن محمد بن عبد الحميد وعبد القاسم بن محمد بن عثمان بن سيرين قال صليت خلف ابا عبد الله
 المغرب فتعوزت با حار عوذ بالله تسبيح العلم من الشيطان الرصم واعدت با ان يخزون والحجاب
 باي الافراد ان في هذا الحديث دلالة على استحباب طهرها ومشهور بين اصحاب الاخفاقات بها وحملوا هذا
 الخبر وما روه في حواها على الجواز وهو على كل لعدم الاطلاق على ما يدل على مشهور والطرف الذي لا
 معارض له ينظر العبد على ظاهره حتى يرد الحارض اشبه كلامه **منها** التزامهم طهر السجدة لذلك

والاصل في هذا الخبر انه لا يثبت في
 المزار قال الفقيه المجلسي عليه السلام
 في كل مكان من ارضه
 كل صلوة تقضى بها مكان الله
 والجملة والاله الا الله الذي
 منه دار بقا
 ثنتين

منها الزمهم بالترسيخات قال شيخنا رحمه الله في المدخل المشهور بين العلماء وجوه الاختلاف
 في استيعاب الخبرين بمرتا ادر عليه الاجماع الى ان قال وبالجملة فالظن ان هذا الذكر كبر الالفاظ
 التي تحيز المصطفى بين اجرو الاختلاف كما يشير اليه بعض الروايات منها الزمهم بالمراد والشيء الظاهر
 يوم الجمع مع سقوط الهم منها اجتنابهم عن متعة الهائيات تحريما للنفق المقتضى لعموم الاله منها
 اجتنابهم عن الجمع بين الفاطميين تحريما للنفق منها اجتنابهم عن نكاح الزواني قبل سكرتهم استبانة
 توحيث نفس الكتاب منها اجتنابهم عن اتیان نسائه اذ بارهن لقوله صلى الله عليه واله العاش
 النساء على امتي حرام والرضعة في ما دون الدين من الزواج منها اجتنابهم عن نفاق الاموات
 الالهوية منها اجتنابهم عن تسبئة القائم عجل الله اوله في غيبة تحريم البضع وتعيين حد سائل
 ليقتولوا بالكنية او الاقارب للقيام الثالث رحمه الله في ذلك سائما شرعة استسمية منها اجتنابهم
 عن استنساخ اسم النبي صلى الله عليه واله مع التكرار فانه من خصائص القائم عجل الله اوله والنفق **وهي**
 بهذا اللفظ في روضته الاحصاء في حكاية ارجاء بن عبد الله انصارى رضي الله عنه روايت است كه مردى
 از ما يبع از انصار را پير متولد شه اورا قسم نام كرد ما كشم تو را ابو القاسم نگويم تا از حضرت
 رسول صلى الله عليه واله سوال كنم و بروايت ديگر اورا نگويم كرد ما كشم تو را ابو القاسم نگويم تا از رسول را
 بر فرزند خود كذاري پس نشخو ابد مجلس حضرت رسالت صلى الله عليه واله وقصيده با حضرت عرضي
 كرد حضرت فرمود كه نام كند نام من و كنيه مرا كنيه ديگر پس از سلف باين حديث بعضي از علماء ايران
 رفته اند كه ابو القاسم را مطلقا كنيه كنى كردن ممنوعست خواه نامش محمد باشد و خواه نباشد و اين
 قول جمهورش فقيه است و طالع ديگر ميگويند جمع ميان اسم و كنيه مخفرت روايت است اما تسبئة
 و كنيه كبت هر يك تنها جائز است بولليل حديث جابر كه ابو درو و كنيه در صحيح خود و ترمذى سديد خود
 از او روايت کرده اند حضرت سجع بن صالح الله و اله فرمود كه هر كس سمي باسم من باشد بايد كه كنيه
 من نشود و هر كس كنيه من باشد بايد سمي باسم من نشود انهم لعلامه **وقال** شيخنا رحمه الله المدخل

من جاد الانوار في بار فضائل النبي صلى الله عليه واله **المسئلة** قال صلى الله عليه واله استواسي ولا تنوا
 بكنيتي الا في افاذ **فائدة** كاهنية فوجه كبرية الطلاب والمباحث قال الامام طاب ثراه في
 حجة العالفة قدس لى بعض الاعداد من الاجتهاديين فقال ما تقول في نجاسة خرد اللب والسنور
 و الفار وماش بهما و اى دليل يدل على نجاستها وما تقول في قبول شهادة العادلين و الايمان
 على قول صاحب الدرر امر العقبة و ماش كلها بهر عندكم دليل قطع و برهان يقيد العلم بها
قلت حرك الله ان منكم و مننا ما زعيات و ماش جرات من كل شئ اصلية يقتض على قبول
 و تفرغ منها فروع و قد خالفتمونا فيها فاصح ما لكم من اجتناب قبل الكلام فيها لان الكلام في
 مثل هذه المسائل متوقف عليها فان ثبت اصولنا و جيب عليكم اتباعنا و القول ما تقول
 نقول و وجب علينا اقامة الدليل على طريقتنا و ان لم يثبت تلك الاصول عاد الكلام فيها
 و انما سواك هذا مثل ان يسئل سني شيعيا و يقول ما الذي على محمد الاما و متعلقا
 يقال له انما الكلام بينك و بينك في الامامة فاذا اثبت الامامة ثبت ما نحن عليه و استدلالنا
 في المسئلة نقول من قوله حجة عندنا ما قبل الكلام في الامامة فلا يصح سواك هذا ولا يصح
 فكذلك نقول ان معظمهم في منكم و مننا هو قولنا بان مناط التكليف هو العلم ولا يجوز
 و قولك بان ادبار العلم و قيام الظن مقامه و ما لم يقبل تلك الدعوى و لم يستوعب الكلام في
 امثال هذه هل على ثم نقول ان من الذين ما هو بدعي و ضروري عند الملتين كالقول بحرم وط
 الرجال او عند المسلمين تحريم الاقدمات او عند الصحابة بلذمير كالقول بحرم البند فما كان سببه هذا
 البسب لا حاجة فيها الى دليل عن عند القائل به او ظني عند المتكفي به لان الحاجة الى الدليل
 الوصول الى الوصول و المدلول و اذا وقع تصح عليه ضرورة ارفق الحاجة عن الدليل و هذا
 ما اتفق عليه اهل الجاهل و الفلاس و الملتين و لا يخالفة ذلك مخالفة الفلاس و منتهى ما هو
 نظر هو اما متفق عليه خصوصا في الحكم و طريق اثباته المتحاجين فهو من المسائل لا يصح الكلام

دهم و هي

كما يقول في القسام بالروية ولقهور بالروية والاشارة في طرق اشارة فلا يصح
الكلام من الشاخصين في اصل ذلك الحكم وانما يتكلمون في طريقه وانما تختلف فيه الطرق وتكلم
فيها جميعا وكل هذه المقدمات اصول متفقة لا يتكلم الا بها **فمقول** اما لو امكن من عند
دخاستها والتلفظ بايث بها فمن ضرورية المذهب طريقها عند اصحاب المذهب كلهم
المسئلة لسائل الاجتهادية التي تعتمد فيها على الالفاظ وليست بطرف الظن والرجحان ولا احصائه
فيها اسل دليل في المناظرات مع اصحاب المذهب فان تكلم معنا فيها من هو خارج عن مذمبنا كالمذمب
مع في اصل المذهب فاذا ثبت المذهب ثبت المسئلة والافعال المذمب فيها لغو **واما لو امكن** الثاني
فالاتفاق فيه متحقق في نفس الحكم وخلافه في طريقة نقول اعتمادا في قول شهادته وما يجري مجرى العسل
الظن ولا عمل غيره بل اقتضاها فيما ثبتت ضرورة من الدين وبيده توارث الالفاظ والاصحاح
من طلب التيقن عن المدعي وقبول البينة العادلة فاذا اقام المدعي البينة العادلة وجعلها في قبولها
والحكم بصحة الدعوى لا جبر البينة المقطوع بها حصل له من البينة علم او ظن او شك ام بغير صحة دعواه
التوضيح انه اذا قام المدعي البينة العادلة الرضية والوفى انه لم يكتف بالظن بصحة الدعوى لا يجوز
له مرد البينة ولا بد من اجراء الحكم ولو كان لها ظن الحكم لا يصح له الحكم بعد اقامه البينة مع عدم
حصول الظن لافتمثال هذه السؤالات من اطراف بين الاجتهاديين والحنافيين يدل على قلة
اطلاع الامة في طرق الجدل والاستدلال **ثم نقول** اذا امرت مع غسل الثوب من قول
او الاستحباب عن النكاح او كبت المالا لوطي التي حجة العدة ثم ملاقاة المالا او امثال ذلك
علمنا ان زوامره لا يكون حشا وعلما ان الغسل وجوبا لا يكون الا طهرت او حثت لضرورة
ومعلوم ان الثوب لم يقدر الماء لم يدرت فيعين ان زوالها لكونها حيا ولو لم تكن المسئلة ضرورة
لكان هذا الطريق العمل حكمها وانما النبي ولا لاسم عليه وعليهم استند من عند الحكماء يحتاج اليه الامة
بيانا محصيا لكل من فهم عن الكلف والتورط في المطلقات اما نفاك حيث يدل عليه الكلام دلالة مطلقة

او صراحتا بغيره بيقين او الاتزام والفرق التفرقة والبال على ان وجه حصولها بقولها بيقين
او الاتزام حقيقة او جاز او انما يجوز اما كان فيه الخاصة اسل ايمان حتى لو ان متبعا تسع
الاخبار حتى المتبع تعلم اهتمام الله عليهم علمهم في تربية اشهر وتاديبهم حتى ان الاخبار لتعلمه
الاطلا والتوضي والاستحباب والتشطو وعدد استخرج من فوق وقت وقراءه انا انزلناه والحاديات
فيها والتطمين والتدبير والفضا بة النصف والشور وخلق والدلك تجاوزت الا لوف
متنا ولم يكن عدم تفرصهم بالتفصيل على ان خرو الكلب في الحوض من تحت له والاحتيا عليه
الا يكون المسئلة ضرورية في المعنى والاضحا ولولا الكفاية لما حركت استهم وصرفت عنهم مثال
هذه لسائل ولكن حثت لغيره بطول استهم تارة بالسؤال عن الفرع على جارة خرو الالادي
وتارة عن نجاسة خرو الكلب وتارة عن خروهم وامثال هذه البديهيات والمجردة حصل
لنفوس العوالم والخصوص في كل من المطالب المسئلة التي لامة **قال** سما الحق المدق المحقق
نور البرق في الفوائد **ومن غلط** جمع منهم انهم يقولون في خبر الاحاديث الواردة
كقصة الكرايمنا خالية عن ذكر احد الاحاديث لانه لثمة لكنه تحذف لغيرها المذكور والوظف
مع القرنية شاع راجع وفي هذا دلالة على اهمية في تفسير الاحاديث وفي تعيين ما هو المراد
منها والدلالة على ذلك كلمة ان اضح احاديث هذا الباب بل هذا اذا كان عمقا في ذهاب
وشرحة ووجه الدلالة انه يفهم اعتبارها بغير شارة المعنى وثلاثة في الاخرين فليس سبق ذلك
على ان حكم المحذوف حكم المذكور مع وجود هذا الاحتمال انه يفهم من هذا الحديث انه ينفذ
ان المراد من احد المذكورين في الاحاديث المعنى ومن الاخر اسمه ومن المعلوم عند كل من
غيره فان اللفظ بمعنى اسمه مجوز الطول والوفى فلا حجة في القول بالخطف من جهة الالفاظ
معرفة بالاسم لانه الثوب يعرف انهم يقصدون بقوله ثمة في ثمة في الثوب وسهمه ان
كل واحد من طول وعرضه ثمة ويقصدون في الطباض والابار وسهما ان كل واحد من

سخته و عمقه نشسته و توضیح المقام ان الكثرة الاصل كميال لاهل العراق و انما جرت عادة الصحابة
 الائمة عليهم السلام بذكر لفظ الكثرة موصوفين ببيان الجوار بين مقدار الماء الذي يخرج في دور و انما جرت عادة
 و بين مقدار الذي ليس كذلك في طهيم عليهم السلام كان في اهل العراق و من المعلوم ان الكثرة دور
 مثل البر و من المعلوم ان لها سبب صفة المدور ان يذكر قطره و ان يذكر حفرة و غير من ان يذكر طول
 و عرضة و عمقه **و من جملة غلطها** جمع منهم ان بعضهم زعم ان محمد بن اسمعيل الفراء في عنده الجليبي مؤيد
 بزعم و زعم ان كل حديث في طريقة الجليبي عن محمد بن اسمعيل اصل و بزم من ذلك ان يكون الا
 ثقة الاسلام مؤيد في هذا الباب و ان بعضهم زعم ان محمد بن اسمعيل بن ابي اسحق صاحب الرواسي هو صاحب
 في كتاب الكشي عبارت نا طقة بانه النبي بوري اشبه كلامه الله مقامه **فانك با زده** در
 اسكه احاديث كتبه بجمه و غير ما از كتب احاديث صدوق و غيره صحيح و متواتر است و جاز است
 ممكن و عمل با انها هر چند در مطا و ان و غيره مذكوره و ان بوجه حديث **اول** انكه علم دارم
 كه ثقات اصحاب ائمه ما عليهم السلام حضور ما جمع در عن جمع الثقات على التصحيح ما لي عنهم ان
 نقل نموده اند كه احاديث صحيحه صحيحه مرويه از اهل بيت عصمه را و زياره از شهداء سال عمر
 صرف نموده در اخذ احكام از ائمه انما عليهم السلام و تاليف و تصحيح فرمودند آنچه را از ائمه
 شنیده بودند و عرض نمودند كه مؤلفه مزبوره را بر ائمه عليهم السلام و بعد از ان تا بعضي
 ان ان ابن طاهر بوسلوك در نشسته و در حفظ و قرا و ضبط كتب مطبوعه ساعده صحيحه مذبوقه
 و كفته تا زمان محمد بن ثمة قدس الله روحه و ان ايجده در كتب خود ثبت نموده از ان
 اصول ثقت است مولانا جليبي بترانه در لواحق صحف قرآن مفرجه كه جمل انما جاز است تا جبرك
 نزد ان يقين نباشد در كتب خود و اضطرر كه انكه علم دارم كه نزد ما علماء
 اصوله از عهد امير المؤمنين صلوات الله عليهم تا زمان ايشان تاليف شده بود موجود است
 و ايشان لقب در عقايد و اعمال و ايقان را علم عادي حاصل است در محمد بن ثمة قدس الله روحه

ممكن

ممكن و قادر بودند از استعمال احوال اصول مزبوره و بنا بر ان آنچه در كتب اربع مشهوره و مذکور است
 بطريق قطع يقين است و از ائمه عليهم السلام است پس باصطلاح قدما و جمله ان اخبار صحيحه و متواتر است
سوم انكه مقتضى حكمت ربانيه و شفقت حضرت خضر البريه و ائمه ما عليهم السلام نسبت لطالعه ايجده
 است در ضايع كذا زنده شيعان خود را كه بعد از غيب بهم رساند و بنا بر ان محمد كرد انكه در انكه
 اصولي كه عمل نمايند بان در زمان غيب كرك **چهارم** انكه در اخبار متواتره و احاديث
 متواتره مرويه از ائمه عليهم السلام امر فرمودند اصحاب خود را تا با تاليف آنچه از ان ميشنوند و
 ضبط و نشر ان تا شيعان ايشان عمل نمايند بان در زمان غيب **پنجم** عروه الاسلام در در باب
 فقيه و شيخ الفقيه امير الاسلام در كتاب رعيه و استظهار و تذيير اللهام صريحه و صحيحه انكه آنچه
 از اخبار در در فقيه هبت و ايجده در كتاب بين منظورين عمل بان فرموده است از اصول
 جمع على صحة نقلها و ما قطع دارم ايشان در وضع ثقته از شيخ العالم الحديث ارباب ايجده
 بن شهر الدين الناصري رحمه الله كتب هداية الابرار مفر ما يدور فصل اول در باب حديث صحيحه
 من حزين است در سندش متقبل شود و بصوم بنقل عدل اما از مثل خود در جمع طبقات و ضعف است
 در طريق ان حديث مجروحى با جهول ظاهر باشد و اما قدما مثل كلين و صدوق و شيخ مفيد
 و شيخ طوس و كل من مقدم بودند بر ان با ما فرمودند ايشان از فقها اما و اخر عثمان
 مجرب ليس من حديث ان حديثي ليه كصحيح ليه است فقال ان بصوم ما يتواتر يا يقران من حزين
 علمه مثل بودن ان حديث در اصول معتده خواه راوى ان ثقت ليه بانه زير ان اعتقاد ايشان
 بر قرآن ليه بانه بر نفس راوى با عدالت راوى زير حكمة قرنيه جواز عدل است بان اگر معارض
 اقوال خود نداشته باشد و صحه صحه خبر ما كه راوى او بايد ثقت به اصطلاح است و عامه
 كرده اند زير انكه اگر اخبار ان ايجده احاديث و اما ضعيف نزد قدما ايجده است در خط
 از قرآن باشد يا راوى ان مجروح و جهول ليه و قرنيه هم بر صدق ان نباشد **بدانكه**

بن عثمان با و عثمان بن عیسی و فضاله بن ابوبکر و حماد بن عیسی و احمد
 بن محمد بن ابی نصر البرزلی و حسن بن محبوب و صفوان بن یحیی و ابان بن
 عثمان و محمد بن ابی بکر و عثمان بن حسن بن فضال و ظاہر است که هر چند
 که صحیح است طریق آن با این صحیح است و حال ما بعد از آن نظر میکنند چون این
 جماعت تا چیزی نزد ایشان یقین نباشد در کتاب خود داخل کرده اند و اگر
 بعد از آن ضعیف شد یا مرسل باشد فرزندار و چون این جماعت علمایان خبر دهند
 بتواتر یا غیر آن از سباب علم و لکن چون بعضی از متأخرین در چنین حدیثی تا
 دارند بنده امثال این مرسل را کما لیس می نامم از جهت موافقت با ایشان
و البیضا در فائده یازدهم از مقدمات کتاب مطور میفرماید ایها الاخ فی البر
 باد علی خط حق هر که باشد و زینما نظر کن بکثرت که کثرت گفتار پیش از مسلمانان
 و کثرت مخالفتان پیش از شیعیان است و فستاق پرست از صیلا اند و جهان اگر از علمای
 و علمای باطل پیش از علمای حق اند و در قرآن مجید حق گفتار بسیار جامع قلیل موجود
 و در بسیار جامد مت کثرت و چون بسیاری از علمای اثنی عشرت کرده اند در
 روضه آفتابین حق را بیان کرده ام بروحی که دفع شبهات شده است و نام کسی
 نبرده ام که مبادا غیبت باشد اشقی کلامه بحسب الله فی الخلد مقامه و زید اگر چه در این
 نباید درست که میان محدثین و علمای ارجال الفاظ چند در جرح و تقدیر راوی
 مستعمل است **آیا الفاظ تعدیل عدل وثقه و حجه و صحیح الحدیث و مقنن و ثبوت**
 و حافظ و ضابط و صدوق و شیخ و جلیل و مشکور و صالح الطریف و خیر و فاضل
 و خاص و زاهد و عالم و مدوح و صالح و قریب الامز و مکون الی روایت هر
 یک از این الفاظ دال است بر عدالت راوی و صدق خبر او **و الفاظ جرح است**
 لذایذ

کتاب وضع ضعیف قال مضطرب الحدیث منکر مرتفع القول متروک فی نفسه
 ساقط منهم و نحو ذلك و سخن در این باب بسیار است و ادله نفی اجتهاد را بی شمار است
 اگر کسی را در مجلد دوم از مجلدات نخست کتاب لالی الهیه که از پنجاه هزار بیت میباشد
 یعنی مجلد دوم نوشته ام - حدیثی که دامن اندیشه کرد - دست ما و دامن قرآن و
 ال - این و صحبت ازین مصطفی است - غیر این ره نیست ایمن از ضلال -
 و با مجلد - دست پر کو هر اراد دارم - ولیکن برد آن مسامح دارم - قال حکما طایفه
 اگر دم منزه سر برود بر باد هضم - لا امان من معاداة العدو - آنستنی زمره
 فی کل حال - و الحمد لله علی التمام و السلام مما سئد الامام محمد و ابی الطیب
 علیهما السلام بقیر افقیر کثیر الاضاعه و تقصیر لعمدیتمک بعوده لقلوب
 فی ال دس لشر من الله فی الریح من سحره شیخه
 فی ایام مجاورتہ بدار علم شرار ز صانها الم
 الاعواز و صفت بالامن والاعزاز
 حامدا مصليا طام
 مستقرا

۲۷۴

ع
 ح
 ر



Handwritten text in Arabic script, likely a title or chapter heading, located in the upper right quadrant of the page. The text is faint and difficult to read due to fading and the age of the manuscript. The script appears to be a form of Maghrebi or Andalusian Arabic. The page is otherwise mostly blank, with some faint horizontal lines suggesting a ruled format. The right edge of the page shows the binding and the edges of the book's pages.